



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

عہد نامہ امیر المومنین علیؑ علیہ السلام

بہ مالک اشتر نخعی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نهج البلاغه : متن ، ترجمه و شرح نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر)

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	نهج البلاغه : متن ، ترجمه و شرح نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر)
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	متن و ترجمه
۱۲	موضوع
۱۲	متن
۱۳	ترجمه
۱۳	۱- ضرورت خودسازی
۱۳	متن
۱۴	ترجمه
۱۵	۲- اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)
۱۵	متن
۱۵	ترجمه
۱۷	۳- پرهیز از غرور و خودپسندی
۱۷	متن
۱۸	ترجمه
۱۸	۴- مردم گرایی، حق گرایی
۱۸	متن
۱۹	ترجمه
۱۹	۵- ضرورت راز داری
۱۹	متن
۲۰	ترجمه
۲۰	۶- جایگاه صحیح مشورت
۲۰	متن

۲۲	ترجمه
۲۲	۷- اصول روابط اجتماعی رهبران
۲۲	متن
۲۳	ترجمه
۲۴	۸- شناخت اقشار گوناگون اجتماعی
۲۴	متن
۲۵	ترجمه
۲۷	اول : سیمای نظامیان
۲۷	متن
۲۹	ترجمه
۳۱	دوم : سیمای قضات و داوران
۳۱	متن
۳۲	ترجمه
۳۲	سوم : سیمای کارگزاران دولتی
۳۲	متن
۳۳	ترجمه
۳۴	چهارم : سیمای مالیات دهندگان
۳۴	متن
۳۵	ترجمه
۳۶	پنجم : سیمای نویسندگان و منشیان
۳۶	متن
۳۶	ترجمه
۳۸	ششم : سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع
۳۸	متن
۳۹	ترجمه
۴۱	هفتم : سیمای محرومان و مستضعفان

متن ۴۱

ترجمه ۴۳

۹-اخلاق اختصاصی رهبری ۴۶

متن ۴۶

ترجمه ۴۷

۱۰-اخلاق رهبری با خویشاوندان ۴۹

متن ۴۹

ترجمه ۴۹

۱۱-روش برخورد با دشمن ۵۱

متن ۵۱

ترجمه ۵۳

۱۲-هشدارها ۵۴

اول : هشدار از خون ناحق ۵۴

متن ۵۴

ترجمه ۵۴

دوم : هشدار از خود پسندی ۵۵

متن ۵۵

ترجمه ۵۵

سوم : هشدار از منت گذاری ۵۵

متن ۵۵

ترجمه ۵۶

چهارم : هشدار از شتابزدگی ۵۶

متن ۵۶

ترجمه ۵۶

پنجم : هشدار از امتیاز خواهی ۵۶

متن ۵۶

۵۸	ترجمه
۶۰	شرح : پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام (مکارم شیرازی)
۶۰	نامه در یک نگاه : پنجاه نکته مهم در یک فرمان
۷۰	بخش اول
۷۰	شرح و تفسیر: نخستین توصیه، تقوا و مبارزه با هوای نفس است
۷۵	نکته ها
۷۵	۱- خطرات نفس اماره
۷۶	۲- اهمیت کشور مصر
۷۸	بخش دوم
۷۸	شرح و تفسیر: حقوق همه شهروندان را محترم بشمار
۸۷	بخش سوم
۸۷	شرح و تفسیر: هرگز مغرور مباش!
۹۴	بخش چهارم
۹۴	شرح و تفسیر: از نفرین مظلومان بترس!
۱۰۰	بخش پنجم
۱۰۰	شرح و تفسیر: همواره با توده مردم باش
۱۰۷	نکته: انواع حکومت ها
۱۰۸	بخش ششم
۱۰۸	شرح و تفسیر: عیب پوش باش
۱۱۳	نکته: موارد عیب پوشی و موارد اطلاع رسانی
۱۱۴	بخش هفتم
۱۱۴	شرح و تفسیر: از این گونه مشاوران بپرهیز!
۱۱۷	نکته: اهمیت مشورت در زندگی انسان ها
۱۱۹	بخش هشتم
۱۱۹	شرح و تفسیر: وزرای خوب و بد
۱۲۷	بخش نهم

- ۱۲۷ شرح و تفسیر: سنت های حسنه را احیا کن
- ۱۳۶ نکته: سرچشمه پیدایش سنت ها
- ۱۳۷ بخش دهم
- ۱۳۷ شرح و تفسیر: اقشار مختلف اجتماعی
- ۱۴۱ نکته: لایه های اجتماع
- ۱۴۲ بخش یازدهم
- ۱۴۲ شرح و تفسیر: پیوند گروه های اجتماعی
- ۱۵۲ بخش دوازدهم
- ۱۵۲ شرح و تفسیر: شرایط فرمانده لشکر
- ۱۵۷ بخش سیزدهم
- ۱۵۷ شرح و تفسیر: برترین فرماندهان لشکر
- ۱۶۲ بخش چهاردهم
- ۱۶۲ شرح و تفسیر: راه حل مشکلات
- ۱۶۴ نکته: اولو الامر کیانند؟
- ۱۶۷ بخش پانزدهم
- ۱۶۷ شرح و تفسیر: قضات باید واجد این دوازده صفت باشند
- ۱۷۸ بخش شانزدهم
- ۱۷۸ شرح و تفسیر: مراقبت دقیق از کارگزاران
- ۱۸۶ بخش هفدهم
- ۱۸۶ شرح و تفسیر: طرق صحیح اخذ مالیات اسلامی
- ۱۹۵ بخش هجدهم
- ۱۹۵ شرح و تفسیر: منشیان و کارگزاران
- ۲۰۱ بخش نوزدهم
- ۲۰۱ شرح و تفسیر: تجارت و صنعت را این گونه سامان ده
- ۲۱۰ نکته: احتکار در شریعت اسلامی
- ۲۱۱ بخش بیستم

- ۲۱۱ شرح و تفسیر: بسیار مراقب قشر محروم باش
- ۲۲۰ نکته: حمایت از نیازمندان در اسلام
- ۲۲۲ بخش بیست و یکم
- ۲۲۲ شرح و تفسیر: تشکیل مجلس عام برای رسیدگی به کار مردم
- ۲۲۷ بخش بیست و دوم
- ۲۲۷ شرح و تفسیر: کار امروز را به فردا میفکن
- ۲۲۹ بخش بیست و سوم
- ۲۲۹ شرح و تفسیر: در همه چیز حتی نماز اعتدال را رعایت کن
- ۲۳۳ بخش بیست و چهارم
- ۲۳۳ شرح و تفسیر: عیوب پنهان شدن زمامدار از دید مردم
- ۲۳۷ نکته: دیدارهای مستقیم مردمی
- ۲۳۹ بخش بیست و پنجم
- ۲۳۹ شرح و تفسیر: از زیادخواهی اطرافیانت بپرهیز
- ۲۴۶ بخش بیست و ششم
- ۲۴۶ شرح و تفسیر: احترام به عهد و پیمان از مهم ترین واجبات است
- ۲۵۵ نکته: وفای به عهد و پیمان در تعلیمات اسلام
- ۲۵۷ بخش بیست و هفتم
- ۲۵۷ شرح و تفسیر: از ریختن خون بیگناهان بپرهیز
- ۲۶۱ نکته: اهمیت گناه قتل نفس در اسلام
- ۲۶۳ بخش بیست و هشتم
- ۲۶۳ شرح و تفسیر: از این صفات زشت بپرهیز
- ۲۶۹ نکته: چگونگی حبط اعمال
- ۲۷۲ بخش بیست و نهم
- ۲۷۲ شرح و تفسیر: از کارهای شتاب زده و سخنان نسنجیده بپرهیز
- ۲۷۵ نکته: خطرات بزرگ غضب
- ۲۷۶ بخش سی ام

۲۷۶----- شرح و تفسیر: حجت را بر تو تمام کردم

۲۸۲----- نکته: عهدنامه مالک اشتر دستوری جامع برای کشورداری

۲۸۴----- درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

عنوان و نام پدیدآور : نهج البلاغه : متن و ترجمه و شرح نامه ۳۱ / از روی متن تصحیح شده مرحوم دکتر صبحی صالح / ترجمه محمد دشتی / شرح آیت الله مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : دیجیتالی / مرکز تحقیقات یارانه ای قائمیه اصفهان - ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری : ۲۴۶ ص.

موضوع : علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- نامه ها

توضیح : یکی از برگ های زرین و ارزشمند دوران حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نامه ای است که حضرت هنگام اعطای فرمان روایی مصر به مالک اشتر در قالب عهدنامه ای به وی می نویسد. این نامه طولانی ترین و پرمحتواترین نامه های نهج البلاغه است که آیین کشورداری را از تمام جهات بررسی کرده و اصولی پایدار که هرگز کهنه نمی شود در آن ترسیم شده است.

این عهدنامه که بهترین آیین و دستورالعمل برای حاکمان حکومت اسلامی در همه اعصار است، در قرون متمادی مورد اهتمام دانشمندان و علما قرار گرفته، به گونه ای که به شرح و ترجمه آن پرداخته اند.

ص: ۱

متن و ترجمه

موضوع

متن

و من کتاب له علیه السلام کتبه للأشتر النخعی لما ولاه علی مصر و أعمالها حین اضطرب أمر أمیرها محمد بن أبی بکر، و هو أطول عهد کتبه و أجمعه للمحاسن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِ

فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلَّاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ حَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا

نامه به مالک اشتر، در سال ۳۸ هجری هنگامی که او را به فرمانداری مصر برگزید، آن هنگام که اوضاع محمد بن ابی بکر متزلزل شد، و از طولانی ترین نامه هاست که زیبایی های تمام نامه ها را دارد.

بنام خداوند بخشنده و مهربان

این فرمان بنده خدا علی امیر مؤمنان، به مالک اشتر پسر حارث (۱) است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر بر می گزیند تا خراج آن دیار را جمع آورد، و با دشمنانش نبرد کند، کار مردم را اصلاح، و شهرهای مصر را آباد سازد.

۱- ضرورت خودسازی

متن

أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِثَارِ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ الَّتِي لَا يَسِيءُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا وَ أَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ.

وَ أَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ يَزَعَهَا (۲) عِنْدَ الْجَمَحَاتِ (۳) فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةً بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.

ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُورٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلِ وَ جَوْرِ

۱- مالک در سرزمین «یمن» در روستای «بیشه» چشم به دنیا گشود. از قبیله «مذحج» بود که بعدها به مالک اشتر معروف شد، و پدرش یغوث بن نخع می باشد که به مالک نخعی «جد پدری» نیز معروف شد، مالک پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ با رومیان شرکت کرد، و از شام به کمک سعد وقاص آمده در فتح ایران رفت. در حکومت عثمان با فرماندار فاسد او در کوفه درگیر شد، و اول کسی بود که با امام علی علیه السلام بیعت کرد، مردم کوفه را برای جنگ جمل او آماده ساخت، و در جنگ جمل بود که لیاقت و شجاعت او شهره شد، در صفین نقش تعیین کننده داشت، نه تنها در شجاعت بلکه در عبادت و ایمان و تقوا نیز مشهور بود و در سال ۳۸ هجری در روستای «قلزم» بین راه مصر توسط جاسوسان معاویه با زهر مسموم و به شهادت رسید.

۲- «یزعها»: یکفها.

۳- الْجَمَحَات: منازعات النفس إلى شهواتها و مآربها.

وَ أَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاءِ قَبْلَكَ وَ يَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ وَ إِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّيِّحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ فَلْيُكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَأَمْلِكْ هَوَاكَ وَ شُحَّ (۱) بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ

ترجمه

او را به ترس از خدا فرمان می دهد، و اینکه اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدم دارد، و آنچه در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنت ها را پیروی کند، دستوراتی که جز با پیروی آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضایع کردن آن جنایتکار نخواهد گردید. به او فرمان می دهد که خدا را با دل و دست و زبان یاری کند، زیرا خداوند پیروزی کسی را تضمین کند که او را یاری دهد، و بزرگ دارد آن کس را که او را بزرگ شمارد. و به او فرمان می دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و به هنگام سرکشی رامش کند، که: «همانا نفس همواره به بدی و می دارد جز آن که خدا رحمت آورد» پس ای مالک بدان من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت های عادل یا ستمگری بر آن حکم راندند، و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می نگری، و در باره تو آن می گویند که تو نسبت به زمامداران گذشته می گویی، و همانا نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت

ص: ۲

۱- شُحُّ بِنَفْسِكَ: ابخل بنفسك عن الوقوع في غير الحل، فليس الحرص على النفس إيفاءها كل ما تحب، بل من الحرص أن تحمل على ما تكره.

که خدا از آنان بر زبان بندگانش جاری ساخت. پس نیکوترین اندوخته تو باید اعمال صالح و درست باشد، هوای نفس را در اختیار گیر، و از آنچه حلال نیست خویشتن داری کن، زیرا بخل ورزیدن به نفس خویش، آن است که در آنچه دوست دارد، یا برای او ناخوشایند است، راه انصاف پیمایی.

۲- اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)

متن

وَ أَشْعِرَ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخَ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ (۱)

مِنْهُمْ الزَّلَلُ (۲) وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلَ وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعُمْدِ وَ الْخَطَا فَاَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صِيْفِحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صِيْفِحِهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَ وَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ وَ اللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَاكَ وَ قَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ (۳) وَ ابْتَلَاكَ بِهِمْ. وَ لَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ (۴) فَإِنَّهُ لَا يَدَ لَكَ بِنِقْمَتِهِ (۵) وَ لَا غِنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ لَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ وَلَا تَبْجَحَنَّ (۶) بِعُقُوبِهِ وَ لَا تُشِيرَنَّ إِلَى بَادِرِهِ (۷) وَ جَدَّتْ مِنْهَا مَنُودِحَةٌ (۸) وَ لَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ (۹) أَمْرٌ فَأَطَاعَ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ (۱۰) فِي الْقَلْبِ وَ مَنَهَكَةٌ (۱۱) لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْبِ (۱۲). وَ إِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبْهَةٌ (۱۳) أَوْ مَخِيلَةٌ (۱۴) فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ (۱۵) إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ (۱۶) وَ يَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَرْبِكَ (۱۷) وَ يَفِيءُ (۱۸) إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ (۱۹) عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ!

ترجمه

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش.

ص: ۳

۱- يَفْرُطُ: يسبق.

۲- الزلل: الخطأ.

۳- استكفاك: طلب منك كفايه أمرك و القيام بتدبير مصالحهم.

۴- أراد «بحرب الله» مخالفه شريعته بالظلم و الجور.

۵- «لا يد لك بنقمته»: أي ليس لك يد أن تدفع نقمته، أي لا طاقه لك بها.

۶- بجح به: كفرح لفظا و معنى.

۷- البادرة: ما ييدر من الحده عند الغضب في قول أو فعل.

۸- المندوحه: المتسع، أي المخلص.

۹- مؤمر - كمعظم -: أي مسلط.

۱۰- الإدغال: إدخال الفساد.

- ١١- منهكه: مضعفه، و تقول «نهكه» أى أضعفه. و تقول: نهكه السلطان - من باب فهم -: أى بالغ فى عقوبته.
- ١٢- الغَيْر - بكسر ففتح -: حادثات الدهر بتبدل الدول.
- ١٣- الأَيْهَه - بضم الهمزة و تشديد الباء مفتوحه -: العظمه و الكبرياء.
- ١٤- المَخِيلَه - بفتح فكسر -: الخيلاء و العجب.
- ١٥- يُطامن الشيء: يخفض منه.
- ١٦- الطِمَاح - ككتاب -: الشوز و الجماح.
- ١٧- الغرب - بفتح فسكون -: الحده.
- ١٨- يَفىء: يرجع.
- ١٩- عَزَب: غاب.

مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند. (۱) اگر گناهی از آنان سر می زنی یا علت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را بیخشی و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را بیخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.

هرگز با خدا مستیز، که تو را از کیفر او نجاتی نیست، و از بخشش و رحمت او بی نیاز نخواهی بود. بر بخشش دیگران پیشیمان مباش، و از کیفر کردن شادی مکن، و از خشمی که توانی از آن رها گردی شتاب نداشته باش. به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نیز فرمان می دهم، پس باید اطاعت شود، (۲) که این گونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را پژمرده، و موجب زوال نعمت هاست. و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد، و تندروی تو را فرو می نشاند، و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند.

۳- پرهیز از غرور و خودپسندی

متن

إِيَّاكَ وَ مُسَامَاةَ (۳) اللَّهُ

ص: ۴

۱- نفی تفکر راسیزم (RACISM: نژاد پرستی) و آپارتاید (APARTHEID: نژاد پرستی) و نفی: الیتسیم (ELITISM: خود برتر بینی و نخبه گرایی) و تأیید: انترناسیونالیسم (INTERNATIONALISM و کاسموپولیتانیسم COSMOPOLITANISM که همه ملتها برادر و برابرند.

۲- نفی حکومت: ابسولوتیسم (ABSOLUTISM: حکومتهای مطلقه و استبدادی)

۳- المساماه: المباره فی السمو، أی العلو.

فِي عَظَمَتِهِ وَالتَّشَبُّهُ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُدَلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَيُهَيِّنُ كُلَّ مُخْتَالٍ.

أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصِّهِ أَهْلِكَ وَ مَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى (١) مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمَ وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَاصِمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَ مَنْ خَاصِمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ (٢) حُجَّتَهُ وَ كَانَ لِلَّهِ حَرْباً (٣) حَتَّى يَنْزِعَ (٤) أَوْ يَتُوبَ. وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ تَعْجِيلِ نَقْمَتِهِ مِنْ إِقَامِهِ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ وَ هُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ.

ترجمه

پرهیز که خود را در بزرگی همانند خداوند پنداری، و در شکوه خداوندی همانند او دانی، زیرا خداوند هر سرکشی را خوار می سازد، و هر خود پسندی را بی ارزش می کند. با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی کند، و کیفر او را نزدیک نمی سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمکاران است.

۴- مردم گرایی، حق گرایی

متن

وَ لِيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ (٥) بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَ إِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ - وَ لَيْسَ

ص: ٥

١- من لك فيه هوى: أى لك إليه ميل خاص.

٢- أدحض: أبطل.

٣- كان حرباً: أى محاربا.

٤- «ينزع» - كيضرب -: أى يقلع عن ظلمه.

٥- «يجحف برض الخاصة»: يذهب برضاهم.

أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَثْوَنَهُ فِي الرَّخَاءِ وَ أَقْلَ مَعُونَهُ لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَ أَكْرَهَ لِلإِنصَافِ وَ أَسْأَلَ بِالإِلْحَافِ (١) وَ أَقْلَ شُكْرًا عِنْدَ الإِعْطَاءِ وَ أَبْطَأَ عُدْرًا عِنْدَ الْمَنعِ وَ أَضْعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جِمَاعُ (٢) الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِغُوكَ (٣) لَهُمْ وَ مَيْلُكَ مَعَهُمْ.

ترجمه

دوست داشتنی ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه ترین، و در عدل فراگیرترین، و در جلب خشنودی مردم گسترده ترین باشد، که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص (نزدیکان) را از بین می برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی اثر می کند. خواص جامعه، همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر، و در اجرای عدالت از همه ناراضی تر، و در خواسته هایشان پافشارتر، و در عطا و بخشش ها کم سپاس تر، و به هنگام منع خواسته ها دیر عذر پذیرتر، و در برابر مشکلات کم استقامت تر می باشند. در صورتی که ستون های استوار دین، و اجتماعات پرشور مسلمین، و نیروهای ذخیره دفاعی، عموم مردم می باشند، پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد.

۵- ضرورت راز داری

متن

وَ لِيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَشْنَأَهُمْ (٤) عِنْدَكَ أَطْلُبُهُمْ (٥) لِمَعَايِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ وَ اللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ أَطْلِقْ (٦) عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حَقْدٍ وَ اقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وَتِرٍ (٧) وَ

ص: ٦

۱- الإلحاف: الالاح و الشده في السؤال.

۲- جِمَاعُ الشَّيْءِ - بالكسر -: جمعه، أي جماعه الاسلام.

۳- الصِّغُو - بالكسر و الفتح -: الميل.

۴- أَشْنَأَهُمْ: أَبْغَضَهُمْ.

۵- الأُطْلِبُ للمعائب: الأشد طلباً لها.

۶- أَطْلِقَ عُقْدَهُ كُلَّ حَقْدٍ: احلل عقد الأحقاد من قلوب الناس بحسن السيره معهم.

۷- الوِتْرُ - بالكسر: العداوه.

تَغَابَ (۱) عَنْ كُلِّ مَا لَا يَضُحُّ (۲) لَكَ وَ لَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِيَ (۳) غَاشٌّ وَ إِن تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ

ترجمه

از رعیت، آنان را که عیب جو ترند از خود دور کن، (۴) زیرا مردم عیوبی دارند که رهبر امت در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبادا آنچه بر تو پنهان است آشکار گردانی، و آنچه که هویداست بپوشانی، که داوری در آنچه از تو پنهان است با خدای جهان می باشد، پس چندان که می توانی زشتی ها را بپوشان، تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده ماند خدا بر تو ببوشاند.

گره هر کینه ای را در مردم بگشای، و رشته هر نوع دشمنی را قطع کن، و از آنچه که در نظر روشن نیست کناره گیر. در تصدیق سخن چین شتاب مکن، زیرا سخن چین گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر می شود اما خیانتکار است.

۶- جایگاه صحیح مشورت

متن

وَ لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ (۵) وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ (۶) وَ لَا جَبَانًا يُضِعُّ عِفْكَ عَنِ الْأُمُورِ وَ لَا حَرِيصًا يُزِينُ لَكَ الشَّرَّ (۷) بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى (۸) يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ.

إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَ زِيْرًا وَ مَنْ شَرِكْتَهُمْ فِي الْأَثَامِ فَلَا يُكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً (۹) فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ (۱۰) وَ إِخْوَانُ الظُّلْمَةِ (۱۱) وَ أَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَ نَفَادِهِمْ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصِيَارِهِمْ (۱۲) وَ أَوْزَارِهِمْ (۱۳) وَ آثَامِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يَعَاوِنْ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَ لَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ: أَوْلِيَّتُكَ أَحْفُ عَلَيْهِكَ مَثُونَةٌ وَ أَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةٌ وَ أَحْسَنُ عَلَيْكَ عَطْفًا وَ أَقْلُ لِعَيْرِكَ إِلفًا (۱۴) فَاتَّخِذْ أَوْلِيَّتَكَ خَاصَّةً لِخَلْوَاتِكَ

ص: ۷

۱- «تَغَابَ»: تغافل.

۲- يَضُحُّ: يظهر و الماضي وضح.

۳- الساعی: هو النمام بمعائب الناس.

۴- نفی: آپورتونیسیم OPPORTUNISM (فرصت طلبی).

۵- الفضل هنا: الإحسان بالبدل.

۶- يَعِدُكَ الْفَقْرَ: يخوفك منه لو بدلت.

۷- الشَّرَّ - بالتحريك -: أشد الحرص

۸- غرائز: طبائع متفرقه.

۹- بَطَانَةُ الرَّجُلِ - بالكسر -: خاصته، و هو من بَطَانَةِ الثَّوْبِ خِلافَ ظَهَارَتِهِ.

- ١٠- الأثمه - جمع آثم -: و هو فاعل الاثم، أى الذنب.
- ١١- الظلمه: جمع ظالم.
- ١٢- الآصار - جمع إصر بالكسر -: و هو الذنب و الإثم.
- ١٣- الأوزار: جمع وزر: و هو الذنب و الإثم أيضا.
- ١٤- الإلف - بالكسر -: الألفه و المحبه.

وَ حَفَلَاتِكَ ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقُولُهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَكَ وَ أَقَلَّهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ

ترجمه

بخیل را در مشورت کردن دخالت نده، که تو را از نیکوکاری باز می دارد، و از تنگدستی می ترساند. ترسو را در مشورت کردن دخالت نده، که در انجام کارها روحیه تو را سست می کند. حریص را در مشورت کردن دخالت نده، که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرائز گوناگونی هستند که ریشه آنها بدگمانی به خدای بزرگ است. بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده، و در گناهان آنان شرکت داشته، پس مبادا چنین افرادی محرم راز تو باشند، زیرا که آنان یاوران گناهکاران، و یاری دهندگان ستمکارانند. تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشته باشی که قدرت فکری امثال آنها را داشته، اما گناهان و کردار زشت آنها را نداشته باشند: کسانی که ستمکاری را بر ستمی یاری نکرده، و گناه کاری را در گناهی کمک نرسانده باشند. هزینه این گونه از افراد بر تو سبک تر، و یاریشان بهتر، و مهربانیشان بیشتر، و دوستی آنان با غیر تو کمتر است. آنان را از خواص، و دوستان نزدیک، و راز داران خود قرار ده، سپس از میان آنان افرادی را که در حق گویی از همه صریح ترند، و در آنچه را که خدا برای دوستانش نمی پسندد تو را مدد کار نباشند، انتخاب کن، چه خوشایند تو باشد یا ناخوشایند.

۷- اصول روابط اجتماعی رهبران

متن

وَ الصَّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَ الصَّدَقِ ثُمَّ رُضُّهُمْ (۱)

ص: ۸

۱- «رُضُّهُمْ»: ای عودهم علی ألا یطروک: ای یزیدوا فی مدحک.

عَلَىٰ أَلَّا يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجُوكَ (۱) بِبَاطِلٍ لَّمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ (۲) وَ تُدْنِي (۳) مِنَ الْعِزَّةِ.

وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيدًا لِلْأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِيبًا لِلْأَهْلِ الْإِسَاءِ عَلَى الْإِسَاءِ وَ الْأَرْزَمُ كُلًّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ وَ اعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَىٰ إِلَىٰ حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ وَ تَخْفِيفِهِ الْمَثُونَاتِ عَلَيْهِمْ وَ تَوَكُّرِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَىٰ مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ (۴). فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لِمَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا (۵) طَوِيلًا. وَ إِنَّ أَحَقَّ مِنْ حُسْنِ ظَنِّكَ بِهِ لِمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ وَ إِنَّ أَحَقَّ مِنْ سَاءِ ظَنِّكَ بِهِ لِمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ (۶).

وَ لَا تَنْقُضْ شَيْئًا صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأَمْرِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَ صِلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَ لَا تُحْدِثَنَّ شَيْئًا تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السَّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.

وَ أَكْثَرُ مَدَارِسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِإِلَادِكَ وَ إِقَامِهِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ.

ترجمه

تا می توانی با پرهیزکاران و راستگویان بیوند، و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند، و تو را برای اعمال زشتی که انجام نداده ای تشویق نکنند، که ستایش بی اندازه، خود پسندی می آورد، و انسان را به سرکشی و می دارد. هرگز نیکو کار و بدکار در نظرت یکسان نباشند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی رغبت، و بدکاران در بدکاری تشویق می گردند، پس هر کدام از آنان را بر اساس کردارشان پاداش ده.

ص: ۹

۱- لَا يَبْجُوكَ: أي يفرحوك بنسبه عمل عظيم اليك و لم تكن فعلته.

۲- الزهو - بالفتح -: العجب.

۳- «تدني»: أي تقرب. و العزه هنا: الكبر.

۴- قَبْلَهُمْ - بالكسر ففتح -: أي عندهم.

۵- النَّصَب - بالتحريك -: التعب.

۶- «ساء بلاؤك عنده»: البلاء هنا: الصنع مطلقا حسنا أو سيئا.

بدان ای مالک هیچ وسیله ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از نیکوکاری به مردم، و تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی باشد، پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی، که این خوشبینی رنج طولانی مشکلات را از تو بر می دارد، پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بد رفتاری کردی بد گمان تر باش. و آداب پسندیده ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند، و ملت اسلام با آن پیوند خورده، و رعیت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن، و آدابی که به سنت های خوب گذشته زیان وارد می کند، پدید نیاور، (۱) که پاداش برای آورنده سنت، و کیفر آن برای تو باشد که آنها را در هم شکستی. با دانشمندان، فراوان گفتگو کن، و با حکیمان فراوان بحث کن، که مایه آبادانی و اصلاح شهرها، و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت.

۸- شناخت افشار گوناگون اجتماعی

متن

وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَمَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَ لَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ وَ مِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ وَ مِنْهَا قَضَاءُ الْعَدْلِ وَ مِنْهَا عُمَالُ الْإِنصَافِ وَ الرَّفِيقِ وَ مِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَّةِ وَ الْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذَّمِّهِ وَ مُسَلِّمَةِ النَّاسِ وَ مِنْهَا التَّجَارُ وَ أَهْلُ الصِّيَانَاتِ وَ مِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكِينِ وَ كُلُّ قَدْ سَمَى اللَّهُ لَهُ سَهْمُهُ (۲) وَ وَضَعَ عَلَى حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا.

فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ

ص: ۱۰

۱- اشاره به نقد: تردیسیونالیسم TRADITIONALISM (احترام به اصالت سنن و آداب) و نقد ریتو آلیسم RITUALISM (آداب پرستی افراطی) که عکس دیالکتیک DIALECTIC (تغییر عمومی) است، از دیدگاه امام علیه السلام نه همه سنتها اصالت دارند و نه همه سنت ها را باید طرد کرد، بلکه با ارزیابی صحیح باید آداب و سنن نیکو را محترم شمرد.

۲- سهم: نصیبه من الحق.

اللَّهُ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَزَيْنُ الْوَلَاةِ وَعِزُّ الدِّينِ وَ سُبُلُ الْأَمْنِ وَ لَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَمُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عِبَادِهِمْ وَ يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ وَ يَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ (١). ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْمُهَذَّبِينَ الصَّنْفَيْنِ إِلَّا- بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقَضَاءِ وَ الْعَمَالِ وَ الْكُتَّابِ لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ (٢) وَ يَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ وَ يُؤْتَمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَ عَوَامِّهَا وَ لَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالْتِّجَارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ (٣) وَ يُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَ يَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفِّقِ (٤) بِأَيْدِيهِمْ مَا لَمَّا يَبْلُغُهُ رِفْقٌ غَيْرِهِمْ ثُمَّ الطَّبَقَةُ السِّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ (٥) وَ مَعُونَتُهُمْ وَ فِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ وَ لِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُهُ وَ لَيْسَ يُخْرِجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَتِهِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ وَ تَوَطُّبِنِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَ الصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ

ترجمه

ای مالک بدان مردم از گروه های گوناگونی می باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد، و هیچ یک از گروه ها از گروه دیگر بی نیاز نیست. از آن قشرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران، و نیز طبقه پایین جامعه، یعنی نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هر یک خداوند سهمی مقرر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر صلی الله علیه

ص: ۱۱

- ۱- «يكون من وراء حاجتهم»: أي يكون محيطًا بجميع حاجاتهم دافعًا لها.
- ۲- المعاهد: العقود في البيع و الشراء و ما شابههما مما هو شأن القضاء.
- ۳- المرافق: أي المنافع التي يجتمعون لأجلها.
- ۴- الترفق أي التكسب بأيديهم ما لا يبلغه كسب غيرهم من سائر الطبقات.
- ۵- رِفْدُهُمْ: مساعدتهم و صلتهم.

و آله و سلم تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است. پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راههای تحقق امتیت کشورند. امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندی های خود را برطرف سازند. (۱)

سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می کنند، و آنچه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند. و گروه های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسائل زندگی را فراهم می آورند، و در بازارها عرضه می کنند، و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است. قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آنها بخشش و یاری کرد. برای تمام اقشار گوناگون یاد شده، در پیشگاه خدا گشایشی است، و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمامدار، حقی مشخص دارند، و زمامدار از انجام آنچه خدا بر او واجب کرده است نمی تواند موفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی

ص: ۱۲

۱- نقد میلیتاریسم MILITATISM (اصالت دادن به امور نظامی) که ارتش و نظامیان با اینکه جایگاه مهم و ارزشمندی در جامعه اسلامی دارند، اما نباید به نظامی و نظامی گری اصالت داد.

أول : سيمای نظاميان

متن

فَوَلِّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصِيحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمَامِكَ وَ أَنْقَاهُمْ جِيًّا (١) وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْمًا (٢) مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَ يَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُدْرِ وَ يَزَافُ بِالضُّعْفَاءِ وَ يَتَّبِعُ عَلَى الْأَقْوِيَاءِ (٣) وَ مِمَّنْ لَا يُبَيِّرُهُ الْعُنْفُ وَ لَا يَقْعُدُ بِهِ الضُّعْفُ.

ثُمَّ الصَّقُ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَ الْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلَ النَّجْدَةِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاخَةِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ (٤) مِنَ الْكِرَمِ وَ شُعْبٌ (٥) مِنَ الْعُرْفِ (٦). ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا وَ لَا يَتَفَاقَمَنَّ (٧) فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوِيَّتُهُمْ بِهِ وَ لَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا (٨) تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَ إِنْ قَلَّ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَدْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ وَ لَا تَدْعُ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالًا عَلَى جَسِيمِهَا فَإِنَّ لِيَسِيرٍ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ وَ لِلْجَسِيمِ مَوْضِعًا لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهُ.

وَ لِيَكُنْ آثَرُ (٩) رُءُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ (١٠) فِي مَعُونَتِهِ وَ أَفْضَلَ (١١) عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ (١٢) بِمَا يَسْعُهُمْ وَ يَسْعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ (١٣) أَهْلِهِمْ حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعِدُوِّ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ وَ إِنْ أَفْضَلَ قَرَّةَ عَيْنِ الْوَلَاءِ اسْتِقَامَةَ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظُهُورَ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ وَإِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ وَ لَا تَصِحَّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَيْطَتِهِمْ (١٤) عَلَى وِلَاةِ الْأُمُورِ وَ قَلْبِهِ اسْتِثْقَالَ دَوْلِهِمْ وَ تَرَكَ اسْتِثْبَاءَ انْقِطَاعِ مَدَّتِهِمْ فَافْسَحْ فِي آمَالِهِمْ وَ وَاصِلْ فِي حُسْنِ الشَّاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى دَوُّو الْبَلَاءِ (١٥) مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أفعالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ وَ تُحَرِّضُ النَّاكِلَ (١٦) إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَى وَ لَا تَضْمَنَّ بِلَاءَ (١٧) امْرِئٍ إِلَى غَيْرِهِ وَ لَا

ص: ١٣

١- جيب القميص: طوقه، و يقال «نقى الجيب»: أى طاهر الصدر و القلب.

٢- الجلم هنا: العقل.

٣- ينبو عليه: يتجافى عنهم و يبعد.

٤- جماع من الكرم: مجموع منه.

٥- شُعب - بضم ففتح -: جمع شعبه.

٦- العُرف: المعروف.

٧- تعاضم الأمر: عظم، أى لا تعدد شيئاً قويتهم به غايه فى العظم زائدا عما يستحقون، فكل شىء قويتهم به واجب عليك اتيانه، و هم مستحقون لنيله.

٨- لا تحقرن لطفاً: أى لا تعد شيئاً من لطفك معهم حقيراً فتركه لحقارته، بل كل تطف - و ان قل - فله موقع من قلوبهم.

٩- «آثر»: أى أفضل و أعلى منزله.

- ١٠- وَأَسَاهُمْ: ساعدهم بمعونته لهم.
- ١١- أَفْضَلَ عَلَيْهِمْ: أى أفاض.
- ١٢- الْجِدَّة - بكسر ففتح - الغنى.
- ١٣- خَلُوفَ أَهْلِيهِمْ: جمع خلف - بفتح و سكون - و هو من يبقى فى الحى من النساء و العجزه بعد سفر الرجال.
- ١٤- حَيْطَه - بكسر الحاء -: من مصادر «حاطه» بمعنى حفظه و صانه.
- ١٥- ذُووِ الْبَلَاءِ: أهل الأعمال العظيمة.
- ١٦- يَحْرُصُ النَّاَكِلَ: يحث المتأخر القاعد.
- ١٧- بَلَاءِ امْرِئٍ: صنيعه الذى أبلاه.

تَقْصِرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ وَلَا يَدْعُونَكَ شَرَفِ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَاحِبًا وَلَا ضَعْفَهُ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تَسْتَضِعِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا.

وَازْدُدْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ (۱) مِنَ الْخُطُوبِ وَ يَسْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ (۲) وَ الرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمَفْرَقَةِ.

ترجمه

برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام تو بیشتر، و دامن او پاک تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم آید، و عذر پذیرتر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد کند، درشتی او را به تجاوز نکشاند، و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد. سپس در نظامیان با خانواده های ریشه دار، دارای شخصیت حساب شده، خاندانی پارسا، دارای سوابقی نیکو و درخشان، که دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزدیک برقرار کن، آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده، و نیکی ها را در خود گرد آورده اند. پس در کارهای آنان به گونه ای بیندیش که پدری مهربان در باره فرزندش می اندیشد، و مبادا آنچه را که آنان را بدان نیرومند می کنی در نظرت بزرگ جلوه کند، و نیکوکاری تو نسبت به آنان- هر چند اندک باشد- خوار مپندار، زیرا نیکی، آنان را

ص: ۱۴

۱- ما يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ: ما يؤودك و يثقلك و يكاد يميلك من الأمور الجسام.

۲- مُحْكَمِ الْكِتَابِ: نصه الصريح.

به خیرخواهی تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نیکو گردانند، و رسیدگی به امور کوچک آنان را به خاطر رسیدگی به کارهای بزرگشان وامگذار، زیرا از نیکی اندک تو سود می برند، و به نیکی های بزرگ تو بی نیاز نیستند. برگزیده ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رساند، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گذارد، به اندازه ای که خانواده هایشان در پشت جبهه، و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند. همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دل هایشان را به تو می کشاند، و همانا برترین روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت مردم نسبت به رهبر است، که محبت دل‌های رعیت جز با پاکی قلب ها پدید نمی آید، و خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون رهبر را گرفته، و حکومت بار سنگینی را بر دوش رعیت نگذاشته باشد، و طولانی شدن مدت زمامداری بر ملت ناگوار نباشد. پس آرزوهای سپاهیان را بر آور، و همواره از آنان ستایش کن، و کارهای مهمی که انجام داده اند بر شمار، زیرا یادآوری کارهای ارزشمند آنان، شجاعان را بر می انگیزاند، و ترسوها را به تلاش وامی دارد، ان شاء الله. و در یک ارزشیابی دقیق، رنج و زحمات هر یک از آنان را شناسایی کن، و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری نگذاشته، و ارزش خدمت او را ناچیز مشمار، تا شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را

بزرگ بشماری، یا گمنامی کسی باعث شود که کار بزرگ او را ناچیز بدانی. مشکلاتی که در احکام نظامیان برای تو پدید می آید، و اموری که برای تو شبهه ناکند، به خدا، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باز گردان، زیرا خدا برای مردمی که علاقه داشته هدایتشان کند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا و رسول و امامانی که از شما هستند اطاعت کنید، و اگر در چیزی نزاع دارید، آن را به خدا و رسولش باز گردانید» پس باز گرداندن چیزی به خدا، یعنی عمل کردن به قرآن، و باز گرداندن به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یعنی عمل کردن به سنت او که وحدت بخش است، نه عامل پراکندگی.

دوم: سیمای قضا و داوران

متن

ثُمَّ اخْتَرْنَا لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضَيِّقُ بِهِ الْأُمُورَ وَلَا تُمَحِّكُهُ (١) الْخُصُومَ وَلَا يَتِمَادِي (٢) فِي الزَّلَّةِ (٣) وَلَا يَحْضُرَ (٤) مِنَ الْفِيءِ (٥) إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفْ (٦) نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَ لَمَّا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ (٧) وَ أَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ (٨) وَ آخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَ أَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا (٩) بِمُرَاجَعَةِ الْخِصْمِ وَ أَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ وَ أَصْرَمَهُمْ (١٠) عِنْدَ اتِّصَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءً (١١) وَ لَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءً وَ أَوْلَيْكَ قَلِيلٌ ثُمَّ أَكْثَرُ تَعَاهُدًا (١٢) قَضَائِهِ وَ أَفْسَحَ لَهُ فِي الْبَدْلِ (١٣) مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ وَ تَقِلُّ مَعَهُ حَاجَّتُهُ إِلَى النَّاسِ وَ أَعْطَهُ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَعْدِيكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرَّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أُسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَ تُطَلَّبُ

ص: ١٦

- ١- تمحكه الخصوم: تجعله ماحقا لجوجا. يقال: محك الرجل - كمنع - إذا لجج في الخصومه، و أصر على رأيه.
- ٢- يتمادي: يستمر و يسترسل.
- ٣- الزلّه - بالفتح -: السقطه في الخطأ.
- ٤- لا يحضر: لا يعيا في المنطق.
- ٥- الفيء: الرجوع إلى الحق.
- ٦- لا تشرف نفسه: لا تطلع و الاشراف على الشيء: الاطلاع عليه من فوق.
- ٧- أدنى فهم و أقصاه: أقرب و أبعد.
- ٨- الشبهات: ما لا يتضح الحكم فيه بالنص، و فيها ينبغي الوقوف على القضاء حتى يرد الحادثه إلى أصل صحيح.
- ٩- التبرم: الملل و الضجر.
- ١٠- أصرمهم: أقطعهم للخصومه و أمضاهم.
- ١١- لا يزديه إطراء: لا يستخفه زياده الثناء عليه.
- ١٢- تعاهده: تتبعه بالاستكشاف و التعرف.
- ١٣- أفسح له في البذل: أي أوسع له في العطاء بما يكفيه.

ترجمه

سپس از میان مردم، برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نیاورد، و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند، و بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد، طمع را از دل ریشه کن کند، و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد، و در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کند، و در یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد، و در مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود، در کشف امور از همه شکیباتر، و پس از آشکار شدن حقیقت، در فصل خصومت از همه برنده تر باشد، کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد، و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند. پس از انتخاب قاضی، هر چه بیشتر در قضاوت های او بیندیش، و آنقدر به او ببخش که نیازهای او بر طرف گردد، و به مردم نیازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرمی دار که نزدیکان تو، به نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در امان باشد. در دستوراتی که دادم نیک بنگر که همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود، که با نام دین به هوا پرستی پرداخته، و دنیای خود را به دست می آوردند.

سوم: سیمای کارگزاران دولتی

متن

ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عَمَلِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِبَارًا (۱) وَ لَا تَوَلِّهِمْ مُحَابَاهَةً (۲) وَ أَثْرَةً (۳) فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعَبِ (۴) الْجَوْرِ وَ الْخِيَانَةِ وَ تَوَخَّ (۵) مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَ الْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ الْقَدَمِ (۶) فِي

ص: ۱۷

- ۱- اسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِبَارًا: وَلَهُمُ الْأَعْمَالُ بِالْامْتِحَانِ.
- ۲- مُحَابَاهَةٌ: أَي اخْتِصَاصًا وَ مِيلًا مِنْكَ لِمَعَاوَنَتِهِمْ.
- ۳- أَثْرَةٌ - بِالْتَّحْرِيكِ -: أَي اسْتِبْدَادًا بِلَا مَشُورَةٍ.
- ۴- فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَ الْخِيَانَةِ: أَي يَجْمَعَانِ فُرُوعَ الْجَوْرِ وَ الْخِيَانَةِ.
- ۵- «تَوَخَّ»: أَي اطَّلَبْ وَ تَحَرَّ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ...
- ۶- الْقَدَمِ - بِالْتَّحْرِيكِ -: وَاحِدَهُ الْأَقْدَامُ، أَي: الْخَطْوَةُ السَّابِقَةُ. وَ أَهْلُهَا هُمُ الْأَوْلُونَ.

الإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمِهِ فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَ أَصْحَ أَعْرَاضًا وَ أَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِسْرَاقًا وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا ثُمَّ أُسْبِغُ (۱) عَلَيْهِمُ
الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَ غِنَى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ وَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَّمُوا
أَمَانَتَكَ (۲) ثُمَّ تَفَقَّدَ أَعْمَالَهُمْ وَ ابْعَثِ الْعِيُونَ (۳) مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنْ تَعَاهَدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَةً لَهُمْ (۴)
عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَ الرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ وَ تَحْفِظِ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانِهِ اجْتَمَعَتْ بِهَا

عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا فَبَسَطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي يَدِنِهِ وَ أَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ
الْمَذَلَّةِ وَ وَسَّمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ وَ قَلَدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ.

ترجمه

سپس در امور کارمندان بیندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و با میل شخصی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف و ادار نكن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است. کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندان های پاکیزه و با تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی تر، و آبرویشان محفوظتر، و طمع و روزی شان کمتر، و آینده نگری آنان بیشتر است. سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می کوشند، و با بی نیازی، دست به اموال بیت المال نمی زنند، و اتمام حجتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند. سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن، و جاسوسانی راستگو، و وفا پیشه بر آنان بگمار، که

ص: ۱۸

۱- أسبغ عليه الرزق: أكمله و أوسع له فيه.

۲- تلموا أمانتكم: نقصوا في أداؤها أو خانوا.

۳- العيون: الرقباء.

۴- «حدوه»: أي سوق لهم و حث.

مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری، و مهربانی با رعیت خواهد بود. و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار، و خیانتکار بشمار، و طوق بد نامی به گردنش بیفکن.

چهارم : سیمای مالیات دهندگان

متن

و تَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِي صِيْلَاحِهِ وَ صِيْلَاحِهِمْ صِيْلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ وَ لَا صِيْلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلُهُ وَ لِيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَ مَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ وَ لَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا فَإِنْ شَكُوا ثِقَلًا أَوْ عَلَهُ (١) أَوْ انْقِطَاعِ شَرْبٍ (٢) أَوْ بَالِهِ (٣) أَوْ إِحَالَةِ أَرْضٍ (٤) اغْتَمَرَهَا (٥) غَرَقَ أَوْ أَجْحَفَ (٦) بِهَا عَطَشٌ خَفَّتْ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلِحَ بِهِ أَمْرُهُمْ وَ لَمَا يَنْقَلِبَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّتْ بِهِ الْمُثُونَةَ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ وَ تَرْبِيْنِ وِلَايَتِكَ مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنِ ثَنَائِهِمْ وَ تَبَجِّحِكَ (٧) بِاسْتِفَاضَةِ (٨) الْعَدْلِ فِيهِمْ مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ (٩) بِمَا ذَخَرْتَ (١٠) عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ (١١) لَهُمْ وَ الثَّقَةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عِدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَ رِفْقِكَ بِهِمْ فَزَيْمًا حَدَّثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ احْتِمَالُوهُ طَيِّبَهُ أَنْفُسُهُمْ بِهِ فَإِنَّ الْعُمَرََانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ وَ إِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ (١٢) أَهْلِهَا وَ إِنَّمَا يُعَوِّزُ

ص: ١٩

- ١- إذا شكوا ثِقَلًا أَوْ عَلَهُ: يريد المضروب من مال الخراج أو نزول عله سماويه بزرعهم أضرت بشمرااته.
- ٢- انْقِطَاعِ شَرْبٍ - بالكسر -: أى ماء تسقى فى بلاد تسقى بالأنهار.
- ٣- انْقِطَاعِ بَالِهِ: أى ما يبل الأرض من ندى و مطر فيما تسقى بالمطر.
- ٤- إِحَالَةِ أَرْضٍ: بكسر همزه إِحَالَهُ: أى تحويلها البذور إلى فساد بالتعفن.
- ٥- اغْتَمَرَهَا أى: عمها من الغرق فغلبت عليها و الرطوبة حتى صار البذر فيها غمقا - ككتف -: أى له رائحة خمه و فساد.
- ٦- أَجْحَفَ العَطَشِ: أى: أتلفها و ذهب بماده الغذاء من الأرض فلم ينبت.
- ٧- التَّبَجِّحِ: السرور بما يرى من حسن عمله فى العدل.
- ٨- اسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ: انتشاره.
- ٩- مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ: أى متحدًا زياده قوتهم عمادا لك تستند اليه عند الحاجة.
- ١٠- ذَخَرْتَ: وقرت.
- ١١- الإِجْمَامِ: الترفيه و الاراحه.
- ١٢- الإِعْوَازِ: الفقر و الحاجة.

أَهْلَهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ (۱) وَ سُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَ قَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ.

ترجمه

مالیات و بیت المال را به گونه ای واریسی کن که صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی مالیات و مالیات دهندگان، عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه می باشد، و تا امور مالیات دهندگان اصلاح نشود کار دیگران نیز سامان نخواهد گرفت زیرا همه مردم نان خور مالیات و مالیات دهندگانند. باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی گردد، و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد. پس اگر مردم شکایت کردند، از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه ها، یا کمی باران، یا خراب شدن زمین در سیلاب ها، یا خشکسالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد، و هرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد زیرا آن، اندوخته ای است که در آبادانی شهرهای تو، و آراستن ولایت های تو نقش دارد، و رعیت تو را می ستایند، و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد، و به افزایش قوت آنان تکیه خواهی کرد، بدانچه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی، و با گسترش عدالت در بین مردم، و مهربانی با رعیت، به آنان اطمینان خواهی داشت، آنگاه اگر در آینده کاری پیش آید و به عهده شان بگذاری، با شادمانی خواهند پذیرفت، زیرا عمران و آبادی، قدرت تحمل مردم را زیاد می کند.

ص: ۲۰

۱- إشراف أنفسهم على الجمع: لتطلع أنفسهم إلى جمع المال، ادخارا لما بعد زمن الولاية إذا عزلوا.

همانا ویرانی زمین به جهت تنگدستی کشاورزان است، و تنگدستی کشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانی است که به آینده حکومتشان اعتماد ندارند، و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی گیرند.

پنجم : سیمای نویسندگان و منشیان

متن

ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ وَ اخْصِصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَ اسِيرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لَوْجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ (١) الْكِرَامَةُ فَيَجْتَرِي بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلَأَ (٢) وَ لَا تَقْصِرْ بِهِ الْعُفْلَةَ (٣) عَنْ إِبْرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ وَ إِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَ يُعْطَى مِنْكَ وَ لَا يُضْعَفُ عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ (٤) وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ (٥) وَ لَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارَكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ (٦) وَ اسْتِنَامَتِكَ (٧) وَ حُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ - فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ (٨) الْوُلَاهِ بِتَصْنُعِهِمْ (٩) وَ حُسْنِ خِدْمَتِهِمْ وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَ الْأَمَانَةِ شَيْءٌ وَ لَكِنْ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِ نِيهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثْرًا وَ اعْرِفْهُمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ وُلِّيَتْ أَمْرُهُ وَ اجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كِبِيرُهَا وَ لَا يَنْشَتُّ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا وَ مَهْمَا كَانَ فِي كُتَّابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَايَيْتَ (١٠) عَنْهُ أَلْزِمْتَهُ.

ترجمه

سپس در امور نویسندگان و منشیان به درستی بیندیش، و کارهایت را به بهترین آنان واگذار، و نامه های محرمانه، که در بر دارنده سیاست ها و اسرار تو است، از میان نویسندگان به کسی اختصاص ده که صالح تر از دیگران باشد، کسی که گرامی داشتن، او را به

ص: ۲۱

- ۱- لا تُبْطِرُهُ: ای لا تطغیه.
- ۲- جماعه من الناس تملأ البصر.
- ۳- لا تُقْصِرْ بِهِ الْعُفْلَةَ: ای لا تكون غفلته موجه لتقصيره في اطلاعك على ما يرد من أعمالك، و لا في إصدار الأجوبه عنه على وجه الصواب.
- ۴- عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ: ای معامله عقدها لمصلحتك.
- ۵- لا يعجز عن إطلاق ما عَقَدَ عَلَيْكَ: إذا وقعت مع أحد في عقد كان ضرره عليك لا يعجز عن حل ذلك العقد.
- ۶- الفِرَاسَة - بالكسر - قوة الظن و حسن النظر في الأمور.
- ۷- الاستنامة: السكون و الثقه.
- ۸- «يتعرفون لفراسات الولاة»: أي يتوسلون اليها لتعرفهم.
- ۹- بتصنعهم: بتكلفهم إجاده الصنعه.

سرکشی و تجاوز نکشاند تا در حضور دیگران با تو مخالفت کند، و در رساندن نامه کار گزارانت به تو، یا رساندن پاسخ های تو به آنان کوتاهی نکند، و در آنچه برای تو می ستاند یا از طرف تو به آنان تحویل می دهد، فراموش کار نباشد. و در تنظیم هیچ قراردادی سستی نورزد، و در برهم زدن قراردادی که به زیان توست کوتاهی نکند، و منزلت و قدر خویش را بشناسد، همانا آن که از شناخت قدر خویش عاجز باشد، در شناخت قدر دیگران جاهل تر است. مبادا در گزینش نویسندگان و منشیان، بر تیز هوشی و اطمینان شخصی و خوش باوری خود تکیه نمایی، زیرا افراد زیرک با ظاهر سازی و خوش خدمتی، نظر زمامداران را به خود جلب می نمایند، که در پس این ظاهر سازی ها، نه خیرخواهی وجود دارد، و نه از امانت داری نشانی یافت می شود لکن آنها را با خدماتی که برای زمامداران شایسته و پیشین انجام داده اند بیازمای، به کاتبان و نویسندگانی اعتماد داشته باش که در میان مردم آثاری نیکو گذاشته، و به امانت داری از همه مشهورترند، که چنین انتخاب درستی نشان دهنده خیرخواهی تو برای خدا، و مردمی است که حاکم آنانی. برای هر یک از کارهایت سرپرستی برگزین که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد، و فراوانی کار او را در مانده نسازد، و بدان که هر گاه در کار نویسندگان و منشیان تو کمبودی وجود داشته باشد که تو بی خبر باشی خطرات آن دامنگیر تو خواهد بود.

ششم : سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع

متن

ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ وَ أَوْصِ بِهِمْ خَيْراً الْمُقِيمِ

ص: ۲۲

مِنْهُمْ وَ الْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ (١) وَ الْمَتْرَفِيِّ (٢) يَبْدِنِهِ فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ وَ أَسْبَابُ الْمَرَافِقِ (٣) وَ جَلَابِهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَ الْمَطَارِحِ (٤) فِي بَرِّكَ وَ بَحْرِكَ وَ سَهْلِكَ وَ جَبَلِكَ وَ حَيْثُ لَا يَلْتَمُّ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا (٥) وَ لَا يَجْتَرُّونَ عَلَيْهَا فَإِنَّهُمْ سَلِمٌ (٦) لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ (٧) وَ صَلُحٌ لَا تُخْشَى عَائِلَتُهُ وَ تَفْقَدُ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَ فِي حَوَاشِي بِلَادِكَ.

وَ اعْلَمَ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَمِيحاً (٨) فَاحِشاً وَ شُحاً (٩) قَبِيحاً وَ اخْتِكَاراً (١٠) لِلْمَنَافِعِ وَ تَحَكُّماً فِي الْبِيَاعَاتِ وَ ذَلِكَ بَابُ مَضْرُوهٍ لِلْعَامَّةِ وَ عَيْبٌ عَلَى الْوَلَاهِ فَامْتَنِعْ مِنَ الْإِخْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنَعَ مِنْهُ وَ لِيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعاً سَمِحاً بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَ أَسْيَعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُتَبَاعِ (١١). فَمَنْ قَارَفَ (١٢) حُكْرَهُ (١٣) بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَتَكُلْ بِهِ (١٤) وَ عَاقِبَتُهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ (١٥).

ترجمه

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع پذیر، و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می باشند، و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت، و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آوردندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می باشند، از بیابان ها و دریاها، و دشت ها و کوهستان ها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی کنند، یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند. بازرگانان مردمی آرامند، و از ستیزه جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه انگیزی ندارند. در کار آنها بیندیش چه در شهری باشند که تو به سر میبری، یا در شهرهای دیگر،

ص: ۲۳

۱- المضطرب بماله: المتردد به بین البلدان.

۲- المترقی: المكتسب.

۳- المرافق: ما ينتفع به من الأدوات والآنيه.

۴- المطارح: الأماكن البعيده.

۵- لا يلتئم الناس لمواضعها: أي لا يمكن التثام الناس و اجتماعهم في مواضع تلك المرافق من تلك الأمكنه.

۶- أنهم سلم: أي أن التجار و الصناع مسالمون.

۷- البائقه: الداهيه.

۸- الضيق: عسر المعامله.

۹- الشح: البخل.

۱۰- الاحتكار: حبس المطعوم و نحوه عن الناس لا يسمحون به إلا بأثمان فاحشه.

۱۱- المبتاع: هنا المشتري.

۱۲- «قارف»: أي خالط.

۱۳- الحكره - بالضم -: الاحتكار.

١٤- فَكَلَّ بِهِ: أى أوقع به النكال و العذاب، عقوبه له.

١٥- فى غير إسراف: أى من غير أن تجاوز حد العدل.

با توجه به آنچه که تذکر دادم. این را هم بدان که در میان بازرگانان، کسانی هم هستند که تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده اند، که تنها با زورگویی به سود خود می اندیشند. و کالا را به هر قیمتی که می خواهند می فروشند، که این سود جویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار، و عیب بزرگی بر زمامدار است. پس، از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن جلوگیری می کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخ هایی که بر فروشنده و خریدار زیانی نرساند، کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود، اما در کیفر او اسراف نکن.

هفتم : سیمای محرومان و مستضعفان

متن

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى (١) وَالزَّمْنَى (٢) فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا (٣) وَمُعْتَرًّا (٤) وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ (٥) مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَقِسْمًا مِنْ غَلَّاتِ (٦) صَوَافِي (٧) الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى وَكُلٌّ قَدْ اسْتُرْعِيَتْ حَقُّهُ وَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ (٨) فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافَةَ (٩) لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهَمِّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ (١٠) عَنْهُمْ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ (١١) وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَفْتَحُهُ الْعُيُونُ (١٢) وَتَحْفَرُهُ الرِّجَالُ فَفَرِّغْ لِأَوْلَادِكَ ثِقَتَكَ (١٣) مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَّاضِعِ فَلْيُرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورُهُمْ - ثُمَّ اَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ (١٤) يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ

ص: ٢٤

- ١- البؤسى - بضم أوله -: شده الفقر.
- ٢- الزمّنى - بفتح أوله -: جمع زمين و هو المصاب بالزمانه - بفتح الزاى - أى العاهه، يريد أرباب العاهات المانعه لهم عن الاكتساب.
- ٣- القانع: السائل.
- ٤- المعتّر - بتشديد الراء -: المتعرض للطاء بلا سؤال.
- ٥- استحفظك: طلب منك حفظه.
- ٦- غلّات: ثمرات.
- ٧- صوافى الاسلام - جمع صافيه -: و هى أرض الغنيمه.
- ٨- بطر: طغيان بالنعمة.
- ٩- التافه: الحقيق.
- ١٠- لا «تُشْخِصْ هَمَّكَ»: أى لا تصرف اهتمامك عن ملاحظه شؤونهم.
- ١١- «صعّر خدّه»: أماله إعجابا و كبرا.
- ١٢- تفتحه العين: تكره أن تنظر اليه احتقارا و ازدراء.

١٣- «فَرِّغْ لِأَوْلَائِكَ ثِقَتَكَ»: أَى اجعل للبحث عنهم أشخاصا يتفرغون لمعرفة أحوالهم يكونون ممن تثق بهم.

١٤- «بالإعذار إلى الله»: أَى بما يقدم لك عذرا عنده.

مَنْ بَيْنَ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ كُلٌّ فَأَعْدِيذُ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيهِ حَقَّهُ إِلَيْهِ - وَ تَعَهَّدَ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَ ذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ (١) مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَلَا يَنْصَبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ وَ ذَلِكَ عَلَى الْوَلَاهِ ثَقِيلٌ وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ وَ قَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ وَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ.

وَ اجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ (٢) مِنْكَ قِسِمًا تَفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَ تَجَلِّسْ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَ تُفْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ أَعْوَانَكَ (٣) مِنْ أَحْرَاسِكَ (٤) وَ شُرَطِكَ (٥) حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ (٦) فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ فِي غَيْرِ مِوْطِنٍ (٧) لَنْ تُقَدَّسَ (٨) أُمَّهُ لِمَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ ثُمَّ احْتَمَلَ الْخُرْقَ (٩) مِنْهُمْ وَ الْعِي (١٠) وَ نَحَّ (١١) عَنْهُمْ الضُّيْقَ (١٢) وَ الْأَنْفَ (١٣) يَبْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِحَدِّكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ (١٤) وَ يُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ وَ أَعْطَى مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئًا (١٥) وَ أَمْنَعُ فِي إِجْمَالٍ وَ إِعْذَارٍ (١٦)!

ترجمه

سپس خدا را خدا را در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره ای ندارند، [و عبارتند از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان. همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری کرده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است: بخشی از بیت المال، و بخشی از غله های زمین های غنیمی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می باشی. مبدا سر

ص: ٢٥

١- ذوو الرقة في السن: المتقدمون فيه.

٢- «لذوى الحاجات»: أى المتظلمين تتفرغ لهم فيه بشخصك للنظر فى مظالمهم.

٣- تُفْعَد عَنْهُمْ جندك: تأمر بأن يقعد عنهم ولا يتعرض لهم جندك.

٤- الأحراس - جمع حرس بالتحريك - و هو من يحرس الحاكم من وصول المكروه.

٥- الشُرَط - بضم ففتح - طائفة: من أعوان الحاكم، و هم المعروفون بالضابطه، واحده شرطه - بضم فسكون -.

٦- التعتعه فى الكلام: التردد فيه من عجز وعى، و المراد غير خائف تعبيرا باللازم.

٧- فى غير موطن: أى فى مواطن كثيره.

٨- التقديس: التطهير، أى لا يطهر الله أمه... الخ.

٩- الخرق - بالضم -: العنف ضد الزفق.

١٠- العى - بالكسر -: العجز عن النطق.

١١- نَحَّ: فعل أمر من نَحَى ينحى، أى ابعد عنهم.

١٢- الضيق: ضيق الصدر بسوء الخلق.

١٣- الأنف - محرکه -: الاستكاف و الاستكبار.

١٤- أكناف الرحمة: أطرافها.

١٥- هنيئاً: سهلاً لا تخشنه باستكثاره و المن به.

١٦- امنع فى إجمال و إعدار: و إذا منعت فامنع بلطف و تقديم عذر.

مستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسئولیت های کوچک تر نخواهد بود. همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند. برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند فردی را انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را به گونه ای پرداز که در نزد خدا معذور باشی، از یتیمان خردسال، و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارند. و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دلجویی کن که مسئولیتی سنگین بر دوش زمامداران است، اگر چه حق، تمامش سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت می طلبند، نفس را به شکیبایی وا می دارند، و به وعده های پروردگار اطمینان دارند. پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب

در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بارها شنیدم که می فرمود: «ملتتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای باز نستانند، رستگار نخواهد شد» پس درستی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد، آنچه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.

۹- اخلاق اختصاصی رهبری

متن

ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا يَدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا مِنْهَا إِجَابَةُ عَمَالِكَ بِمَا يَعْنِي (۱) عَنْهُ كُتَابُكَ وَ مِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَخْرُجُ (۲) بِهِ صِيَدُورُ أَعْوَاتِكَ وَ أَمْضُ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلُهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ: وَ اجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِي مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَ أَجْزَلَ (۳) تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَ إِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ وَ سَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ.

وَ لِيَكُنْ فِي خَاصِّهِ مِمَّا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ إِقَامَهُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ يَدِّكَ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ وَ وَفَّ مَا تَقَرَّبَتْ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَمَا لَمْ يَكُنْ مَثْلُومٌ (۴) وَ لَمَّا مَنَّقُوصٌ بِالْغَا مِنْ يَدِّكَ مَا بَلَغَ وَ إِذَا قُمْتَ فِي صِيَلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَ لَا مُضَيِّعًا (۵) فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَ لَهُ الْحَاجَةُ وَ قَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص حِينَ وَجَّهْتَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أُصِيلَى بِهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أضعفهم وَ كُنْ

ص: ۲۷

۱- يعنيا: يعجز.

۲- حَرَجٌ يَخْرُجُ - من باب تعب:

۳- أَجْزَلُهَا: أَعْظَمُهَا.

۴- «غير مثلوم»: أي غير مخدوش بشيء من التقصير و لا مخروق بالرياء.

۵- لا تكونن منفرًا و لا مضيعًا: أي لا تطل الصلاة فتكره بها الناس و لا تضع منها شيئًا بالنقص في الأركان بل التوسط خير.

وَأَمَّا بَعْدُ فَلَا تُطَوَّلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ اخْتِجَابَ الْوَلَاهِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضِّيقِ وَقَلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ وَالِاخْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اخْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَضَعُ عَنْهُمْ الْكَبِيرَ وَيَعْظُمُ الصَّغِيرَ وَيَقْبُحُ الْحَسَنَ وَيَحْسُنُ الْقَبِيحَ وَيُشَابُّ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَ لَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سَمَاتٌ (۱) تُعْرِفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذْبِ وَ إِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَدْلِ (۲) فِي الْحَقِّ فَفِيمَ اخْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ أَوْ فِعْلِ كَرِيمِ تُسَيِّدِيهِ أَوْ مُبْتَلَى بِالْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا (۳) مِنْ بَيْدِكَ مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَثُونَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شَكَاةٍ (۴) مَظْلَمَةٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ.

ترجمه

بخشی از کارها به گونه ای است که خود باید انجام دهی، مانند پاسخ دادن به کارگزاران دولتی، در آنجا که منشیان تو از پاسخ دادن به آنها درمانده اند، و دیگر، بر آوردن نیاز مردم در همان روزی که به تو عرضه می دارند، و یارانت در رفع نیاز آنان ناتوانند، کار هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روزی، کاری مخصوص به خود دارد. نیکوترین وقت ها و بهترین ساعات شب و روزت را برای خود و خدای خود انتخاب کن، اگر چه همه وقت برای خداست، اگر نیت درست و رعیت در آسایش قرار داشته باشد. از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز،

ص: ۲۸

۱- سمات - جمع سمه بکسر ففتح -: و هی العلامه.

۲- البذل: العطاء.

۳- أيسوا: قنطوا و يسوا.

۴- شكاه - بالفتح -: شكايه.

وجود خود را به پرستش خدا اختصاص ده، و آنچه تو را به خدا نزدیک می کند بی عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

هنگامی که نماز به جماعت می خوانی، نه با طولانی کردن نماز، مردم را پراکن و نه آن که آن را تباه سازی، زیرا در میان مردم، بیمار یا صاحب حاجتی وجود دارد. آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا به یمن می فرستاد از او پرسیدم، با مردم چگونه نماز بخوانم فرمود: «در حد توان ناتوانان نماز بگذار و بر مؤمنان مهربان باش» هیچ گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، که پنهان بودن رهبران، نمونه ای از تنگ خویی و کم اطلاعی در امور جامعه می باشد. پنهان شدن از رعیت، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز می دارد، پس کار بزرگ، اندک، و کار اندک بزرگ جلوه می کند، زیبا زشت، و زشت زیبا می نماید، و باطل به لباس حق در آید. همانا زمامدار، آنچه را که مردم از او پوشیده دارند نمی داند، و حق را نیز نشانه ای نباشد تا با آن راست از دروغ شناخته شود، و تو به هر حال یکی از آن دو نفر می باشی: یا خود را برای جانبازی در راه حق آماده کرده ای که در این حال، نسبت به حقّ واجبی که باید پردازی یا کار نیکی که باید انجام دهی ترسی نداری، پس چرا خود را پنهان می داری و یا مردی بخیل و تنگ نظری، که در این صورت نیز مردم چون

تو را بنگرند مأیوس شده از درخواست کردن باز مانند. با اینکه بسیاری از نیازمندی های مردم رنجی برای تو نخواهد داشت، که شکایت از ستم دارند یا خواستار عدالتند، یا در خرید و فروش خواهان انصافند.

۱۰- اخلاق رهبری با خویشاوندان

متن

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي نَحَاصَّهُ وَبِطَانَهُ فِيهِمْ اسْتِنَارًا وَتَطَاوُلًا وَقَلَهُ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلِهِ فَاحْسِمَ (۱) مَادَّةً أَوْلَيْكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ وَ لَا تُقْطِعَنَّ (۲) لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَ حَامَتِكَ (۳) قَطِيعَةً وَ لَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ (۴) عُقْدِهِ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبِ (۵) أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَثُونَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنًا (۶) ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَ عَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

وَ أَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صِدْقًا مُحْتَسِبًا وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَ حَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَ ابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَتَّقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَعْبَتَهُ (۷) ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ.

وَ إِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِحُكِّ حَيْفًا (۸) فَأُصْحِرْ (۹) لَهُمْ بَعُودَ رِكَ وَ اَعْدِلْ (۱۰) عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِاصْطِحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً (۱۱) مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَ رِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ وَ إِعْذَارًا (۱۲) تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ.

ترجمه

همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خود خواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند، ریشه ستمکاریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان، و به هیچ کدام از اطرافیان و خویشاوندان زمین را واگذار مکن (۱۳)، و به گونه ای با آنان رفتار کن که قرار دادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند، مانند آبیاری مزارع، یا زراعت مشترک، که هزینه های آن را بر دیگران تحمیل کنند، در آن صورت سودش برای آنان، و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو

ص: ۳۰

۱- «فاحسم»: ای اقطع ماده شرورهم عن الناس بقطع أسباب تعديهم، و إنما يكون بالأخذ على أيديهم و منعهم من التصرف في شؤون العامة.

۲- الاقطاع: المنحه من الأرض. و القطيعه: الممنوح منها.

۳- الحامه - كالتامه -: الخاصه و القرابه.

۴- الاعتقاد: الامتلاك، و العقده - بالضم -: الضيعه، و اعتقاد الضيعه: اقتناؤها، و إذا اقتنوا ضيعه فربما أضروا بمن يليها، أي يقرب منها، من الناس.

۵- الشرب - بالكسر -: هو النصيب في الماء.

۶- مهناً ذلك: منفعته الهينيه.

۷- المعبه - كمعبه -: العاقبه.

۸- حَيْفًا: أَى ظَلَمَا.

۹- أَضْحَرُ لَهُمْ بَعْدَ رَكِّ: أَى أَبْرَزَ لَهُمْ، وَ بَيَّنَّ عَذْرَكَ فِيهِ. وَ هُوَ مِنَ الْأَصْحَارِ: الظهور، وَ أَصْلُهُ الْبُرُوزُ فِي الصَّحْرَاءِ.

۱۰- عَدَلَ الشَّيْءُ عَنْ نَفْسِهِ: نَحَّاهُ عَنْهُ

۱۱- رِيَاضَةٌ: أَى تَعْوِيدًا لِنَفْسِكَ عَلَى الْعَدْلِ.

۱۲- الْإِعْذَارُ: تَقْدِيمُ الْعِذْرِ أَوْ إِبْدَاؤُهُ.

۱۳- نَفَى تَفَكَّرَ: اِغْتِسَابُ تَرِيصِمْ EGOCENTRISM (خودمداری و خود محور بینی)، بلکه باید به خدا توجه داشت تا انجام وظیفه کرد.

خواهد ماند. حق را به صاحب حق، هر کس که باشد، نزدیک یا دور، پرداز، و در این کار شکیبایی باش، و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گر چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز. و هر گاه رعیت بر تو بد گمان گردد، عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار، و با این کار از بدگمانی نجاتشان ده، که این کار ریاضتی برای خود سازی تو، و مهربانی کردن نسبت به رعیت است، و این پوزش خواهی تو آنان را به حق وامی دارد.

۱۱- روش برخورد با دشمن

متن

وَلَا تَدْفَعَنَّ صَيْلِحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عِدُّوكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضًا فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً (۱) لِيُجْنِدَكَ وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمْنًا لِبِلَادِكَ وَ لَكِنَّ الْحَيْذَرَ كُلَّ الْحَيْذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَيْلِحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ (۲) فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَ اتَّهِمِ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً (۳) فَحُطْ (۴) عَهْدِكَ بِالْوَفَاءِ وَ انْزِعْ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً (۵) دُونَ مَا أُعْطِيتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتِتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْلُوا (۶) مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَ لَا تَخْسِنَنَّ بِعَهْدِكَ (۷) وَ لَا تَخْتَلَنَّ (۸) عِدُّوكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِئُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ (۹) بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَ حَرِيمًا (۱۰) يَسْكُنُونَ إِلَيْهِ مَنَعَتِهِ (۱۱) وَ يَسْتَفِيضُونَ إِلَيْهِ جِوَارِهِ (۱۲) فَلَا إِذْغَالَ (۱۳) وَ لَا مَدَاسَةَ (۱۴) وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ

ص: ۳۱

- ۱- الدَّعَا - محرّك كه -: الراحه.
- ۲- «قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ»: أى تقرب منك بالصلح ليلقى عليك عنه غفله فيغدرك فيها.
- ۳- الذمّه أصل معنى الذمّه وجدان مودع فى جبله الانسان، ينبهه لرعايه حق ذوى الحقوق عليه، و يدفعه لأداء ما يجب عليه منها، ثم أطلقت على معنى العهد و جعل العهد لباسا لمشابهته له فى الرقابته من الضرر.
- ۴- حُطَّ عَهْدِكَ: امر من حاطه يحوطه بمعنى حفظه و صانه.
- ۵- الْجُنَّة - بالضم -: الوقايه، أى حافظ على ما أعطيت من العهد بروحك.
- ۶- لما استولوا من عواقب الغدر أى وجدوها و بيله، مهلكه.
- ۷- خاس بعهدہ: خانه و نقضه.
- ۸- الختل: الخداع.
- ۹- «أفصاه»: هنا بمعنى أفشاه.
- ۱۰- الحریم: ما حرم عليك أن تمسه.
- ۱۱- المَنَعَه - بالتحريك -: ما تمتنع به من القوه.
- ۱۲- «يستفيضون»: أى يفرعون اليه بسرعه.

١٣- الادرغال: الافرسل.

١٤- المءالسه: الءفانه.

وَلَا تَعْقِدْ عَقْدًا تَجُوزُ فِيهِ الْعِلَلُ (۱) وَلَا تَعُولَنَّ عَلَيَّ لِحْنِ قَوْلٍ (۲) بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوَثُّقِ. وَلَا يَدْعُونَكَ ضَيْقُ أَمْرِ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاحِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ أَمْرِ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ غَدْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ وَ أَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلْبُهُ (۳) لَا تَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ.

ترجمه

هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است رد مکن، که آسایش رزمندگان، و آرامش فکری تو، و امتیث کشور در صلح تأمین می گردد. (۴) لکن زنهار زنهار از دشمن خود پس از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیک می شود تا غافلگیر کند، پس دور اندیش باش، و خوشبینی خود را متهم کن. حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفا دار باش، و بر آنچه بر عهده گرفتی امانت دار باش، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست. که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند. تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند. پس هرگز پیمان شکن مباش، و در عهد خود خیانت مکن، و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی دارد، خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می گیرد با رحمت خود مایه

ص: ۳۲

۱- العلل - جمع عله -: و هی فی النقد و الکلام، بمعنی ما یصرفه عن وجهه و یحواله إلى غیر المراد، و ذلک یطراً علی الکلام عند إبهامه و عدم صراحته.

۲- لحن القول: ما یقبل التوجیه کالتوریه و التعریض.

۳- أن تحیط بک من اللّٰه فیہ طلبه: أى تأخذک بجمیع أطرافک مطالبه اللّٰه إیاک بحقه فی الوفاء الذی غدرت به.

۴- نقد تفکر: پاسی فیسم PACIFISM (صلح طلبی) که با توسل به جنگ مخالفند، بلکه پس از دفاع مقدس اگر دشمن پیشنهاد صلح داد، باید پذیرفت.

آسایش بندگان، و پناهگاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است، تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند. پس فساد، خیانت، فریب، در عهد و پیمان راه ندارد.

مبادا قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغلكاری و فریب راه هایی وجود دارد، و پس از محکم کاری و دقت در قرار داد نامه، دست از بهانه جویی بردار، مبادا مشکلات پیمانی که بر عهده ات قرار گرفته، و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پیمان شکنی وا دارد، زیرا شکیبایی تو در مشکلات پیمان ها که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی است که از کیفر آن می ترسی، و در دنیا و آخرت نمی توانی پاسخ گوی پیمان شکنی باشی.

۱۲- هشدارها

اول: هشدار از خون ناحق

متن

إِيَّاكَ وَالْدَّمَاءَ وَسَيْفُكَهَا بغيرِ حِلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمِهِ وَلَا أَعْظَمَ لِتَبِعِهِ وَلَا أُخْرَى بِرِوَالِ نِعْمِهِ وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَيِّفِكَ الدَّمَاءِ بغيرِ حَقِّهَا وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تُقَوِّينَ سُلْطَانَكَ بِسَيْفِكَ دَمَ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَيُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ وَلَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمِيدِ لِأَنَّ فِيهِ قَوْدٌ (۱) الْبَدَنِ. وَإِنْ ابْتُلِيَتْ بِحَطَاٍ وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ (۲) سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ فَإِنَّ فِي الْوَكْزِهِ (۳) فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةٌ فَلَا تَطْمَحَنَّ (۴) بِكَ نَحْوَهُ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمُقْتُولِ حَقَّهُمْ.

ترجمه

از خونریزی پرهیز، و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک مجازات را بزرگ نمی

ص: ۳۳

۱- القود - بالتحريف -: القصاص، و إضافته للبدن لأنه يقع عليه.

۲- أَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ: عَجَلٌ بِمَا لَمْ تَكُنْ تَرِيدُهُ: أُرِدْتُ تَأْدِيًا فَأَعْقَبَ قِتْلًا.

۳- الْوَكْزِهِ - بفتح فسكون -: الضربه يجمع الكف -: بضم الجيم -: أي قبضته، و هي المعروفة باللكمه.

۴- تَطْمَحَنَّ بِكَ: تَرْتَفَعَنَّ بِكَ.

کند، و نابودی نعمت‌ها را سرعت نمی‌بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی‌گرداند، و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد، پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن. زیرا خون ناحق، پایه‌های حکومت را سست، و پست می‌کند و بنیاد آن را برکنده به دیگری منتقل سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پیشگاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست. اگر به خطا خون کسی ریختی، یا تازیانه یا شمشیر، یا دستت دچار تند روی شد، - که گاه مستی سبب کشتن کسی می‌گردد، چه رسد به بیش از آن- مبدا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول باز دارد.

دوم: هشدار از خود پسندی

متن

وَإِيَّاكَ وَالْإِعْرَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ (۱) فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثِقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ.

ترجمه

مبدا هرگز دچار خود پسندی گردی و به خوبی‌های خود اطمینان کنی، و ستایش را دوست داشته باشی، که اینها همه از بهترین فرصت‌های شیطان برای هجوم آوردن به توست، و کردار نیک، نیکوکاران را نابود سازد.

سوم: هشدار از منت‌گذاری

متن

وَإِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ أَوْ التَّرِيدَ (۲) فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنْ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَالتَّرِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ (۳) عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا

ص: ۳۴

۱- الإطراء: المبالغه في الثناء.

۲- التريد - كالتقيد -: إظهار الزيادة في الأعمال عن الواقع منها في معرض الافتخار.

۳- المقت: البغض و السخط.

ترجمه

مبادا هرگز با خدمت هایی که انجام دادی بر مردم منت گذاری، یا آنچه را انجام داده ای بزرگ بشماری، یا مردم را وعده ای داده، سپس خلف وعده نمایی منت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می برد، و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند، و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می انگیزاند که خدای بزرگ فرمود: «دشمنی بزرگ نزد خدا آن که بگویند و عمل نکنید»

چهارم : هشدار از شتابزدگی

متن

وَإِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبِيلَ أَوَانِهَا أَوِ التَّسَيُّطِ (١) فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا أَوِ اللَّحَاجَةِ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ (٢) أَوِ الْوَهْنِ (٣) عَنْهَا إِذَا اسْتَوْصَحَتْ فَضَعَّ كُلُّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَ أَوْفَعَ كُلُّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ.

ترجمه

مبادا هرگز در کاری که وقت آن فرا نرسیده شتاب کنی، یا کاری که وقت آن رسیده سستی ورزی، و یا در چیزی که (حقیقت آن) روشن نیست ستیزه جویی نمایی و یا در کارهای واضح و آشکار کوتاهی کنی تلاش کن تا هر کاری را در جای خود، و در زمان مخصوص به خود، انجام دهی.

پنجم : هشدار از امتیاز خواهی

متن

وَإِيَّاكَ وَالِاسْتِثْنَاءَ (٤) بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ (٥) وَ التَّعَابِي (٦) عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ فَإِنَّهُ مَأْخُودٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ وَ عَمَّا قَلِيلٍ تَنَكَّشِفُ عَنْكَ أُعْطِيَهُ الْأُمُورِ وَ يُتْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ.

إِنَّ لَكَ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ (٧) وَ سُورَةَ (٨) حَدِّكَ (٩) وَ سَطْوَةَ يَدِكَ وَ غَرْبَ (١٠) لِسَانِكَ وَ اخْتِرْسَ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ (١١) وَ تَأْخِيرِ السُّطُوهِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ وَ لَنْ تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ.

وَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومِهِ عَادِلِهِ أَوْ

- ١- التسقط: من قولهم «تسقط في الخبر يتسقط» إذا أخذه قليلا، يريد به هنا: التهاون.
- ٢- اللجاجة: الاصرار على النزاع. و تنكّرت: لم يعرف وجه الصواب فيه.
- ٣- الوهن: الضعف.
- ٤- الاستثثار: تخصيص النفس بزياده.
- ٥- الناس فيه أسوه: أى متساوون.
- ٦- التغايبى: التغافل.
- ٧- يقال «فلان حمى الأنف»: إذا كان ألبا يأنف الضميم.
- ٨- السّوره - بفتح السين و سكون الواو -: الحده.
- ٩- الحده - بالفتح -: البأس.
- ١٠- الغرب - بفتح فسكون -: الحدّ تشبيها له بحد السيف و نحوه.
- ١١- البادره: ما يبدو من اللسان عند الغضب من سباب و نحوه.

سُنَّهٖ فَاضِلَةٌ أَوْ أَثَرٌ عَنِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَقْتَدِي بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمَلْنَا بِهِ فِيهَا وَتَجْتَهِدُ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَهَدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا وَاسْتِثْنَيْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِنْدَ تَسْرِعِ نَفْسِكَ إِلَيَّ هَوَاهِيًا. وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسِعَةِ رَحْمَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُوفِّقَنِي وَ إِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَا مِنْ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَ إِلَى خَلْقِهِ مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ وَ جَمِيلِ الْأَثْرِ فِي الْبِلَادِ وَ تَمَامِ النُّعْمَةِ وَ تَضَعِيفِ الْكِرَامَةِ (۱) وَ أَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ - إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَ السَّلَامُ .

ترجمه

مبادا هرگز در آنچه که با مردم مساوی هستی امتیازی خواهی از اموری که بر همه روشن است، غفلت کنی، زیرا به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسئولی، و به زودی پرده از کارها یک سو رود، و انتقام ستمدیده را از تو باز می گیرند.

باد غرورت، جوشش خشم، تجاوز دست، تندی زبانت را در اختیار خود گیر، و با پرهیز از شتابزدگی، و فروخوردن خشم، خود را آرامش ده تا خشم فرو نشیند و اختیار نفس در دست تو باشد. و تو بر نفس مسلط نخواهی شد مگر با یاد فراوان قیامت، و بازگشت به سوی خدا.

آنچه بر تو لازم است آن که حکومت های دادگستر پیشین، سنت های با ارزش گذشتگان، روش های پسندیده رفتگان، و

ص: ۳۶

آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و واجباتی که در کتاب خداست، را همواره به یاد آوری، و به آنچه ما عمل کرده ایم پیروی کنی، و برای پیروی از فرامین این عهد نامه ای که برای تو نوشته ام، و با آن حجت را بر تو تمام کرده ام، تلاش کن، زیرا اگر نفس سرکشی کرد و بر تو چیره شد عذری نزد من نداشته باشی. از خداوند بزرگ، با رحمت گسترده، و قدرت برترش در انجام تمام خواسته ها، درخواست می کنیم که به آنچه موجب خشنودی اوست ما و تو را موفق فرماید، که نزد او و خلق او، دارای عذری روشن باشیم، برخوردار از ستایش بندگان، یادگار نیک در شهرها، رسیدن به همه نعمت ها، و کرامت ها بوده، و اینکه پایان عمر من و تو را به شهادت و رستگاری ختم فرماید، که همانا ما به سوی او باز می گردیم.

با درود به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت پاکیزه و پاک او، درودی فراوان و پیوسته. با درود.

پنجاه نکته مهم در یک فرمان

برای پی بردن به اهمیت این عهدنامه-پیش از آنکه محتوای آن در یک نگاه بررسی شود-توجه به نکات زیر لازم است:

این نامه طولانی ترین و پرمحتواترین نامه های نهج البلاغه است که آیین کشورداری را از تمام جهات بررسی کرده و اصولی پایدار که هرگز کهنه نمی شود در آن ترسیم شده است.

۱. قابل توجه اینکه ابن ابی الحدید در ذیل خطبه کوتاه ۶۸ (در شرح خود خطبه ۶۷) از ابراهیم ثقفی نویسنده الغارات نامه ای نسبتاً مفصل و طولانی نقل می کند که علی علیه السلام به عنوان برنامه ای اخلاقی جهت تهذیب نفوس و پرورش روح و تقوا برای محمد بن ابی بکر نوشته است و در ذیل آن از همان مورخ (صاحب الغارات) نقل می کند که محمد بن ابی بکر این نامه را در مصر پیوسته با خود داشت و در آن نگاه می کرد و به آداب آن متأدب می شد. هنگامی که عمرو عاص بر او مسلط شد و او را شهید کرد تمام نامه های محمد را گرفت و برای معاویه فرستاد. معاویه در این نامه پیوسته نگاه می کرد و شگفت زده می شد.

سپس می گوید: ولید بن عقبه (برادر مادری عثمان همان کسی که قرآن، در آیه «ان جاء کم فاسق...» او را فاسق نامیده است) در آنجا نزد معاویه حاضر بود. هنگامی که شگفتی او را از این نامه ملاحظه کرد به معاویه گفت دستور ده تا این احادیث را بسوزانند. معاویه گفت: چقدر اشتباه می کنی. ولید گفت: آیا این صحیح است که مردم بدانند احادیث ابو تراب (علی بن ابی طالب) نزد توست و از آن درس می آموزی؟ معاویه گفت: وای بر تو به من می گویی علم و دانشی مثل این را بسوزانم به خدا سوگند مطالب علمی

ص: ۳۸

۱-۱. سند عهدنامه: این عهدنامه مشهور تر و معروف تر از آن است که نیاز به ذکر سندی داشته باشد هر چند آن را در کتب زیادی که قبل از سید رضی و بعد از او نگاشته اند ذکر کرده اند و در واقع شهرت آن بالاتر از آن است که نیاز به شرح مدارک داشته باشد. ولی نویسنده مصادر نهج البلاغه تصریح می کند که قبل از سید رضی جمعی از بزرگان مانند: حسن بن علی بن شعبه توفای ۳۳۲ در تحف العقول و قاضی نعمان مصری متوفای ۳۶۷ در کتاب دعائم الاسلام و بعد از سید رضی نجاشی رجالی معروف در کتاب فهرست در شرح حال اصبع بن نباته آن را آورده و همچنین شیخ طوسی در کتاب فهرست و نویری در نهایه العرب با اختلاف و ابن عساکر متوفای ۵۷۱ در تاریخ مدینه دمشق بخش هایی از آن را ذکر کرده است. شایان ذکر است که شرح های بسیار زیادی بر این عهدنامه نوشته شده از جمله: ۱. آداب الملوک نظام العلماء ۲. اساس السیاسه از

واعظ معروف شیخ محمد کجوری ملقب به سلطان المتکلمین ۳. التحفه السلیمانیه از سید ماجد بحرانی متوفای بعد از ۱۰۹۷. ۴. الراعی و الرعیه نوشته استاد توفیق الفکیکی ۵. السیاسه العلویه نوشته عبدالواحد آل مظفر ۶. شرح عهد امیرالمؤمنین از محمد باقر بن صالح قزوینی ۷. شرح عهد امیرالمؤمنین از علامه مجلسی متوفای ۱۱۱۱. ۸. شرح عهد امیرالمؤمنین از میرزا حسن بن سید علی قزوینی متوفای ۹۱۳۵۸. شرح عهد امیرالمؤمنین از میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی ۱۰. شرح عهد امیرالمؤمنین از شیخ هادی بن محمد حسین القائینی ۱۱. شرح الفاضل ۱۲. فرمان مبارک از جواد ۱۳. نصایح الملوک از مولی ابی الحسن العاملی ۱۴. مقتبس السیاسه و سیاج الرئاسه ۱۵. القانون الأكبر فی شرح عهد الامام للاشتر از سید مهدی السویج ۱۶. مع الامام علی فی عهده لمالک الأشتر از علامه الشیخ محمد باقر الناصری (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۲۶) و شروح فراوان دیگر که در عصر ما نیز ادامه دارد و به طوری که در اخبار آمده این عهدنامه به زبان های مختلف ترجمه شده و در سازمان ملل متحد به عنوان یک سند در میان نمایندگان کشورهای جهان نشر شده است.

جامع تر و استوارتر از این تا کنون نشنیده ام.

این عهدنامه سرانجام در خزائن بنی امیه باقی ماند ولی هیچ کس آن را افشا نمی کرد تا زمانی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید و آن را منتشر ساخت و جامعه اسلامی از آن بهره مند شدند.^(۱)

گفتنی است که ابن ابی الحدید پس از ذکر این سخن از نویسندگان الغارات می گوید: سزوارتر این است که بگوییم نامه ای که معاویه پیوسته به آن نگاه می کرد و تعجب می نمود و بر طبق آن حکم می کرد همان عهدنامه ای است که علی علیه السلام به مالک اشتر نوشته بود، زیرا مردم آداب و قضایا و احکام و سیاست را از آن آموختند (ولی نامه محمد بن ابی بکر تنها متضمن بحث هایی اخلاقی بود) و باید گفت این عهدنامه هنگامی که معاویه مالک اشتر را مسموم ساخت و پیش از رسیدن به مصر شهید شد به وسیله ایادی او به معاویه منتقل گشت. وی پیوسته در آن می نگریست و شگفت زده می شد و مثل چنین عهدنامه ای است که باید در خزائن سلاطین نگاه داری شود.

به این ترتیب ابن ابی الحدید بر این اعتقاد است که آن نامه تاریخی فوق العاده که معاویه پیوسته از آن بهره می گرفت ولی افشا نمی کرد و سرانجام به وسیله عمر بن عبدالعزیز کشف و افشا شد همین عهدنامه مالک بوده است.

ما هم نظریه ابن ابی الحدید را کاملاً تأیید می کنیم، زیرا قراین و شواهد مختلف بر آن گواهی می دهد.

۲. نویسنده معروف مسیحی جورج جرداق در کتاب خود به نام الامام علی صوت العدالة الانسانیة می نویسد: بسیار مشکل است که انسان اختلافی در میان این عهدنامه و اعلامیه جهانی حقوق بشر بیابد، بلکه تمام نکات اساسی موجود در این اعلامیه در عهدنامه امام علیه السلام

ص: ۳۹

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۷۲.

دیده می شود. اضافه بر این در عهدنامه امام چیری است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیست و آن عواطف عمیق انسانی است که بر تمام این نامه سایه افکنده است. (۱)

باید توجه داشت که اعلامیه جهانی حقوق بشر بیش از هزار و سیصد سال بعد از این عهدنامه، آن هم به کمک گروهی از متفکران از سراسر جهان تدوین شده ولی در عین حال هنوز نقایصی دارد و نقیصه مهم آن خالی بودن از مسائل معنوی و ارزش های والای انسانی است.

۳. برای پی بردن به اهمیت این نامه لازم است اشاره ای به موقعیت محل مأموریت مالک اشتر؛ یعنی سرزمین مصر داشته باشیم.

مورخان تقریباً اتفاق دارند که خاستگاه تمدن بشری، منطقه مشرق زمین و از جمله سرزمین مصر بوده است که در چندین هزار سال قبل، پیش از آنکه دیگر نقاط وارد تمدن شوند آنها پایه های تمدن بشری را گذاردند تا آنجا که «ویل دورانت» این منطقه را گهواره تمدن بشری نام می گذارد و در واقع چنین است و به همین دلیل پیامبران بزرگ الهی که پایه گذاران تمدن مادی و معنوی بوده اند نیز همگی از این منطقه برخاستند سپس پیام دعوت آنها به دیگر نقاط عالم منتقل شد.

مورخ مزبور در جلد اول تاریخ تمدن معروف خود ده ها صفحه درباره تمدن مصر باستان سخن می گوید. آثار مهمی که از آن زمان باقی مانده و هزاران سال است علی رغم دگرگونی های اعصار و قرون همچنان پابرجاست نیز نشانه دیگری از این تمدن کهن است.

مصر یکی از کانون های مهم علم و دانش بشری بود و مخصوصاً شهر اسکندریه بر اساس مدارک تاریخی یکی از مهم ترین آنها به شمار می رفت. مردم مصر نه تنها علوم یونانیان را اقتباس کردند، بلکه

ص: ۴۰

خود علوم فراوان دیگری بر آن افزودند. در واقع مصر در حکومت اسلامی استان محسوب نمی شد، بلکه کشوری بزرگ و پهناور با مردمی هوشیار و تمدنی آشکار بود.

مصر در سال ۱۹ هجری در زمان خلافت خلیفه دوم به وسیله لشکر اسلام فتح شد و از آن زمان مصریان زیر پرچم اسلام قرار گرفتند و به سرعت -مانند ایرانیان- این آیین جدید را که دارای فرهنگ قوی و نشانه های حقایق روشن بود پذیرا شدند؛ اما متأسفانه بعضی حاکمان ظالم از طرف خلفا به زمامداری مصر برگزیده شدند. از جمله در زمان عثمان، عبدالله بن ابی سرح (۱) زمامدار مصر بود که ظلم و ستم او بر مردم مصر سبب شورش آنها گشت و چنان که می دانیم دامنه این شورش به مدینه کشیده شد و خطای بزرگ خلیفه سوم به این شورش دامن زد، آنجا که فرمان عزل عبدالله را نوشت و به دست شورشیان داد تا به مصر برگردند و همراه آن نامه دیگری با شخص دیگر برای عبدالله فرستاد که هنگامی که شورشیان به مصر بازگشتند همه آنها را گردن بزند. این نامه به دست آنها افتاد و از وسط راه بازگشتند و غائله قتل عثمان فراهم شد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام برای جبران خطاهای گذشته نخست محمد بن ابی بکر را برای حکومت مصر فرستاد و چون در عمل ثابت شد که او توان کشیدن این بار سنگین را ندارد، امام علیه السلام شخص توانا و قدرتمندی همچون مالک را برای این مأموریت برگزید و با همین نامه مورد بحث او را برای سامان بخشیدن به اوضاع این کشور پهناور به سوی مصر فرستاد و افسوس که جنایت معاویه نگذاشت این برنامه به انجام رسد و مردم

ص: ۴۱

۱- درباره پیشینه عبدالله ابی سرح - برادر رضاعی عثمان - در اسلام، شرحی در ذیل نامه ۳۸ در جلد نهم همین کتاب نوشته ایم.

مصر نفس راحتی بکشند.

به هر حال این عهدنامه در یک نگاه اجمالی از بخش های متعددی تشکیل شده است که ممکن است آن را از یک نظر به پنجاه بخش تقسیم کرد.

۱. در بخش اول امام علیه السلام هدف اصلی اعزام مالک را به مصر در چهار چیز خلاصه کرده است: رسیدگی کامل به جمع آوری خراج و پیکار با دشمنان این سرزمین و اصلاح اهل آن و عمران و آبادی این سرزمین.

۲. تأکید بر رعایت تقوا پیش از هر چیز و اهمیت نقش آن در زندگی انسان.

۳. مبارزه با هوای نفس.

۴. توجه دادن مالک به موقعیت محلّ مأموریت او.

۵. توصیه به ذخیره عمل صالح و اجتناب از بخل.

۶. تلاش و کوشش برای جلب رضایت رعایا و توده های ملت.

۷. نهی از سرکشی در برابر فرمان های الهی.

۸. راه مبارزه با کبر و غرور ناشی از مقام.

۹. رعایت عدل و انصاف در هر حال و پرهیز از هرگونه ظلم و ستم که سبب تغییر نعمت ها می شود.

۱۰. باید محبوب ترین امور آن شمرده شود که جلب رضایت عامه مردم کند نه خواص.

۱۱. برحذر بودن از وسوسه های عیب جویان و سخن چینان و تلاش در عیب پوشی مردم.

۱۲. لزوم مشورت در کارها و برحذر بودن از مشورت با افراد بخیل و ترسو و دنیاپرست.

۱۳. کنار گذاردن سردمداران حکومت های ستمگر پیشین و به عکس ارتباط داشتن با اهل ورع و صداقت و ایمان.

۱۴. تشویق نیکوکاران و سرزنش و کیفر بدکاران.

۱۵. جلب حسن ظن مردم از طریق احسان و نیکی و سبک کردن بار هزینه ها.

۱۶. احترام به آداب و رسوم نیک پیشین.

۱۷. تداوم نشست و مشورت با علما و خردمندان.

۱۸. تقسیم رعایا به گروه های مختلف و

ص: ۴۲

رسیدگی به هر کدام طبق نیازها و موقعیت ها.

۱۹. نهایت تأکید بر رعایت حال قشر محروم.

۲۰. ویژگی های فرماندهان نظامی و افسران لشکر.

۲۱. توجه خاص به سوابق اشخاص و خاندان های خوش نام و صالح.

۲۲. ویژگی های فرماندهان ارشد.

۲۳. تأکید بر اصل عدالت که مایه روشنی چشم زمامداران است.

۲۴. ستایش از کارهای خوب نیکوکاران تا انگیزه ای برای همگان در کار نیک گردد.

۲۵. سنجش ارزش کار هر کس بدون توجه به موقعیت اجتماعی او.

۲۶. مراجعه به کتاب و سنت در حل مشکلات و استنباط احکام.

۲۷. شرایط قضات و صفات لازم در آنها.

۲۸. زیر نظر داشتن احکام قضایی قضات و تأمین کامل هزینه های زندگی آنها برای جلوگیری از ابتلا به رشوه خواری.

۲۹. بیان معیار در انتخاب فرمانداران بلاد و پرداختن حقوق کافی به آنان و گماردن عیون (مأموران اطلاعاتی) بر کارهای آنها.

۳۰. سامان بخشیدن به وضع خراج و مالیات و توجه به عمران و آبادی بیش از توجه به جمع آوری خراج.

۳۱. ویژگی های مربوط به دبیران و مسئولان اسناد و منشیان خاص و تقسیم کار در میان آنها به طور دقیق.

۳۲. رسیدگی کامل به وضع تجار و صنعت گران و آنهایی که برای نقل و انتقال یا تولید نیازمندی های مردم صادقانه خدمت می کنند و نظارت دقیق بر معاملات، نرخ اجناس و مبارزه با احتکار.

۳۳. باز هم تأکید بیشتر به قشر محروم و کم درآمد جامعه، و لزوم رسیدگی مداوم و خبر گرفتن از وضع آنها.

۳۴. لزوم رسیدگی به وضع ایتمام و کهن سالان.

۳۵. تعیین وقت مشخصی برای ملاقات عمومی و اجازه دادن تماس مردم به طور مستقیم با زمامدارشان.

۳۶. تعیین وقت خاص دیگری برای کار گزاران جهت حل مشکلات خاص آنها.

۳۷. تنظیم برنامه دقیق برای کارهای مختلف روزها.

۳۸. اهتمام به اقامه

ص: ۴۳

فرائض و اهمیت دادن به نماز جماعت و چگونگی برگزاری آن و تعیین وقت فراغتی برای ارتباط با پروردگار عالم.

۳۹. فاصله نگرفتن از مردم برای مدت طولانی.

۴۰. چگونگی برخورد با همکاران خاص و صاحبان اسرار کشور.

۴۱. رعایت دقیق حقوق همه اعم از افراد نزدیک و دور.

۴۲. اعلام عذر موجه در برابر کمبودها و مشکلات و سوء ظن ها.

۴۳. پذیرش دعوت دشمنان به صلح در عین رعایت هوشیاری در برابر آنان و احترام به قراردادهایی که با آنها برقرار می شود.

۴۴. پرهیز شدید از خونریزی غیر مجاز.

۴۵. پرهیز از هر گونه عجب و خودبینی و خودپسندی.

۴۶. بر حذر بودن از منت گذاشتن بر رعایا.

۴۷. اجتناب از شتاب زدگی و عجله در کارها.

۴۸. پرهیز از رانت خواری و گرفتن حق اختصاصی در مشرکات.

۴۹. توجه به سیره رسول خدا و انبیای الهی در تمام امور مربوط به زمامداری.

۵۰. سرانجام دعا برای خود و مالک و درخواست رحمت و توفیق از پروردگار و سعادت شهادت.

این عهدنامه را از زاویه ای دیگر می توان در ده محور خلاصه کرد: ۱. اهمیت ماموریتی که بر عهده مالک گذارده شده بود. ۲. تذکرات اخلاقی فوق العاده که در روش حکومت بسیار تاثیر گذار است. ۳. تقسیم رعایا و قشرهای مختلف مردم به چندین بخش از نیروهای نظامی گرفته تا ماموران جمع مالیات و کار گزاران حکومت و قضات و تجار و صاحبان صنایع و تعیین وظایف و ویژگی های مربوط به آنها. ۴. اهتمام فوق العاده به طبقات محروم. ۵. لزوم تعیین وقتی برای ملاقات عمومی مردم و به اصطلاح دیدار چهره به چهره با ارباب حاجات.

۶. انتخاب مشاوران قوی و خردمند. ۷. جلوگیری از هرگونه رانت خواری و امتیاز طلبی. ۸. اهتمام به امر صلح آمیخته با هوشیاری در برابر دشمنان و پرهیز از هرگونه

خونریزی بی دلیل. ۹. اهتمام به امر برگزاری فرایض دینی برای عموم مردم. ۱۰. دعا برای موفقیت جهت انجام این مسئولیت ها و کمک طلبیدن از ذات پاک پروردگار.

بخش اول

شرح و تفسیر: نخستین توصیه، تقوا و مبارزه با هوای نفس است

نخستین توصیه، تقوا و مبارزه با هوای نفس است

امام علیه السلام در بخش آغازین این نامه، از نام خداوند رحمان و رحیم کمک می طلبد سپس می فرماید: «این دستوری است که بنده خدا علی امیرمؤمنان به مالک بن حارث اشتر در فرمانی که برای او صادر کرده بیان نموده، در آن هنگام که زمامداری مصر را به او سپرد تا حقوق بیت المال در آن سرزمین را جمع آوری کند و با دشمنان آنجا پیکار نماید، به اصلاح اهل آن همت گمارد و به عمران و آبادی شهرها و روستاهای آن بپردازد؛ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِّ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ، حِينَ وُلِّاهُ مِصْرَ. جَبَايَه (۱) خَرَا جَهَا، وَ جِهَادَ عَدُوَّهَا، وَ اسْتِصْلَا حَ أَهْلِهَا، وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا).

در این فرمان امام علیه السلام نخست خود را بنده خدا می شمارد. سپس امیرمؤمنان، تا روشن سازد که زمامداری مؤمنان نیز در سایه عبودیت پروردگار است نه برای خودکامگی. آن گاه اهداف چهارگانه ای برای این مأموریت بیان می کند:

نخست به امور اقتصادی و مالی اشاره کرده که از آن تعبیر به خراج شده است.

درست که خراج به معنای مالیات سرزمین هایی است که در جنگ ها به دست مسلمانان فتح می شد؛ ولی در اینجا مفهوم گسترده تری دارد و تمام امور مالی مربوط به دولت اسلامی را فرا می گیرد؛ اعم از خراج و زکات و جزیه و خمس و امثال آن.

سپس به مسأله نیروی نظامی و دفاعی کشور اسلام و آمادگی آنها برای دفع هجمات دشمن اشاره می کند، زیرا تا امر آنها سامان نپذیرد امتیت

ص: ۴۵

۱- «جبايه» جمع آوری زکات و اموال بیت المال و مانند آن است و در اصل از ریشه «جباوه» بر وزن «عداوه» به معنای جمع آوری کردن گرفته شده است.

در داخل حاصل نمی شود و مردم با فکر آسوده به دنبال کارهای خود نمی روند.

در سومین هدف به اصلاح امور اجتماعی و فرهنگی اشاره می کند از جمله ایجاد انگیزه برای کارهای خیر و از بین بردن سرچشمه های مفسد اخلاقی و برقرار ساختن امتیت شغلی و تأمین حقوق همگان و نظام بخشیدن به امور قضایی، گرچه بعضی چنین تصور کرده اند که جمله «اسْتَصْلِحْ أَوْلِيَاءَ أَهْلِهَا» تنها به سامان بخشیدن امور مادی مردم اشاره می کند؛ ولی بعید است که نظر امام علیه السلام تنها این باشد، بلکه اصلاح تمام امور معنوی و مادی را دربر می گیرد.

بعضی از تعبیرات امام علیه السلام در همین نامه نشان می دهد که نظر آن حضرت در اینجا گسترده است و همه مسائل اخلاقی را نیز شامل می شود؛ مانند جمله

«ثُمَّ أَسْبَغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَ غِنًى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ».

در چهارمین هدف، سخن از عمران و آبادی بلاد به میان می آورد که شامل سامان بخشیدن به همه امور کشاورزی، صنعتی و تجارت و بازرگانی می شود.

گرچه در این نامه تنها به مسأله صنعت و تجارت و کسب و کار اشاره شده و سخنی از کشاورزی به میان نیامده است؛ ولی با توجه به اینکه مصر یک کشور کشاورزی بوده و مردم به این امر اهتمام فراوان داشتند گویا امام علیه السلام نیاز به ذکر آن ندیده است و اشاره به کمبودهای صنعتی و تجاری فرموده است و به هنگامی که سخن از گرفتن خراج می کند به مالک دستور می دهد در عین گرفتن خراج، مراقب عمران و آبادی اراضی باشد و از سختگیری هایی که سبب کمبود محصولات کشاورزی می شود پرهیزد.

آن گاه

ص: ۴۶

امام علیه السلام در ادامه این سخن چهار دستور اخلاقی مهم به مالک دارد که در واقع پایه های اصلی معنوی حکومت او را تشکیل می دهد.

نخست می فرماید: «او را به تقوای الهی فرمان می دهد»؛ (أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ).

خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار نهج البلاغه پر است از توصیه به تقوا، همان چیزی که خمیرمایه سعادت انسان در دنیا و آخرت است. تقوا به معنای احساس مسئولیت درونی و پرهیز از هرگونه گناه و امر خلاف و تعدی و اجحاف است و به سخن دیگر، حالت بازدارنده معنوی است که سبب می شود انسان از مسیر حق هرگز منحرف نگردد و البته هر قدر مسئولیت انسان سنگین تر باشد تقوای بیشتری را می طلبد.

در دومین دستور می فرماید: «و او را به ایثار و مقدم داشتن اطاعت خدا و پیروی از آنچه در کتاب او (قرآن مجید) به آن امر فرموده اعم از فرایض (واجبات) و سنن (مستحبات) دستور می دهد، همان دستوراتی که هیچ کس جز با متابعت آنها روی سعادت نمی بیند و جز با انکار و ضایع ساختن آن در مسیر شقاوت و بدبختی واقع نمی شود»؛ (وَ إِيْثَارِ طَاعَتِهِ، وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ: مَنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ، الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا، وَ لَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا).

«فرایض» و «سنن» را معمولاً به واجبات و مستحبات تفسیر می کنند و گاه گفته می شود: «فرایض» واجباتی است که در کتاب الله آمده و «سنن» احکام و واجباتی که در کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است. در این صورت جمله «مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ» شامل امر به اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیان احکام نیز می شود.

در تفسیر این دو واژه این احتمال نیز

هست که «فرایض» اشاره به واجبات پراهمیت و «سنن» اشاره به واجباتی باشد که در درجه پس از آن قرار دارد.

از تعبیر به «وَلَمَّا يَشْقَىٰ إِلَّآ مَعَ جُحُودِهِمَا» معلوم می شود که راه سعادت دنیا و آخرت منحصر در همین راه است و طرق دیگر سبب گمراهی است. البته این تعبیر ادراکات عقلی و هدایت های آن را نفی نمی کند، زیرا از جمله اموری که در کتاب الله بر آن تاکید شده پیروی از عقل و خرد است که ده ها آیه از قرآن مجید بر آن تأکید کرده است.

در سومین دستور می افزاید: «او را مأمور می کند که (آیین) خدا را با قلب و دست و زبان یاری کند، چرا که خداوند متعال یاری کسی که او را یاری کند و عزت کسی که او را عزیز دارد بر عهده گرفته است»؛ (وَ أَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ؛ فَإِنَّهُ، جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَ إِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ).

تعبیر به یاری کردن خداوند به قلب و ید و لسان به گفته بعضی از شارحان؛ قلب اشاره به اعتقادات، و ید اشاره به جهاد با دشمن، و لسان اشاره به امر به معروف و نهی از منکر است؛ ولی بعضی معتقدند قلب تنها اشاره به اعتقادات نیست، بلکه بیزاری درونی از زشتی ها و عشق و علاقه به اعمال نیک نیز جزء آن است و همچنین ید تنها اشاره به جهاد با دشمن نیست، بلکه امر به معروف و نهی از منکر را در آنجا که احتیاج به اقدامات عملی دارد و طبعاً وظیفه حکومت اسلامی است، نیز شامل می شود و لسان هر گونه آموزش و تعلیم و تربیت صحیح اضافه بر امر به معروف و نهی از منکر را فرا

تعبیر به «قَدْ تَكْفَلُ بِنَصِيرٍ مَنْ نَصَرَهُ» اشاره به آیات شریفه ای از قرآن است که ناظر به این معناست از جمله در سوره محمد آیه ۷: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ».

در چهارمین دستور می فرماید: «و (نیز) به او فرمان می دهد که هوای نفس خویش را در برابر شهوات بشکند و به هنگام سرکشی نفس، آن را باز دارد، زیرا نفس همواره انسان را به بدی ها امر می کند مگر آنچه را خداوند رحم کند؛ (وَ أَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا (۱) عِنْدَ الْجَمَحَاتِ (۲)، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالشُّوْءِ، إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ)).

به راستی این چهار دستور اخلاقی برنامه کامل سعادت برای همه انسان هاست. اگر روح تقوا و حالت باز دارندگی نفس در انسان زنده شود و به دنبال آن انسان راه اطاعت الهی و پیروی از دستورات کتاب و سنت را پیش گیرد و به مبارزه با مفسد و زشتی ها و توطئه های دشمنان با قلب و دست و زبان برخیزد و بت هوای نفس را بشکند، چنین انسانی، انسانی کامل است و در واقع مخاطب به خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (۳) خواهد بود.

جمله «إِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالشُّوْءِ» اقتباس از آیه شریفه «وَ مَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوْءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» (۴) است. (خواه این جمله از زبان یوسف باشد یا از زبان همسر عزیز مصر در هر صورت قرآن بر آن صحه نهاده است).

گرچه بسیاری از پرهیزگاران از وسوسه های شیطان می ترسند؛ ولی هوای نفس و وسوسه های شهوانی از آن بسیار خطرناک تر است و شاید به همین دلیل امام علیه السلام مالک اشتر را بیشتر به این مسأله توجه می دهد.

درست است که مؤمنان والا مقام و اولیای الهی از مرحله نفس

ص: ۴۹

۱- «یزع» از ریشه «وزع» بر وزن «وضع» به معنای باز داشتن و خویشتن داری کردن و گاه به معنای جمع کردن نفرات، گرد هم به کار رفته، به مناسبت اینکه آنها را از پراکندگی باز می دارند.

۲- «الجمحات» جمع «جمحه» بر وزن «صدقه» به معنای حوادث یا عوامل سرکش است.

۳- فجر، آیه ۲۷.

۴- یوسف، آیه ۵۳

آماره به نفس لَوّامه و از آنجا به نفس مطمئنه می رسند؛ ولی این بدان معنا نیست که نفس اماره مرده باشد و نباید به خطرات او اندیشید.

نکته ها

۱- خطرات نفس اماره

می دانیم بزرگان علما و مفسران با الهام از آیات قرآن مراحل سه گانه ای برای نفس قائل شده اند: نفس اماره، نفس لَوّامه و نفس مطمئنه.

نفس اماره را اشاره به هوا و هوس های سرکش می دانند که پیوسته انسان را به بدی ها امر می کند و نفس لَوّامه را به حالت ندامت حاصل از گناه بر اثر پرورش روح تقوا اشاره می دانند و نفس مطمئنه به مرحله تکامل روح انسان گفته می شود که به مرحله ای می رسد که هوا و هوس های نفسانی به طور کامل تحت کنترل قرار می گیرند و سرکشی آنها ناممکن می شود.

امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در مناجات دوم از مناجات های پانزده گانه معروف، نفس اماره را به روشنی ترسیم کرده و از آن (به عنوان سرمشق دادن به عموم مردم) به پیشگاه خدا این گونه شکایت می کند:

«إِلٰهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً وَإِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً وَبِمَعَاصِيكَ مُوَلِّعَةً وَبِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً تَسْلُكُ بِي مَسَالِكَ الْمَهَالِكِ وَتَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهْوَنَ هَالِكٍ كَثِيرَةَ الْعَلَلِ طَوِيلَةَ الْأَمَلِ إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجَزَّعَ وَإِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمَنَعَ مَيَّالَةً إِلَى اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ مَمْلُوءَةً بِالْعَفْلِ وَالسَّهْوِ تُسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوْبَةِ وَتُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ؛ خدایا من به سوی تو شکایت می کنم از نفسی که مرا همواره به بدی و می دارد و به سوی گناه با سرعت می فرستد و به نافرمانی هایت حریص است و به موجبات خشم دست می آید، مرا به راه هایی که منجر به هلاکت می شود می کشاند و به صورت پست ترین هلاکت شدگان در می آورد. بیماری هایش بسیار آرزوهایش دراز است. اگر ناراحتی به او رسد

بی تاب می شود (و فریاد می کشد) و اگر خیری نصیصش گردد بخل می ورزد. به بازی ها و سرگرمی های بیهوده بسیار تمایل دارد و مملو از غفلت و سهواست. مرا به سرعت به سوی گناه می برد و نسبت به توبه امروز و فردا می کند».

آری این است چهره اصلی نفس اماره.

از روایات به خوبی استفاده می شود که نفس اماره گناه را در نزد انسان زیبا جلوه می دهد و خوبی ها را زشت می نمایاند. هنگامی که انسان مرتکب آن شد و به عواقب آن گرفتار گشت، آن گاه پرده ها کنار می رود و راه بازگشتی هم باقی نمی ماند.

امام امیرمؤمنان (طبق نقل غررالحکم) در کلام کوتاهی می فرماید:

«النَّفْسُ الْأَمَارَةُ الْمُسْوَلَةُ تَمَلِّقُ تَمَلِّقُ الْمُنَافِقِ وَ تَتَصَيَّبُ بِشَيْمِهِ الصِّدِّيقِ الْمُوَافِقِ حَتَّى إِذَا خَدَعَتْ وَ تَمَكَّنَتْ تَسْلُطُ تَسْلُطُ الْعَدُوَّ وَ تَحْكُمُ تَحْكُمُ الْعُتُوَّ فَأُورِدَتْ مَوَارِدَ السُّوءِ؛ نفس اماره فریبکار همچون منافقان به انسان تملق می گوید و در چهره دوست موافقی بروز می کند تا زمانی که انسان را فریب دهد و بر او همچون دشمن خطرناکی مسلط گردد و بر او حاکم شود و او را به انواع گناهان بکشاند» (۱).

به همین دلیل دستور داده اند کاملاً مراقب نفس خویش باشید مبادا گرفتار فریبکاری های این فریبکار خطرناک شوید. امیرمؤمنان علی علیه السلام در سخن دیگری مطابق نقل غررالحکم می فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ لِأَمَارَةٍ بِالسُّوءِ فَمَنْ أَهْمَلَهَا جَمَحَتْ بِهِ إِلَى الْمَآئِمِ؛ این نفس پیوسته انسان را به بدی ها دعوت می کند کسی که آن را نادیده بگیرد او را به انواع گناهان می کشاند» (۲).

نفس اماره در واقع مهم ترین ابزار شیطان است و اگر انسان از شر آن رهایی یابد از شر شیطان هم رهایی خواهد یافت.

۲- اهمیت کشور مصر

مصر یکی از قدیمی ترین کانون های تمدن بشری است و

ص: ۵۱

۱- غررالحکم، ح ۴۶۸۳.

۲- غررالحکم، ح ۴۷۷۹.

جزء گهواره های تمدن محسوب می شود. آثار تاریخی مهمی که در آن سرزمین قرار دارد و حتی با وسایل امروز ایجاد آنها بسیار مشکل می نماید، گویای این حقیقت است که سرزمین مصر از قدیم الایام جزو پیشرفته ترین کشورهای جهان بوده است.

اسناد و مدارک تاریخی نشان می دهد مصر حتی ده قرن پیش از میلاد مسیح، کشوری بالنده و پیشرفته بوده است؛ مدارس بزرگ، کتابخانه ها و مراکز تحقیقاتی در مصر وجود داشته و تمدن مصر و یونان در قدیم به هم گره خورده و دانش های این دو سرزمین با یکدیگر مبادله شده است.

از نعمت های بزرگی که خداوند به این کشور باستانی داده رود عظیم نیل است که آن را کشوری آباد و پر بار ساخته که اگر این رود عظیم را از آن کشور بگیرند بخش های عظیمی از آن به صورت بیابانی لم یزرع در خواهد آمد.

این کشور در سال بیستم هجرت در عصر خلیفه دوم به تصرف مسلمانان در آمد و از شگفتی های تاریخ اینکه عمر مانع از دخول لشکر اسلام به مصر بود؛ ولی عمرو بن عاص لشکری فراهم کرد و خودسرانه به سوی مصر حرکت نمود.

این خبر به عمر رسید. او از این می ترسید که اگر لشکر اسلام وارد شود رومیان و مصریان دست به دست هم دهند و آنها را در هم بکوبند، لذا نامه ای نوشته و به وسیله «عقبه بن عامر» به سوی او فرستاد. عقبه هنگامی به عمرو بن عاص رسید که وی نزدیک مصر بود. او وقت ملاقات به عقبه نداد و نامه را دریافت نکرد تا وارد یکی از شهرهای ساحلی مصر شد. آن گاه به عقبه گفت: نامه را بیاور. او نامه را به دست عمرو داد. عمر نوشته بود اگر داخل مصر

نشده ای فوراً برگردد. عمرو به سربازانش گفت: آیا اینجا که ما هستیم مصر است یا بیرون مصر؟ گفتند: داخل مصر شده ایم. گفت: دستور خلیفه این بوده است که اگر داخل مصر نشده ایم برگردیم، بنابراین این شرط حاصل نشده است و باید به پیشروی ادامه دهیم؛ ولی عمرو عاص در فتح مصر با مشکل روبه رو شد و از ترس شکست نامه ای برای عمر نوشت و تقاضای کمک کرد. خلیفه دوم چند نفر از مردان دلاور اسلام را با دوازده هزار نفر به یاری او فرستاد سرانجام مصر فتح شد و مصریان با اشتیاق اسلام را پذیرفتند و بسیاری از علمای اسلام در فنون مختلف پرورش یافته این سرزمین بوده اند و مدارس اسلامی یکی پس از دیگری باشکوه تمام در این کشور سر برافراشتند.

از امتیازات مصر این است که محبان اهل بیت و عاشقان مکتب علوی در آنجا فراوانند و حتی اهل سنت مصر به آنها عشق می ورزند و زیارت «رأس الحسین» و بارگاه و مدفن منسوب به حضرت زینب در آنجا زیارتگاه عمومی مردم آن سرزمین است.

اگر دست سیاست بگذارد آنها می توانند وسیله خوبی برای ایجاد وحدت مذاهب اسلامی باشند؛ فتوای معروف «شیخ شلتوت» که پیروی از فقه امامیه را هم ردیف پیروی از مذاهب چهارگانه اهل سنت قرار داده گواه بر این مدعاست.

به هر حال به سبب اهمیت که این سرزمین داشت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام قوی ترین و آگاه ترین یاران خود را که مالک اشتر بود برای زمامداری آنجا برگزید و عهدنامه مورد بحث را که شامل دقیق ترین دستورات کشورداری است نوشت و در اختیار او قرار داد.

بخش دوم

شرح و تفسیر: حقوق همه شهروندان را محترم بشمار

حقوق همه شهروندان را محترم بشمار

امام علیه السلام به دنبال وصایای پر معنا و جامعی

ص: ۵۳

که به طور کلی در بخش نخستین این عهدنامه بیان فرمود، روی سخن را به مالک کرده و انگشت روی نقاط خاص می گذارد. نخست می فرماید: «ای مالک! بدان من تو را به سوی بلادی فرستادم که پیش از تو دولت های عادل و ستمگری بر آن حکومت داشتند و مردم به کارهای تو همان گونه نظر می کنند که تو در امور زمامداران پیش از خود نظر می کردی و همان را درباره تو خواهند گفت که تو درباره آنها می گفتی»؛ (ثُمَّ اعْلَمَ يَا مَالِكُ، أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دَوْلٌ قَبْلَكَ، مِنْ عَدْلِ وَجُورٍ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاهِ قَبْلَكَ، وَ يَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ).

سپس می افزاید: «و (بدان) افراد صالح را به آنچه خداوند بر زبان بندگانش جاری می سازد می توان شناخت»؛ (وَ إِنَّمَا يُشْتَدَلُ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ).

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود از باب مقدمه به وضع کشور مصر- که به یقین منحصر به آن کشور نیست- اشاره می کند که پیش از تو حکومت های عدل و جور داشت؛ حکومت عدل؛ مانند حکومت دوران حضرت یوسف بر مصر بود و حکومت جور حکومت بسیاری از فراعنه از جمله فرعون معاصر حضرت موسی بن عمران بود.

سپس به این مطلب مهم اشاره می فرماید: که معیار سنجش حکومت ها از نظر عدل و جور، افکار عمومی توده مردم است، همان چیزی که امروز در تمام دنیا از آن سخن گفته می شود، هرچند در عمل غالباً به فراموشی سپرده خواهد شد ولی در آن روز که امام علیه السلام این سخن را بیان فرمود کمتر کسی اعتقاد به چنین سخنی داشت و

تصور مردم بر این بود که حکومت بدون استبداد امکان پذیر نیست و استبداد همواره آمیخته با ظلم و ستم است.

در بعضی از تعبیرات دانشمندان آمده است: «أَلْسِنَةُ الْخَلْقِ أَقْلَامُ الْحَقِّ» یا «أَلْسِنَةُ الرَّعِيَّةِ أَقْلَامُ الْحَقِّ إِلَى الْمُلُوكِ» که مفهوم هر دو یکی است و آن اینکه زبان توده های مردم قلم حق است که نامه های خود را با آن برای زمامداران می نویسد یا خداوند بدین وسیله با آنها مکاتبه می کند و در هر حال هدف این است که قضاوت عمومی و هوش جمعی معیار بسیار خوبی برای سنجش ارزش حکومت هاست.

البته گاه می شود که حکومت ها از طریق تبلیغات دروغین و ریاکاری افکار مردم را می دزدند یا آنها را شستشوی مغزی می دهند. در این گونه موارد قضاوت عمومی بیمار می شود و اثر مطلوب خود را از دست می دهد.

به هر حال شایسته است زمامداران کنونی مسلمانان جمله «إِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى السُّنَنِ عِبَادِهِ» را با آب زر بنویسند و در برابر دیدگان خود نصب کنند و همه روزه آن را بخوانند و به دل بسپارند و برای رسیدن به این مطلب باید متملقان را از اطراف خود دور سازند و تنها به گواهی اطرافیان قناعت نکنند، بلکه از طریق تماس مستقیم با مردم قضاوت افکار عمومی را دریابند.

در تواریخ آمده است بعضی از زمامداران پیشین که مایل بودند عدالت را اجرا کنند، گاه شبانه لباس مبدل می پوشیدند و تنها در محلات مختلف شهر مخصوصاً مناطق محروم گردش می کردند و اوضاع را دقیقاً با حذف تماس واسطه ها بررسی می نمودند.

آن گاه امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه، شش دستور مهم به مالک می دهد:

در آغاز می فرماید: «بنابراین باید

محبوب ترین ذخایر نزد تو ذخیره عمل صالح باشد؛ (فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ).

قرآن مجید می فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا»؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد. (۱)

در جای دیگر می فرماید: «إِلَيْهِ يَصِيءُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد (و قبول می کند و پاداش شایسته می دهد). (۲)

به تفسیر دیگر عمل صالح سخنان پاکیزه را بالا می برد و اعتقادات را راسخ می سازد. در سوره عصر می خوانیم: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»؛ که انسان ها همه در زیانند؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به (ادای) حق سفارش کرده و یکدیگر را به استقامت و شکیبایی توصیه نموده اند. (۳)

در دومین و سومین دستور می فرماید: «زمام هوا و هوس خود را در دست گیر و نسبت به آنچه بر تو حلال نیست بخیل باش، زیرا بخل به خویشتن، راه انصاف را در آنچه محبوب و مکروه است به تو نشان می دهد»؛ (فَأْمَلِكْ هَوَاكَ، وَ شُحَّ (۴) بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ).

مالکیت هوای نفس که امام علیه السلام بر آن تأکید فرموده، آن است که به هنگام هیجان شهوات، انسان بتواند خود را کنترل کند و به عکس اگر هوای نفس، مالک فکر و عقل و نیروی انسان شود او را به هر پرتگاهی می کشاند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم

«اِحْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدَى لِلرَّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَ حَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ؛ از هوای نفس بترسید همان گونه که

ص: ۵۶

۱- کهف، آیه ۱۱۰.

۲- فاطر، آیه ۱۰.

۳- عصر، آیه ۳ و ۴

۴- «شح» در اصل به معنای بخل توأم با حرص است که به صورت عادت درآید و این هر دو از رذایل مهم اخلاقی است بعضی از مفسران قرآن گفته اند «ش» از بخل شدیدتر است. استفاده از این واژه در کلام امام علی اشاره به این است که شدیداً از آنچه بر تو حرام است بپرهیز و خویشتن را از آن باز دار همچون بخیلی که مردم را از اموال و ثروت خود باز می دارد.

از دشمنان بیم دارید، چرا که چیزی دشمن تر از پیروی هوای نفس و آنچه «بی حساب» بر زبان انسان جاری می شود نیست» (۱).

در حدیث دیگری در غررالحکم از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است:

«أَمَلِكُوا أَنْفُسَكُمْ بِدَوَامِ جِهَادِهَا؛ از طریق جهاد مداوم در برابر خواسته های نفس مالک نفس خویش شوید» (۲).

بخل به خویشان در برابر آنچه حرام است مفهومی جز این ندارد که انسان همچون بخیل که حاضر نیست درهم و دیناری از اموال خود را به کسی بدهد در برابر محرمات ایستادگی کند. نتیجه این کار آن است که راه انصاف را در همه حال می پوید؛ خواه در اموری که مورد علاقه اوست یا اموری که مورد علاقه او نیست.

سپس امام علیه السلام در چهارمین دستور به مسأله بسیار مهمی اشاره می کند که از سماحت و عظمت قوانین اسلامی پرده برمی دارد و چیزی را که در آن روز در دنیا مطرح نبود عنوان می کند و می فرماید: «و قلب خویش را کانون رحمت و محبت و لطف به رعیت قرار ده»؛ (وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ).

می دانیم «اشعر» از ریشه «شعار» است و شعار در اصل به لباس زیرین انسان گفته می شود که با تن او مستقیماً در تماس است. انتخاب این تعبیر از سوی امام علیه السلام اشاره به این است که باید قلب تو مستقیماً با رحمت و محبت و لطف نسبت به رعایا در تماس باشد.

ممکن است تفاوت رحمت و محبت و لطف در این باشد که رحمت مرتبه نخستین دوستی و خوش رفتاری است و محبت درجه بالاتر و لطف آخرین درجه است. نیز شاید تفاوت این مراتب نسبت به موقعیت رعایا باشد؛ بعضی استحقاق رحمت دارند و بعضی که سودمندتر

ص: ۵۷

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۱.

۲- غررالحکم، ح ۴۸۹۸

و مفیدترند شایسته محبت و آنهایی که خدمت و تلاششان از همه بیشتر است سزاوار لطف اند.

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«لَا تَصِلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ؛ پیشوایی و زمامداری شایسته کسی است که این سه صفت را داشته باشد». نخستین صفت ورع و تقوایی است که مانع گناه شود و دومین صفت حلم و بردباری که مانع غضب گردد سپس حضرت سومین صفت را چنین بیان می کند:

«وَحُسَيْنُ الْوَلِيَّاهِ عَلَى مَن يَلِي خِيَّتِي يَكُونُ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ؛ چنان نسبت به رعایا نیکی کند که همچون پدری مهربان باشد». (۱)

در ششمین دستور که در واقع تأکیدی است بر آنچه در دستور چهارم بیان شد می فرماید: «و در مورد آنان همچون درنده ای مباش که خوردنشان را غنیمت شماری، زیرا آنها دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا انسان هایی که در آفرینش شبیه تو هستند (در هر حال باید حقوق آنها را محترم بشماری)؛ (و لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا) (۲) تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ».

بی شک پایه حکومت صحیح، مقتدر و عادلانه، بر قلوب و دل های مردم است نه بر شمشیرها و نیزه ها. آنها که بر دل ها حکومت دارند کشورشان امن و امان است و آنها که بر شمشیر تکیه می کنند دائما در خطرند.

امام علیه السلام برای اینکه مالک را به حکومت بر دل ها تشویق کند دستور رحمت و محبت و لطف را درباره رعایا صادر می کند. سپس به بیان نقطه مقابل آن می پردازد و آن اینکه حاکم همچون حیوان درنده ای باشد که خوردن حق رعایا را غنیمت بشمارد آن گاه بهترین دلیل را برای دستور خود بر می گزیند و آن

ص: ۵۸

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۸

۲- «ضاریا» به معنای درنده است از ریشه «ضرو» بر وزن «ضرب» در اصل به معنای حمله شدید به کسی با چیزی است، از این رو در حمله گوسفندان به زراعت نیز به کار میرود.

اینکه رعایا در حکومت اسلامی از دو حالت خارج نیستند: اکثریت مسلمانند و می دانیم اسلام هر مسلمانی را برادر مسلمان می داند و یا اقلیتی هستند که با مسلمین زندگی مسالمت آمیز دارند و آنها انسانند و انسان نسبت به انسان باید نهایت محبت را داشته باشد. این گفتار در واقع خط بطلانی است بر تبلیغات مسموم دشمنان اسلام که می گویند: مسلمانان حق حیات برای غیر خود قائل نیستند و معتقدند همه را باید از دم شمشیر گذرانند و یا اینکه اسلام اصرار دارد دیگران را به اجبار وارد این دین کند. آری این گفتار نشان می دهد تمام انسان ها و پیروان همه مذاهب می توانند با مسلمانان زندگی مسالمت آمیز داشته باشند و در داخل کشورهای اسلامی در سایه قوانین اسلام، جان و مال و ناموس و آبرویشان محفوظ باشد. بر خلاف آنچه در دنیای امروز دیده می شود که حتی اختلاف رنگ پوست در داخل کشور ظاهراً پیشرفته ای مانند آمریکا مایه تبعیض های وحشتناکی است و بر خلاف نمایش های سیاسی در این زمینه سفیدپوستان آنجا غالباً از سیاه پوستان متنفرند، مراکز اجتماعی آنها از هم جداست و در بسیاری از مسائل اجتماعی حاضر به همکاری با یکدیگر نیستند.

آن گاه امام علیه السلام در پنجمین دستور که از مهم ترین دستورات مدیریت و مردم داری است، می فرماید: «(و بدان) از مردم لغزش ها و خطاها سر می زند و مشکلاتی به آنها دست می دهد (که آنها را از انجام وظیفه باز می دارد) و به دست آنان از روی عمد یا خطا، کارهای (خلافی) ظاهر می شود (در این گونه موارد) از عفو و گذشت خود آن قدر به آنها عطا کن که دوست داری و خوشنود می شوی خداوند از عفو تو عطا کند»؛ (يَفْرُطُ (۱) مِنْهُمْ الزَّلُّ (۲)، وَ تَعْرِضُ لَهُمْ

ص: ۵۹

۱- «يفرط» از ریشه «فرط» بر وزن «شرط» به معنای عجله و شتاب کردن در انجام کاری است. این واژه در مورد کسی که برای انجام کاری سبقت می گیرد نیز به کار می رود.

۲- «زلل» و «زله» بر وزن «غله» به معنای خطا و لغزش است.

الْعِلَلُ، وَ يُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطَاهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ).

بدیهی است هیچ انسانی (جز معصومان علیهم السلام) نیست که خطایی از او سر نزنند. کوچک و بزرگ، دانشمند و جاهل هر یک به تناسب حال خود گرفتار لغزش هایی می شوند و هیچ کس نمی تواند دعوی بی گناهی کند حتی در حالات بعضی از انبیای الهی گاهی ترک اولی دیده می شود که اگر چه گناه نیست اما شایسته مقام آنها نیز نیست و به گفته شاعر:

آنجا که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی؟!!

همچنین گاه انسان بر اثر ناراحتی هایی جسمانی و روحانی، شکست در زندگی، از دست رفتن عزیزان و امثال اینها حالت عادی خود را از دست می دهد و در این حال گرفتار لغزش هایی می شود.

امام علیه السلام به مالک اشتر که می خواهد بر گروهی عظیم از مردم یعنی ساکنان مصر حکومت کند عفو از خطاها را (تا آنجا که میسر است و راه دارد) دستور می دهد و برای اینکه انگیزه این کار در وجود او تقویت شود وی را به خطاهایش در پیشگاه پروردگار توجه داده، می فرماید: آیا مایل نیستی خدا از خطاهای تو بگذرد، پس تو هم از خطاهای رعایای خود بگذر و بر آنان سخت نگیر. البته تا جایی که عفو و بخشش موجب بی نظمی و تضعیف حقوق مظلومان نگردد.

هنگامی که داستان افک به وسیله منافقان در میان مسلمانان منتشر شد و گروهی از آنان همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم به انحراف از جاّه عفت کردند، عده ای از مؤمنان نیز آگاهانه یا ناآگاهانه

آیاتی از قرآن نازل شد و شدیداً با این کار برخورد کرد، آن چنان که بعضی از مسلمانان تصمیم گرفتند رابطه خود را با شایعه پراکنان به طور کلی قطع کنند و آنها را از کمک های مادی خود محروم سازند. آیه نازل شد: «وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق کردن به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا (که گرفتار محرومیت هستند) دریغ نمایند، آنها باید عفو کنند و چشم ببوشند، آیا دوست ندارید خداوند شما را بیامرزد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است (شما هم بخشنده و مهربان باشید). (۱)

فرق میان عفو و صفح، این است که عفو کردن به معنای صرف نظر نمودن از کیفر خطاست؛ ولی صفح (در این گونه موارد) آن است که به کلی خطا را از ذهن خود بشوید و به فراموشی بسپارد.

جمله «يُؤْتِي عَلَىٰ أَيْدِيهِمْ» به این معنا نیست که باید دست خطاکاران را گرفت و هدایت کرد، آن گونه که بعضی از شارحان گفته اند، بلکه به این معناست که کارهای خطا بر دست آنها جاری می شود.

آن گاه برای توضیح و تأکید بیشتر می فرماید: «زیرا تو فوق آنها هستی و پیشوایت فوق توست و خداوند فوق کسی است که تو را زمامدار آنها قرار داده و تدبیر امور آنها را از تو خواسته و به وسیله آنان تو را آزمایش می کند؛ (فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَ»

ص: ۶۱

اللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَّلَاكَ! وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ).

امام علیه السلام این نکته را یادآور می شود که هر کس بر گروهی حکومت می کند در حدّ خود تحت حکومت دیگری قرار دارد؛ اگر تو بر مصر حکومت خواهی کرد توجّه داشته باش من هم حاکم بر تو و مراقب اعمال هستم و اگر من بر تو حکومت می کنم باید مراقب باشم که خداوند حاکم بر ماست و به یقین توجّه به این امر سبب می شود که انسان تا می تواند از عفو و گذشت و محبت بهره گیرد تا بتواند در انتظار عفو حاکم بر خود و بالاتر از آن در انتظار عفو الهی باشد.

بخش سوم

شرح و تفسیر: هرگز مغرور مباش!

هرگز مغرور مباش!

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به هفت توصیه مهم دیگر می پردازد.

نخست می فرماید: «هرگز خود را در مقام نبرد با خدا قرار نده، زیرا تاب کیفر او را نداری و از عفو و رحمت او بی نیاز نیستی»؛
(وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ، لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدُ لَكَ بِنِقْمَتِهِ، وَلَا غِنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ).

منظور از جنگ با خدا-آن گونه که بسیاری از شارحان نهج البلاغه استنباط کرده اند-همان ظلم و ستم بر بندگانش و تضییع حقوق آنهاست نه هرگونه معصیت و گناه. درست است که همه گناهان زشت و ناپسندند؛ ولی تعبیر به «حرب الله» چیزی بیشتر از آن را می طلبد.

شاهد این سخن حدیثی است که امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

«لَقَدْ أَسِيرَ رَبِّي بِي فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحَى وَشَافَهَنِي إِلَيَّ أَنْ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَدَّلَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصِي دَنِي بِالْمَحَارَبَةِ

ص: ۶۲

وَمَنْ حَارَبْتَنِي حَارَبْتَنِي؛ هنگامی که پروردگارم مرا به معراج برد از پشت حجاب های (معنوی) به من آنچه را که می بایست وحی کرد و در حضور نیز (آنچه باید بگوید) فرمود(۱) تا آنجا که به من گفت: ای محمد کسی که ولی مرا خوار و ذلیل دارد در مقام جنگ با من بر آمده است و کسی که با من به محاربه برخیزد با او محاربه می کنم (و او را در هم می شکنم)»(۲)

امام علیه السلام دلیل عدم جنگ با خدا را در این عبارت دو چیز گرفته است یکی نیاز به عفو و رحمت خدا و دیگری پرهیز از عقوبت و عذاب الهی.

در دومین و سومین توصیه می فرماید: «و هرگز از عفو و بخششی که نموده ای پشیمان نباش و از کیفری که داده ای به خود مبال و شادی نکن»؛ (وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ (۳) بِعُقُوبَةٍ).

این سخن اشاره به این است که تا می توانی جانب عفو را بگیر و کمتر مجازات کن، زیرا اگر اثر کیفر در کوتاه مدت باشد اثر عفو در دراز مدت خواهد بود.

البته این حکمی است که در مورد غالب مردم صادق است؛ ولی در برابر اقلیتی که عفو در آنها نتیجه معکوس دارد و بر ترس و ضعف عفو کننده حمل می شود، باید شدت عمل به خرج داد.

در چهارمین توصیه می افزاید: «هرگز به هنگامی که خشمگین می شوی و راه چاره ای برای آن می یابی به انجام اقدام خشن شتاب مکن (و تصمیم ناگهانی مگیر)»؛ (وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرِهِ (۴) وَجَدْتَ مِنْهَا مَنُذُوحَهُ (۵)). به یقین هنگامی که انسان از خشم برافروخته می شود اعتدال فکری خود را از دست می دهد و بارها آزموده ایم که هر تصمیمی در آن حال

ص: ۶۳

۱- مشابه این تعبیر در قرآن مجید آمده است: «وما كان ليشر أن يكلمه الله إلا- وحيا أو من وراء حجاب او يرسل رسولا (شوری، آیه ۵۱) پیام الهی گاه مستقیما بر قلب پیغمبر نازل میشد و گاه همچون صدایی که موسی در کوه طور شنید و گاه از طریق فرستادن فرشته وحی که در روایات بالا تنها به قسمت اول و دوم اشاره شده است.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۵۳، ح ۱۰.

۳- «تبجح» از ریشه «بجح» بر وزن «وجب» به معنای شادی کردن و افتخار نمودن است.

۴- «بادره» حرکات و افعال شتاب زده ای است که از انسان به هنگام خشم و غضب سر میزند. از ریشه «بدور» بر وزن «صدور» به معنای سرعت کردن گرفته شده است.

۵- «مندوحه» به معنای وسعت و راه چاره است از ریشه «ح» بر وزن «مدح» به معنای وسعت بخشیدن گرفته شده. این واژه ممکن است اسم مفعول باشد به معنای جایی که آن را وسیع ساخته اند یا اسم مکان به معنای مکان وسیع و گسترده.

گرفتیم بعداً ثابت شده که خطا بوده است. حتی عاقل ترین اشخاص به هنگام خشم و غضب ممکن است به صورت نادان ترین افراد در آیند. و این تعبیری که در میان عوام معروف است که می گویند: هنگامی که عصبانی شدم خون چشمانم را گرفت و چیزی را ندیدم و مرتکب فلان کار شدم در واقع اشاره به همین حالت است.

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«الْغَضَبُ يُزِدِي صَاحِبَهُ وَيُؤَدِّي مَعَابِيَهُ؛ غَضَبُ صَاحِبِهِ رَا بِه هَلَآكَةٌ مِي أَفْكَند و عِيوبِش رَا أَشْكَار مِي سَازد» (۱).

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«بِئْسَ الْقَرِينُ الْغَضَبُ يُبْدِي الْمَعَابِي وَيُؤَدِّي الشَّرَّ وَيُبَاعِدُ الْخَيْرَ؛ غَضَبُ بَدِ هَمْنَشِينِي اسْتِ عِيوبِ اِنْسَانِ رَا أَشْكَار مِي سَازد شَر رَا نَزْدِيكَ و خَيْر رَا دُور مِي كَند» (۲).

این نکته هنگامی روشن تر می شود که گاه افرادی یک طرفه می آیند و نزد امرا سخنی می گویند. اگر آنها در همان حال تصمیم بگیرند پشیمان خواهند شد. باید حوصله کنند و سخنان طرف مقابل را هم بشنوند و چه بسا پس از تحقیق، مطلب دگرگون شود.

بنابراین باید مطابق ضرب المثل معروف عمل کرد: به هنگام غضب نه تصمیم نه کیفر و نه دستور.

در پنجمین توصیه او را از مسأله غرور و خودکامگی شدیداً نهی می کند، و می فرماید: «و هرگز مگو من امیرم؛ امر می کنم و از من اطاعت می شود که این موجب دخول فساد در دل و ضعف و خرابی دین و نزدیک شدن دگرگونی ها (در قدرت تو) است»؛ «وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأَطَاعُ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ (۳) فِي الْقَلْبِ، وَ مِنْهُكَّةُ (۴) لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ (۵)».

بی شک یکی از آفات خطرناک حکومت و زمامداری، غرور و خودبزرگی بینی و استبداد است و همان گونه که امام علیه السلام فرموده سه پیامد خطرناک دارد. نخست اینکه فکر انسان را فاسد

ص: ۶۴

۱- غررالحکم، ح ۶۸۹۲

۲- غررالحکم، ح ۶۸۹۳

۳- «إدغال» از ریشه «دغل» بر وزن «عقل» به معنای داخل شدن در جایی به صورت مخفیانه است. از آنجا که فاسدان و مفسدان معمولاً به این صورت وارد می شوند، مفهوم فساد نیز غالباً در آن وجود دارد. و «دل» بر وزن «قمر» به معنای فساد و گاه به معنای شخص مفسد می آید و در عبارت بالا نیز معنای فساد مندرج است.

۴- «منهکه» از ریشه «نهک» بر وزن «مدح» به معنای خسته کردن و ضعیف نمودن گرفته شده و منهکه به ضعف و ناتوانی یا اسباب ضعف و ناتوانی اطلاق می شود.

۵- «غیر» به معنای حوادث دگرگون کننده است، جمع «غیره» بر وزن «غیبه»

می کند و حقایق را آن گونه که هست نمی بیند و تصمیمات نابخردانه و غیر عادلانه می گیرد. دیگر اینکه انسان را گرفتار انواع معاصی و گناهان و ظلم و ستم می سازد و دین او را تضعیف می کند. سوم اینکه چنین حالتی سبب تغییرات و دگرگونی ها در رابطه حکومت با مردم می شود.

بسیاری از شورش های عمومی در طول تاریخ از همین جا سرچشمه گرفته است.

به عکس اگر زمامدار متواضع باشد و باد غرور از سر بیرون کند، هم درست می اندیشد، هم آلوده گناه و ضعف دین نمی شود، و هم رابطه صمیمانه با مردم خواهد داشت، همان رابطه ای که پایه های حکومت را قدرت می بخشد.

امام علیه السلام در کلمات قصارش در غررالحکم تعبیرات تکان دهنده ای درباره سرنوشت شوم مغروران بیان کرده است. در جایی می فرماید:

«طُوبَى لِمَنْ لَمْ تَقْتُلْهُ قَاتِلَاتُ الْغُرُورِ؛ خوشا به حال کسی که عوامل نابود کننده غرور وی را به قتل نرسانده است».^(۱) در جای دیگر می فرماید:

«سَيُكْرُ الْغُفْلَمِ وَالْغُرُورِ أَبْعَدُ إِفَاقَهُ مِنْ سَيِّئِ الْخُمُورِ؛ انسان از مستی غفلت و غرور بسیار دیرتر از مستی شراب هوشیار می شود».^(۲)

آری مستی شراب ممکن است یک روز یا یک شب باشد؛ اما مستی غرور شاید پنجاه سال ادامه پیدا کند.

امام علیه السلام در اواخر خطبه دوم نهج البلاغه با اشاره به جمعی از منافقان و گروه هایی که بر ضد حضرتش قیام کرده بودند می فرماید:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَيَّئُوا الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ؛ آنها بذر فجور پاشیدند و با آب غرور آن را آبیاری کردند و سرانجام بدبختی و هلاکت را درو نمودند».

از آنجا که کار طبیبان آگاه تنها تشخیص و درمان درد نیست، بلکه ارائه طرق درمان نیز از ارکان اصلی برنامه آنهاست، امام علیه السلام این طبیب الهی در

ص: ۶۵

۱- غررالحکم، ح ۷۱۷۵

۲- غررالحکم، ح ۵۷۵۰

ادامه این عهدنامه پس از ذکر آفات غرور به راه درمان آن اشاره کرده می‌فرماید: «هرگاه بر اثر قدرتی که در اختیار داری کبر و غرور یا عجب در تو پدید آید، به عظمت قدرت خداوند که فوق توست و بر اموری نسبت به تو قادر است که تو درباره خویشتن قدرت آن را نداری نظر بیافکن، زیرا این نگاه تو را از آن سرکشی پایین می‌آورد و از شدت و تندگی تو می‌کاهد و آنچه از نیروی عقلت از دست رفته به تو باز می‌گرداند»؛ (وَ إِذَا أَحَدَثَ لَكَ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبْهَهُ (۱) أَوْ مَخِيلَهُ (۲) ، فَانظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ (۳) إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ (۴) وَ يَكْفُ عَنكَ مِنْ غَرْبِكَ (۵) وَ يَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ (۶) عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ).

امام علیه السلام در عبارات بسیار پر معنای خود، نگاه به عظمت ملک خداوند و قدرت وسیع او را، سرچشمه سه اثر برای مغروران به قدرت می‌شمارد: آنها را از مرکب غرور پیاده می‌کند، از شدت عمل آنها می‌کاهد و عقل از دست رفته به سبب غفلت ناشی از غرور را به آنها باز می‌گرداند.

آری قوی‌ترین انسان‌ها در برابر بسیاری از حوادث که به امر خدا انجام می‌گیرد همچون پر کاهی در برابر طوفان عظیمی هستند. بسیار شنیده ایم که حاکمان زورگو با یک ایست مختصر قلبی همه چیزشان پایان گرفته است و می‌دانیم این عارضه بر اثر گرفتن مویرگ‌های قلب به وسیله قطعه کوچکی از خون لخته شده است. یا از طریق سرطان که چیزی جز طغیان یک سلول ضعیف نیست یا به واسطه یک میکروب یا ویروسی که با چشم دیده نمی‌شود از پای در آمده‌اند. گاه زلزله ای تمام قصرهای

ص: ۶۶

۱- «ابهه» به معنای عظمت و گاه به معنای کبر و غرور آمده و در جمله بالا همین معنا مراد است.

۲- «مخیله» به معنای عجب و خودپسندی است.

۳- «یطامن» از ریشه «طمأنه» بر وزن «گردنه» به معنای فرو نشانیدن و آرام کردن و پایین آوردن گرفته شده است.

۴- «طماح» به معنای سرکشی است.

۵- «غرب» به معنای شدت و تندگی است.

۶- «عزب» به معنای غایب شدن است.

آنها را ویران کرده و تندبادی همه چیز را در هم کوبیده و سیلابی همه را با خود برده است. اینها همه اشارات کوچکی است از قدرت بی پایان پروردگار. اگر انسان به این امور بیندیشد، در هر مقامی باشد گرفتار غرور نمی شود.

تاریخ، حکومتی بالاتر از حکومت سلیمان به خاطر ندارد. قرآن می گوید هنگامی که زمان مرگ سلیمان نبی فرا رسید اجل به او مهلت نداد که از حالت ایستاده بر زمین بنشیند، بلکه در همان حال که بر عصایش تکیه کرده بود با تمام آنچه در اختیار داشت وداع گفت و هیچ کس از مرگش باخبر نشد مگر آن زمان که موریانه عصایش را جوید و تعادل او بر هم خورد و بر زمین افتاد.

امام علیه السلام در هفتمین توصیه در تأکید بر مطالبی که در بالا آمد برای فرو نشاندن غرور مغروران و کبر متکبران از طریق تهدید به کیفر الهی وارد می شود و می فرماید: «از دعوی همتایی با خداوند در عظمتش بر حذر باش و از تشبه به او در جبروتش خود را برکنار دار، زیرا خداوند هر جباری را ذلیل و هر فرد خودپسند متکبری را خوار می دارد؛ (إِيَّاكَ وَ مُسَامَاهَ (۱) اللَّهُ فِي عَظَمَتِهِ، وَ الشَّيْبَةَ فِي جَبْرُوتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُدَلُّ كُلَّ جَبَّارٍ، وَ يَهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ (۲)).»

در واقع کسانی که از باد کبر و غرور سرمستند عملاً دعوی همتایی با خدا را دارند در حالی که ذره ناچیزی در برابر اقیانوس عظمت او هستند. کیفر این گونه بلندپروازی بی معنا همان است که خداوند آنها را به ذلت و خواری بکشانند و اگر متکبران و مغروران توجه به پایان کار خویش کنند از مرکب غرور و کبر پایین خواهند آمد.

در این زمینه احادیث پر معنایی از پیغمبر

ص: ۶۷

۱- «مساماه» به معنای برتری جویی و مقابله کردن است.

۲- «مختال» به معنای متکبر مغرور است از ریشه «خیلاء» بر وزن «جهلاء» به معنای تخیلاتی است که انسان بر اثر آن خود را بزرگ می بیند.

اکرم صلی الله علیه و آله و سایر امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت درباره

«أَذْنِي الْإِلْحَادِ»؛ (نخستین مرحله کفر) سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْكِبْرَ أَذْنَاهُ؛ تَكْبُرُ مَرَحَلَةٌ نَخَسَتْ أَنْ أَسْت.» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

«الْكِبْرُ رِذَاءُ اللَّهِ فَمَنْ نَازَعَ اللَّهَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ أَكَبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ؛ بزرگی، ردایی است که تنها بر قامت کبریایی خداوند موزون است کسی که با خداوند در این امر به منازعه برخیزد (و خود را بزرگ ببیند) خداوند او را به صورت در آتش دوزخ می افکند.» (۲)

البته تمام اینها به علت آثار بسیار منفی فردی و اجتماعی است که دامان شخص مغرور و متکبر را می گیرد. در روایات متعددی وارد شده است که کبر سبب می شود که انسان حق را نادیده بگیرد و طرفداران حق را سرزنش کند و حقوق مردم را پایمال سازد. (۳)

این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، که فرمود:

«الْكِبْرُ أَنْ تَتْرَكَ الْحَقَّ وَ تَتَجَاوَزَهُ إِلَى غَيْرِهِ وَ تَنْظُرَ إِلَى النَّاسِ وَ لَا تَرَى أَنَّ أَحَدًا عِزُّهُ كِعِزِّكَ وَ لَا دَمُهُ كَدَمِكَ؛ کبر آن است که حق را ترک گویی و به سراغ باطل روی و به مردم نگاه کنی و آبروی هیچ کس را همچون آبروی خود و خون هیچ کس را دارای ارزش خون خود ندانی.» (۴)

بخش چهارم

شرح و تفسیر: از نفرین مظلومان بترس!

از نفرین مظلومان بترس!

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه، مالک را با تعبیرات محکم و حساب شده ای دعوت به عدالت و رفع هرگونه تبعیض می کند. می فرماید: «انصاف در برابر خداوند و مردم را نسبت به خویشان

ص: ۶۸

۲- کافی، ج ۲، ح ۵.

۳- به کافی، ج ۲، باب الکبر مراجعه شود.

۴- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۰، ح ۳.

و خاندان خود و کسانی که از رعایا مورد علاقه تواند رعایت کن؛ (أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَ مَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى (۱) مِنْ رَعِيَّتِكَ).

البته منظور از انصاف در برابر خداوند اطاعت از اوامر و نواهی اوست و انصاف در برابر مردم ترک هرگونه تبعیض و تمایل به افراد مورد نظر است؛ همان چیزی که غالب زمامداران در گذشته و حال گرفتار آن بوده و هستند که وقتی به قدرت می رسند برای دوستان و بستگان و افراد مورد علاقه خود امتیازاتی قائل می شوند که هرگز آن به دیگران نمی دهند. این تبعیض سرچشمه انواع انحرافات و نابسامانی های حکومت هاست.

باید توجه داشت که «انصاف» از ریشه «نصف» گرفته شده که به نیمه هر چیزی اطلاق می شود و از آن جایی که عدالت سبب می شود انسان حقوق اجتماعی را در میان خود و دیگران عادلانه تقسیم کند، از این جهت به آن انصاف گفته اند. در بیان دیگر انصاف آن است که انسان هرچه برای خود و دوستان و نزدیکان خود می خواهد برای دیگران هم بخواهد و آنچه درباره خود و افراد مورد علاقه اش روا نمی دارد درباره دیگران نیز روا ندارد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«سَيُؤَدُّ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيَتْ لَهُمْ مِثْلَهُ» برترین اعمال سه چیز است و امام علیه السلام اولین آن را رعایت انصاف درباره مردم شمرد و در تفسیر آن می فرماید: باید به گونه ای باشد که هرچه را برای خود می خواهی مانند آن را برای دیگران هم بخواهی. (۲)

اما انصاف در مورد خداوند این است که انسان حداقل مواهب الهی را عادلانه تقسیم کند؛ نیمی را در راه رضای خدا

ص: ۶۹

۱- «هوی» به معنای میل و علاقه است.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۳.

بدهد و نیمی را برای خویشتن نگه دارد.

وقت و فکر و امکانات دیگر خود را نیز به همین گونه تقسیم کند تا دست کم انصاف را رعایت کرده باشد، هرچند به مقام والای اینار نرسیده باشد.

البته این کار، کار آسانی نیست، زیرا همیشه انسان مایل است کفه خویشتن و نزدیکان خود را سنگین تر از کفه دیگران کند، لذا در خبری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «آیا می خواهی سخت ترین چیزی را که خداوند بر مردم واجب کرده است برای تو بازگو کنم؟ آن گاه امام علیه السلام سه چیز را بر شمرد و آن سه چیز این بود:

«إِنْصِافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاتِكَ أَخَاكَ وَ ذِكْرُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ؛ رعایت انصاف درباره مردم نسبت به خویشتن و مواسات با برادران دینی داشتن و در هر حال به یاد خدا بودن» (۱).

تفاوت در میان انصاف و مواسات ظاهراً از این جهت است که انصاف در مورد حقوق و مواسات درباره تمام مواهب زندگی است.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن دلیلی برای گفتار خود ذکر می کند که در واقع، مُرکب از صغرا و کبرا و نتیجه است. می فرماید: «زیرا اگر چنین نکنی (و انصاف را رعایت ننمایی) ستم خواهی کرد و کسی که به بندگان خدا ستم کند خداوند پیش از بندگانش دشمن او خواهد بود و کسی که خداوند دشمن او باشد عذرش را نمی پذیرد و در مقام نبرد با خداست تا زمانی که دست از ستم بردارد و توبه کند؛ (فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ! وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَ مَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ (۲) حُجَّتَهُ، وَ كَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّى يَنْزِعَ (۳)

ص: ۷۰

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۸.

۲- «ادحض» از ریشه «دحض» بر وزن «محض» به معنای باطل شدن است و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای ابطال نمودن است. باطل کردن حجت در اینجا به معنای عدم پذیرش عذر است.

۳- «ینزع» از ریشه «نزع» بر وزن «نظم» به معنای برکندن و جدا کردن و رها نمودن است. باید توجه داشت که در جمله بالا تناسب ایجاب می کند که «او» به معنای او باشد. در بعضی از نسخ نهج البلاغه به جای «او» واو نوشته شده است.

أَوْ يُتُوبَ). روشن است ترک انصاف و روی آوردن به انواع تبعیض ها ظلم فاحش و آشکار است و می دانیم خداوند عادل و حکیم دشمن ظالمان و یار مظلومان است. گفتنی است امام علیه السلام بر این معنا تأکید می کند که خداوند به دشمنی و مخاصمت هر کس اقدام کند هیچ عذر و بهانه ای را از او نمی پذیرد و تعبیر به «أَذْحَضَ حُجَّتَهُ» اشاره به همین معناست. ممکن است در گناهان دیگر اعدا غیر موجهی به لطف خدا و از طریق غفاریت او پذیرفته شود؛ ولی در مورد ظلم و ستم هیچ عذری پذیرفته نیست و تنها راه نجات از خصومت پروردگار و عقوبت او این است که دست از ظلم بکشد و از گذشته توبه کند و حقوق از دست رفته را به صاحبانش باز گرداند و جبران نماید.

امام علیه السلام در ادامه این سخن کیفر شدید ظالمان را که در نوع خود بی نظیر است شرح می دهد. می فرماید: «(بدان) هیچ چیز در تغییر نعمت های خداوند و تعجیل انتقام و کیفر او از اصرار بر ظلم و ستم سریع تر نیست، زیرا خداوند دعای مظلومان را (بر ضد تو) می شنود و در کمین ستم کاران است»؛ (وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ تَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامِهِ عَلَى ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ (۱)، وَ هُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ).

این جمله هشدار کوبنده ای به ظالمان است که بدانند مجازات کیفر آنها تنها حواله به قیامت نمی شود، بلکه در این جهان نیز گرفتار کیفر اعمال خود خواهند شد. آن هم نه در دراز مدت، بلکه در کوتاه مدت. آری آنچه با سرعت باعث تغییر نعمت ها می شود و عذاب الهی را فرا می خواند اقامه بر ظلم و اصرار بر ستم است.

ص: ۷۱

۱- «المضطهدین» جمع «مضطهد» به معنای مظلوم و ستم دیده است و از ریشه ضهد «بر وزن «مهدی» به معنای ظلم گرفته شده است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «هیچ کس بر دیگری ستم نمی کند مگر اینکه خداوند به سبب آن او را کیفر می دهد؛ کیفری در جانش یا در مالش». (۱)

در کلمات قصار امام علیه السلام در غررالحکم نیز آمده است:

«مَنْ عَمِلَ بِالْجَوْرِ عَجَلَ اللَّهُ هُلُوكَهُ؛ کسی که ستم کند خداوند در هلاکت او تسریع می کند». (۲)

همچنین در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که خداوند به یکی از انبیا که در کشور یکی از ستمکاران زندگی می کرد، وحی فرستاد که به سراغ این مرد جبار برو و به او بگو:

«إِنِّي لَمْ أَشَيْتْغَمْلِكَ عَلَى سَيْفِكَ الدَّمَاءِ وَ اتَّخَذِ الْأَمْوَالَ وَ إِنَّمَا اسْتَعْمَلْتُكَ لِتُكْفَ عَنِّي أَصْوَاتِ الْمَظْلُومِينَ فَإِنِّي لَمْ أَدْعُ ظُلَامَتَهُمْ وَ إِن كَانُوا كُفَّارًا؛ من این مقام را به تو ندادم که خون بی گناهان را بریزی و اموال مردم را بگیری بلکه این مقام را بدین جهت به تو دادم که صدای ناله مظلومان را بدرگاه من فروبشانی، زیرا من از ستمی که بر آنها رفته صرف نظر نمی کنم، هرچند کافر باشند». (۳)

ابن عباس که بسیاری از علوم خود را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام گرفته است می گوید: «من از قرآن مجید به خوبی استفاده کردم که ظلم و ستم خانه ها را ویران می کند». سپس به این آیه اشاره کرد: «فَلْيَكْفُرُوا فَإِنَّ كُفْرَهُمْ خَيْرٌ لِّمَن ظَلَمَهُمْ وَ يَكْفُرُونَ»؛ این خانه های آنهاست که بسبب ظلم و ستمشان خالی (و ویران) مانده است». (۴)

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«الْشَّرُّ عُنُقُوهَ الْبُغْيِ وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ؛ از کارهای خیر چیزی که از همه زودتر پاداشش به انسان می رسد نیکوکاری و صلح

ص: ۷۲

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۲.

۲- غررالحکم، ح ۸۰۴۷.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۱۴.

۴- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل سوره کهف، آیه ۴۲

رحم است و از کارهای شر چیزی که کیفرش زودتر از همه به انسان می رسد ظلم و قطع رحم است» (۱).

بخش پنجم

شرح و تفسیر: همواره با توده مردم باش

همواره با توده مردم باش

امام علیه السلام در این فقره به نکته مهمی می پردازد که در حیات امروز بشر و شکل گیری حکومت ها، اثرش از هر زمان آشکارتر است. می فرماید: «باید محبوب ترین کارها نزد تو اموری باشد که در جهت رعایت حق از همه کامل تر و از نظر عدالت شامل تر و از نظر رضایت عمومی مردم جامع تر باشد»؛ (وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا) (۲) فِي الْحَقِّ، وَ أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ، وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ).

بدیهی است قوانین و مقرراتی که دارای این سه ویژگی باشند: هم از نظر حفظ حقوق، جامع تر و هم از نظر رعایت عدالت شامل تر و هم رضایت توده های مردم را بهتر جلب کند، مورد رضای خدا و خلق است و هنگامی که خداوند از حکومتی راضی و خلق خدا از آن خشنود باشند، دوام و بقای آن تضمین شده است.

از آنجا که مفهوم این سخن آن است که مهم رضای اکثریت قاطع مردم است نه اقلیتی ثروتمند و خودخواه که همواره در حاشیه حکومت ها زندگی می کنند.

در ادامه این سخن می فرماید: «زیرا خشم توده مردم خشنودی خواص (اقلیت پرتوقع) را بی اثر می سازد اما ناخشنودی خاصان با رضایت عامه مردم بخشوده و جبران پذیر است»؛ (فَإِنَّ سَخَطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ) (۳) بِرِضَى الْخَاصَّةِ، وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ).

آنچه در جمله های کوتاه بالا- آمد در واقع زیربنای حکومت های پایدار را تشکیل می دهد. افراد یک جامعه همیشه بر دو گروه تقسیم می شوند: اقلیت ثروتمندی که معمولاً اطراف زمامداران را می گیرند و با چاپلوسی و تملق و اظهار اخلاص و فداکاری در فکر تأمین منافع خویشند و در

ص: ۷۳

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۰۸.

۲- «أوسط» از ریشه «وسط» به معنای میان چیزی گرفته شده؛ ولی در این گونه موارد مفهوم «بهترین» میدهد زیرا چیزی که در حد وسط و اعتدال است بهتر و کامل تر است. قرآن مجید در سوره قلم آیه ۲۸ می فرماید: «وقال أوسطهم ألم أقل لكم لولا تسبحون»؛ آنکه از همه عاقل تر بود گفت: آیا من به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمیگویید» و در لسان العرب آمده است:

«أوسط الشيء أفضل الشيء وخياره»

۳- «يجحف» از ماده «اجحاف» و ریشه «جحف» بر وزن «جهل» در اصل به معنای کندن پوست چیزی است سپس به معنای به مشقت انداختن و بی اثر ساختن و خراب کردن آمده است.

برابر آنها اکثریت مردم که چرخ های زندگی اجتماعی با دست و بازوی آنها در حرکت است، بیش از همه زحمت می کشند و بیش از همه به کشورشان علاقه مندند. اگر گروه اول از حکومتی ناراضی شوند ولی گروه دوم راضی و خشنود باشند هیچ مشکلی به وجود نمی آید؛ مشکلات جامعه با دست توده های مردم حل می شود و داد فریاد آن اقلیت تغییری در مسیر کارها ایجاد نمی کند؛ ولی اگر رضایت این گروه اقلیت به بهای خشم توده های مردم جلب گردد آن هنگام است که پایه های حکومت به لرزه در می آید و به گفته شاعر:

نفس ها ناله شد در سینه آهسته آهسته فزون تر گر شود این ناله ها فریاد می گردد

چنانچه نارضایتی ها ادامه پیدا کند منته به قیام و انقلاب ها خواهد شد.

زندگی پیغمبر اسلام و علی علیه السلام بهترین نمونه برای این مسأله است. سعی داشتند همواره جانب توده های محروم و متوسط جامعه را بگیرند و به مخالفت خواص که منافع خود را در خطر می دیدند اعتنا نکنند.

این همان چیزی است که امروز به دموکراسی مردمی یا دموکراسی دینی یا مردم سالاری دینی از آن یاد می شود، هرچند گاهی تنها به الفاظ قناعت می کنند و به واقعیات توجه ندارند. و در واقع مفهومی قدیمی است که در قالب الفاظ جدید ریخته شده است.

البته امروزه نوعی شیطنت بسیار مرموزی از سوی این گروه خاص به کار گرفته می شود که با سلطه بر رسانه های جمعی سعی می کنند افکار عمومی را فریب و به اصطلاح شستشوی مغزی بدهند به گونه ای که تصور شود خواسته های آنها همان است که توده های مردم می خواهند، هرچند با کمی دقت می توان به شگرد آنها پی برد.

گاه به شیوه دیگری متوسل می شوند و

آن اینکه وسایل هوسرانی و لذات بی قید و شرط جسمانی را در اختیار توده های مردم قرار می دهند و آنها را بدین وسیله سرگرم می سازند تا از آنچه در جامعه می گذرد بی خبر بمانند. اگر آگاهانِ باهدف و مؤمن، آنها را هوشیار سازند تا در این دام ها نیفتند به یقین قیامی خواهند کرد که تومار زندگی این زالو صفتان را در هم بیچد.

از آنجا که این مسأله دارای اهمّیت زیادی است، امام علیه السلام در ادامه این سخن به شرح بیشتری پرداخته و انگشت روی جزئیات مسأله می گذارد و صفات آن گروه از خواص و همچنین ویژگی های توده های زحمت کش جامعه را به تفصیل برمی شمارد. نخست به سراغ صفات نکوهیده خواص از خود راضی می رود و هفت ویژگی برای آنها ذکر می کند.

در اولین و دومین صفت می فرماید: «و (بدان که) هیچ کس از رعایا از نظر هزینه های زندگی در حالت آرامش و صلح، بر والی سنگین تر و به هنگام بروز مشکلات، کم یاری تر از خواص (از خود راضی و پر توقع) نیست»؛ (و لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرِّعَايَةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَوْؤَنَهُ فِي الرِّخَاءِ، وَ أَقَلَّ مَعُونَهُ لَهُ فِي الْبُلَاءِ).

آنها از والی توقعات بسیار و خواسته های بی شمار دارند و کیسه هایی برای منافع خود دوخته اند که به این آسانی پر نمی شود و به عکس به هنگام بروز مشکلات خود را کنار می کشند و چنین می پندارند که حفظ کشور و ایثار و فداکاری در راه آن بر عهده توده های مردم است؛ آنها قشر ممتازی هستند که فقط باید نظارت کنند و نظر دهند.

در سومین صفت می فرماید: «آنها در برابر انصاف (و رعایت حقوق مساوی بین شهروندان) از همه ناخشنودترند»؛ (وَ أَكْرَهَ لِلْإِنصَافِ)، زیرا خود را قشر ممتازی می دانند

که نباید با دیگران در هیچ برنامه ای در یک صف قرار گیرند.

در چهارمین وصف می افزاید: «و به هنگام درخواست (چیزی از حکومت) از همه اصرار کننده ترند؛ (وَ أَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ (۱)) زیرا خود را طلبکار می دانند و اضافه بر این به زمامداران نزدیکند و می توانند خواسته خود را مکرر در مکرر عنوان کنند. به خلاف توده های مردم که خواسته های خود را با اصرار بسیار کمتری همراه می سازند و اصولاً دسترسی چندانی به حاکمان ندارند.

در پنجمین و ششمین وصف می فرماید: «و در برابر عطا و بخشش کم سپاس ترند و به هنگام منع (از خواسته هایشان) دیرتر پذیرای عذر می شوند؛ (وَ أَقَلُّ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَ أَكْثَرُ عُذْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ)، چرا که عطا و بخشش را خدمتی از ناحیه حاکم نمی بینند، بلکه ادای دین می شمردند و در برابر ادای دین نیازی به سپاسگزاری نمی بینند. آنها غالباً چنین می پندارند که اگر حمایت و نظارتشان بر امر حکومت نباشد، حکومت نمی تواند به حیات خود ادامه دهد، بنابراین آنها حق حیات بر حکومت دارند و هرچه به آنها داده شود کم است.

نیز به همین دلیل اگر خواسته های آنها تأمین نشود کمتر حاضرند عذری را بپذیرند و تمام عذرهای را در این زمینه ناموجه می بینند و گاه عذر بدتر از گناه.

در هفتمین و آخرین ویژگی می فرماید: «و به هنگام رویارویی با مشکلات روزگار صبر و استقامت آنها از همه کمتر است؛ (وَ أَضْعَفُ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَاتٍ (۲) الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخِصَابِ)، زیرا آنها در ناز و نعمت پرورش یافته و کمتر با مشکلات روبه رو بوده و هرگز ورزیده و آبدیده نشده اند بر عکس توده های زحمت کش جامعه که در لابه لای مشکلات پرورش می یابند و در کوره حوادث قرار می گیرند و همچون فولادی آبدیده

ص: ۷۶

-
- ۱- «إِلْحَافٍ» از ریشه «لحف» بر وزن «حرف» در اصل به معنای پوشاندن و ملافه کشیدن آمده سپس به معنای اصرار و پافشاری در چیزی به کار رفته است؛ گویا به قدری اصرار می کند که تمام وجود طرف را می پوشاند.
 - ۲- «ملمات» از ریشه «لم» بر وزن «غم» به معنای جمع کردن گرفته شده سپس واژه ملمات به حوادث شدید و ناراحت کننده اطلاق شده گویی این گونه حوادث تمام فکر انسان را جمع کرده و متوجه به خود می سازد.

محکم می شوند.

به راستی ترسیمی از این بهتر و گویاتر و شفاف تر درباره این گروه اندک از خود راضی و خود برترین پیدا نمی شود و می دانیم تمام این صفات ناشی از توهمات است که درباره امتیازات ذاتی خود و نیاز حکومت به آنها و برتری بر توده های مردم دارند. این اوهام و خیالات، آنها را به این مسیرهای نادرست می کشاند.

اما ویژگی های توده های زحمت کش جامعه و به تعبیر امام علیه السلام عامه در سه چیز خلاصه شده است؛ می فرماید: «و (بدان) ستون دین و شکل دهنده جمعیت مسلمانان و نیروی دفاعی در برابر دشمنان، تنها توده ملت هستند، بنابراین گوش به سوی آنها فراده و توجه به آنها داشته باش»؛ (وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ، وَ جَمَاعُ (۱) الْمُسْلِمِينَ، وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صِبْغُوكَ (۲) لَهُمْ، وَ مِثْلُكَ مَعَهُمْ).

چه تعبیرات زنده و پرمعنایی. به یقین اگر حمایت عامه مردم نباشد اصول و فروع دین به فراموشی سپرده می شود و جامعه مسلمانان از هم گسسته می گردد و در برابر هجوم دشمنان، مدافعی نخواهد بود. به همین دلیل، حکومت باید به اقلیت پرادعای بی اثر بی اعتنا باشد و تمام توجه خود را به کسانی معطوف دارد که شکوفایی و پیشرفت و بقای دین و دنیا از آنهاست.

از مجموع عبارات امام علیه السلام در این فراز از عهدنامه استفاده می شود که توده های زحمت کش مردم ده ویژگی دارند که سه ویژگی آن در ذیل گفته شده و هفت وصف دیگر با اشاره به هنگام بیان صفات نکوهیده خواص از خود راضی بیان شده و آن به شرح زیر است:

۱. هزینه آنها به هنگام آرامش، بر والی سبک است.

۲. یاری و کمک آنها در مشکلات بسیار زیاد است.

۳. از انصاف و رعایت حقوق یکسان خشنودند.

۴. به هنگام تقاضای چیزی

ص: ۷۷

۱- «جماع» در اصل مصدر است و در این گونه موارد به معنای وصفی به کار می رود یعنی جامع بودن و جمع کردن.
۲- «صبغو» به معنای گرایش به چیزی داشتن است. «صبغو» به فتح و کسر صداد به گفته جمعی از محققان به یک معنا آمده است.

از حوائج خود زیاد اصرار نمی ورزند.

۵. هنگامی که چیزی به آنها هدیه شود شکر گزارند.

۶. اگر مانعی برای پذیرفتن خواسته های آنها در کار باشد، عذر پذیرند.

۷. در برابر مشکلات روزگار شکیبایی و استقامت فراوان دارند.

تعبیر به «جَمَاعُ الْمُشْلِمِينَ» اشاره به این است که توده های زحمت کش مردم رکن اصلی جامعه اسلامی اند و این همان چیزی است که در روایات دیگر به عنوان «سواد اعظم» از آن تعبیر شده است. به بیان دیگر اگر نفرات جامعه را از هم جدا حساب کنیم جامعه مفهوم نخواهد داشت؛ ولی اگر آنها را با پیوند با یکدیگر در نظر بگیریم- همانند ساختمانی که مصالح کوچک آن با ملاط محکمی به هم پیوسته است- جامعه مفهوم اصلی را پیدا می کند و این امر تنها به وسیله همین توده های زحمت کش جامعه حاصل می شود.

جمله «فَلْيَكُنْ صِدْقُكَ لَهُمْ، وَ مِثْلَكَ مَعَهُمْ» در واقع برگرفته از قرآن مجید است آنجا که خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أُمْرُهُ فُرْطًا»؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها رضای او را می طلبند؛ و هرگز برای زیورهای دنیا چشمان خود را از آنها برمگیر و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند و کارشان افراطی است، اطاعت مکن». (۱)

نه تنها پیغمبر اکرم مامور بود این گروه را تکیه گاه خود قرار دهد، بلکه تمام انبیای پیشین نیز چنین بودند. قرآن مجید درباره نوح پیغمبر می گوید: «هنگامی که جوانان پاکدل به نوح ایمان

ص: ۷۸

۱- کهف، آیه ۲۸.

آوردند و اطراف او را گرفتند، گروهی از ثروتمندان خودخواه به نوح ایراد کردند که اگر می خواهی ما به تو ایمان آوریم باید این گروه را از دور خود دورساز و نوح مأمور شد به آنها چنین پاسخ گوید:

«وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَائِقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ* وَيَا قَوْمِ مَنْ يُضَيِّرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنَّ طَرْدَهُمْ أَفْلَا تَذَكَّرُونَ»؛ و من کسانی را که ایمان آورده اند (به خاطر شما) از خود طرد نمی کنم، زیرا آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد (اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت خصم من خواهند بود؛) ولی شما را گروهی می بینم که جهالت به خرج می دهید ای قوم من! چه کسی مرا در برابر (مجازات) خدا یاری می دهد اگر آنها را طرد کنم؟! آیا متذکر نمی شوید». (۱)

نکته: انواع حکومت ها

انواع حکومت ها

بعضی از دانشمندان حکومت را در طول تاریخ بشر به چهار قسم تقسیم کرده اند: ۱. حکومت استبدادی و آن حکومتی است که یک فرد بر جامعه مسلط می شود و بدون هیچ قانونی اراده خود را بر آنها در هر چیز تحمیل می کند (مانند حکومت رؤسای قبایل در تاریخ های دور گذشته).

۲. حکومت پادشاهی که در آن نیز حاکم فرد واحدی است؛ ولی قانون و نظامی برای خود مقرر داشته است.

۳. حکومت اشراف (آریستوکراسی) و آن حکومتی است که در آن گروهی از اشراف بر جامعه حکومت می کنند.

۴. حکومت دموکراسی که ملت حاکم واقعی جامعه است و به همین دلیل از طریق انتخابات نمایندگان خود را برای مسائل قانونی و اجرایی و قضایی برمی گزیند که گاه انتخابات بی واسطه است و گاه با واسطه.

البته حکومت الهی؛ یعنی حکومت انبیا و امامان معصوم نیز

ص: ۷۹

جایگاه ویژه خود را دارد. آنان از طرف خداوند منصوب به این حکومتند و تمام خیر بندگان خدا را طالبند، هر چند آنها هم برای پیشرفت کار خود و جلب حمایت توده های مردم در بسیاری از مواقع از بیعتشان بهره می گرفتند و با آن رسمیت بیشتری به حکومت خود می بخشیدند. این معنا در حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام به خوبی دیده می شود.

بخش ششم

شرح و تفسیر: عیب پوش باش

عیب پوش باش

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه عمدتاً درباره عیب پوشی والی نسبت به رعیت سخن می گوید و تأکید می ورزد که وظیفه او تنها مبارزه با عیوب ظاهر است و باید از تجسس و پرداختن عیوب باطن و از کسانی که او را تشویق به این کار می کنند پرهیزد. می فرماید: «باید دورترین رعایا به تو و میغوض ترین آنها در نزد تو کسانی باشند که بیشتر در جستجوی عیوب مردمند»؛ (وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَشْنَاهُمْ (۱) عِنْدَكَ، أَطْلُبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ).

معمولاً در اطراف زمامداران گروهی از عیب جویان حاضر می شوند و برای تقرب به والی و زمامدار عیوب و خیانت های این و آن را شرح می دهند آبروی افراد را می برند و ذهن والی را به آنها مشوب می کنند و او را گرفتار سوء ظن نسبت به هر کس می سازند. امام علیه السلام می فرماید: باید این گروه را از خود دور کنی که مایه نابسامانی حکومتند؛ از یک سو ایجاد اختلاف در میان مردم می کنند و از سویی دیگر رابطه زمامداران را با توده های ملت سست می سازند و از سوی سوم بذر بدبینی و سوء ظن را در همه جا می پاشند.

آری باید چنان باشد که هیچ کس تصور نکند با عیب جویی از این و

ص: ۸۰

۱- «اشناهم» از ریشه «شنا» بر وزن «شمع» به معنای کینه و عداوت گرفته شده است.

آن به والی تقرب پیدا می کند.

سپس امام برای تأکید و تأیید این سخن به استدلال پرداخته می افزاید: «زیرا در (غالب) مردم عیوبی وجود دارد (که از نظرها پنهان است و) والی از همه سزاوارتر است که آنها را بپوشاند، بنابراین لازم است عیوبی را که بر تو پنهان است آشکار نسازی؛ (فَبِإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا، الْوَالِي أَحَقُّ مِنْ سَتْرِهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا). در ادامه می افزاید: «وظیفه تو تنها این است که آنچه را بر تو ظاهر گشته اصلاح کنی و آنچه از تو مخفی مانده است خدا درباره آن داوری می کند؛ (فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لَا يُبَلِّغُنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ عَنْ أَضْيَاحِي شَيْئًا فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَخْرَجَ إِلَيْكُمْ وَأَنَا سَلِيمُ الصَّدْرِ؛ هِيَجَ يَكُ مِنْكُمْ عَيْبٌ (پنهانی) یاران مرا برای من نقل نکنند، زیرا من دوست دارم به همه شما خوش بین باشم.» (۱)

آنچه امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود بیان فرموده اشاره به این حقیقت دارد که بالاخره غالب مردم دارای نقاط ضعفی هستند که بر دیگران پوشیده است. اگر این نقاط ضعف آشکار گردد هم مردم به یکدیگر بدبین می شوند و هم والی به آنها بدبین می گردد و این بدبینی که در حدیث پیامبر نیز به آن اشاره شد، رشته اتحاد آنها را پاره می کند و امکان همکاری صمیمانه آنها را به یکدیگر و همه را با والی سلب می نماید. به همین دلیل قرآن مجید صریحا از تجسس و تفحص از عیوب پنهانی نهی کرده و می فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا» (۲).

وظیفه والی آن است که اگر کسی پرده دری کند و آشکارا

ص: ۸۱

۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۰.

۲- حجرات، آیه ۱۲.

دست به کارهای خلاف زند و عیوب خویش را جسورانه ظاهر نماید به اصلاح آن از طرق مسالمت آمیز بپردازد و اگر از این راه موفق نشد شدت عمل به خرج دهد و حدود الهی را که در حکم جراحی لازم برای پیکر اجتماع است، اجرا کند.

سپس امام علیه السلام برای تکمیل این سخن از راه دیگری وارد می شود و می فرماید: «تا آنجا که در توان داری عیب پوشی کن تا خدا عیوب تو را که دوست داری از رعیت پنهان باشد پوشاند»؛ (فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سِتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ). اشاره به اینکه درباره دیگران عیب پوش باش تا خدا عیوب تو را مستور دارد.

این پاداش الهی در دنیاست. در آخرت نیز پاداشی مهم تر و عالی تر در انتظار عیب پوشان است.

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ سَتَرَ أَخَاهُ فِي فَاحِشَتِهِ رَأَاهَا عَلَيْهِ سَتْرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ کسی که کار بدی از برادر مسلمانش ببیند و آن را مستور دارد خداوند عیب او را در دنیا و آخرت مستور خواهد داشت».(۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم:

«كَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَهُمْ عُيُوبٌ فَسَيَّكْتُوا عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ فَأَسَدَّكَ اللَّهُ عَنْ عُيُوبِهِمْ النَّاسُ فَمَاتُوا وَ لَا عُيُوبَ لَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ؛ در مدینه گروه هایی بودند که عیوبی داشتند ولی عیوب دیگران را پوشاندند خداوند هم عیوب آنها را از مردم پوشاند، لذا هنگامی که از دنیا رفتند مردم هیچ عیبی بر آنها نمی گرفتند».(۲)

سپس امام علیه السلام در ادامه چهار دستور دیگر در این بخش از عهدنامه به مالک اشتر می دهد. نخست می فرماید: «عقده آنها را که کینه دارند (با برخورد خوب و محبت آمیز) بگشا»؛ (أَطْلِقْ

ص: ۸۲

۱- کنز العمال، ح ۶۳۹۲

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ۲۱۳، ح ۴.

عَنِ النَّاسِ عُقْدَةً كُلِّ حَقْدٍ (۱).

روشن است که عوامل مختلفی ممکن است مردم را درباره والی کینه توز کند.

والی باید بیدار و هشیار باشد و این کینه ها را که در سینه ها نهفته است با رفتار نیک و بزرگووارانه بر طرف سازد و عقده گشایی کند.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده که کینه های درون خود را نسبت به مردم رها کند و اگر کسی کار خلافی کرد به دل نگیرد و فراموش کند. از قدیم گفته اند کارهای خوبی را که مردم درباره شما می کنند فراموش نکنید و به موقع جبران نمایید و کارهای بد آنها را به فراموشی بسپارید و در مقام انتقام برنیایید؛ ولی معنای اول مناسب تر است.

در دستور دوم می افزاید: «و اسباب عداوت و دشمنی را درباره خود قطع کن»؛ (وَ أَقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وَتْرٍ (۲))، زیرا می دانیم عداوت ها معمولاً بی سبب نیست؛ یا نتیجه بد رفتاری است یا تضييع حقوق، یا خود بزرگ بینی و امثال آن.

هنگامی که این اسباب قطع گردد دشمنی ها به دوستی مبدل می شود.

در سومین دستور می فرماید: «از آنچه برای تو روشن نیست تغافل کن»؛ (وَ تَغَاب (۳) عَنْ كُلِّ مَا لَا يَضِحُ (۴) لَكَ).

اشاره به اینکه اصرار بر جستجوگری در کار مردم نداشته باش و در جزئیات خود را به فراموشکاری و تغافل بزن، زیرا پرداختن به جزئیات، انسان را از پرداختن به امور کلی و مهم بازمی دارد و به اختلافات و کینه ها و عداوت ها دامن می زند.

در چهارمین و آخرین دستور می فرماید: «و در تصدیق سخن چنان شتاب مکن زیرا سخن چین خیانت پیشه است، هر چند در لباس ناصحان ظاهر شود»؛ (وَ لَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ (۵) فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ (۶)، وَ إِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ).

می دانیم سخن چین کسی است که با خبر رسانی درست و نادرست در میان

ص: ۸۳

۱- «حقد» به معنای کینه و عداوتی است که در قلب نهفته شده و در انتظار فرصت برای ظهور و بروز است.

۲- «وتر» بر وزن «فکر» و «وتر» بر وزن «سطر» هر دو به معنای مفرد و تنها بودن است. از آنجا که هرگاه کسی کشته شود بازماندگان او تنها می مانند و طبعاً کینه او را به دل میگیرند این واژه به معنای کینه و عداوت نیز به کار می رود و در جمله بالا همین معنا مراد است.

۳- «تغاب» فعل امر است از ریشه «تغابی» به معنای تغافل از ماده «غباوه» به معنای جهل و بی خبری گرفته شده گویی کسی که خود را به فراموشی و تغافل می زند از آن امر جاهل و بی خبر است.

۴- «یضح» از ریشه «وضوح» به معنای روشن شدن چیزی است.

۵- «ساع» از ریشه «سعی» در اصل به معنای هرگونه تلاش و کوشش است؛ ولی در این گونه موارد به کسی گفته می شود که

سعی در سخن چینی و عیب جویی افراد دارد.

۶- «غاش» به معنای خائن و بدخواه است از ریشه «غش» به معنای خیانت و بدخواهی گرفته شده است.

افراد آنها را به جان هم می اندازد و بذر عداوت را در سرزمین سینه ها می پاشد. از قدیم گفته اند:

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است.

به عکس، اسلام اجازه می دهد برای صلح دادن افراد حتی دروغ بر زبان جاری کنند و به تعبیر دیگر آب بر آن آتش بریزند نه آنکه هیزمی بر آن بیفزایند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«أَلَمْ أُبَيِّتْكُمْ بِشَرَارِكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْمَشَاءُونَ بِاللَّيْمِ الْمَرْقُوقُونَ بَيْنَ الْأَحْبِيبِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبِ؛ آیا به شما شرورترین مردم را معرفی کنم؟ عرض کردند آری یا رسول الله فرمود:

آنها سخن چینانی هستند که در میان دوستان جدایی می افکنند و پاگان را متهم به عیوب می سازند» (۱).

نکته: موارد عیب پوشی و موارد اطلاع رسانی

موارد عیب پوشی و موارد اطلاع رسانی

با مطالعه آنچه امام علیه السلام در این بخش در مورد عیب پوشی والیان و طرد عیب جویان و سخن چینان بیان فرموده، این سؤال مطرح می شود که چرا پیغمبر اکرم و شخص امام امیرالمؤمنین عیون و خبرچینانی داشتند که در اقصا نقاط بلاد اسلام خبرهای آشکار و پنهانی امرا و کارگزاران و والیان را به آنها می رساندند آیا این کار بر خلاف عیب پوشی نیست؟

اضافه بر این در دستورات اسلام آمده است که اگر کسی با شما درباره شخصی مشورت کند چنانچه عیوبی پنهانی از او سراغ دارید برای او بازگو کنید و آن را از مسأله غیبت مستثنا دانسته اند.

پاسخ این سؤال چندان پوشیده نیست، زیرا سخن از عیب پوشی درباره عیوب خصوصی و شخصی است که در سرنوشت جامعه تأثیر ندارد یا تأثیر بسیار کمی دارد؛ ولی هنگامی که پای مصالح جامعه و نظام کشور اسلام

ص: ۸۴

به میان می آید و سخن از توطئه ها و افشای آنها در میان باشد، حکم دیگری دارد. به یقین باید تحقیق و تجسس کرد و خبررسانی داشت مبدا به سبب آن ضرر و زیان گسترده ای دامان گروهی را بگیرد و گاه خون هایی ریخته شود و اموال و اعراضی بر باد رود. اینجا جای عیب پوشی و ستاریت نیست.

همچنین هر گاه مسلمانی می خواهد به کاری اقدام کند خواه مربوط به ازدواج باشد یا شراکت در امر تجارت، یا انتخاب شخصی برای کارمندی و معاونت و در این باره از شخص مطلعی تحقیق کند و به مشورت با او بنشیند، پنهان کردن اموری که تأثیر در آن امر دارد نوعی خیانت است و شخصی که طرف مشورت واقع می شود حق ندارد در این امر با کتمان عیوب خیانت کند.

به این ترتیب حد فاصل میان عیب پوشی و خبررسانی در امور اجتماعی و در مقام مشورت روشن می شود.

بخش هفتم

شرح و تفسیر: از این گونه مشاوران پرهیز!

از این گونه مشاوران پرهیز!

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به مسأله مشاوران والی و صفات و ویژگی های آنها می پردازد و جالب اینکه از اصل لزوم مشورت سخن نمی گوید، زیرا آن را امر مسلمی فرض کرده که هر والی و زمامدار باید مشاورانی برای مسائل مختلف سیاسی و اقتصادی و نظامی داشته باشد تا با استفاده از افکار آنها بهترین راه را برای پیشبرد این امور برگزیند و از استبداد به رأی و تکیه بر افکار فردی پرهیزد و مصالح رعایا تا آنجا که ممکن است رعایت شود. امام علیه السلام مالک اشتر را از مشورت با سه گروه به شدت برحذر می دارد و آثار سوء مشورت با آنها را در عباراتی کوتاه و

ص: ۸۵

پرمعنا بیان می‌دارد. می‌فرماید: «هرگز بخیل را در مشورت خود دخالت مده، زیرا تو را از احسان و نیکی کردن منصرف می‌سازد و از ته دستی و فقر می‌ترساند و نیز با شخص ترسو مشورت مکن که روحیه تو را در انجام امور تضعیف می‌کند و از مشورت با افراد حریص برحذر باش که حرص ورزیدن را از طریق ستمگری در نظرت زینت می‌دهند؛ (وَلَمَّا تَدْخَلْنَ فِي مَشُورَتِكِ بَخِيلًا يُعَدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ، وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ، وَ لَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَ لَا حَرِيصًا يُزِينُ لَكَ الشَّرَّ (۱) بِالْجُورِ).

امام علیه السلام در واقع او را به سه اصل توصیه می‌کند: سخاوت، شجاعت و قناعت و توکل. روشن است که مشورت با فرد بخیل جلوی سخاوت را می‌گیرد و با شخص ترسو پایه‌های شجاعت را سست می‌کند و با حریص قناعت را متزلزل می‌سازد که لازمه آن ستم کردن بر رعایاست.

از سوی دیگر، در برابر امور رفاهی رعایا بخیلان مانع می‌شوند و در امور نظامی و نبرد با دشمنان ترسوها سنگ می‌اندازند و در امور اقتصادی حریصان سدّ راهند، بنابراین مشاوران والی باید از میان کسانی انتخاب شوند که در شئون مختلف کشور او را یاری دهند و اراده و تصمیم وی را تقویت کنند و از اموری که مصالح مردم را برباد می‌دهد برحذر دارند.

آن‌گاه امام در پایان این بحث به ریشه‌های این سه صفت زشت و ناپسند پرداخته و همه آنها را به یک اصل باز می‌گرداند. می‌فرماید: «زیرا «بخل» و «ترس» و «حرص»، تمایلات گوناگونی هستند که جامع آنها «سوء» ظن به خداوند است؛ (فَإِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزُ (۲) شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ). امام علیه السلام در این جمله در واقع به روانکاوی عمیقی دست زده، می‌فرماید:

بخیلان اگر بخل

ص: ۸۶

۱- «الشرة» به معنای حرص شدید است

۲- «غرائز» جمع غریزه به معنای طبیعت و قریحه و انگیزه‌های متمرکز درون ذات انسان یا جانداران دیگر است. از ریشه «غرز» بر وزن «قرض» به معنای سوراخ کردن گرفته شده گویی درون انسان را سوراخ میکنند و انگیزه‌ای در آن جای می‌دهند.

می ورزند برای آن است که به فضل و مواهب الهی سوء ظن دارند و چنین می پندارند که اگر امروز بخشش کنند فردا فقیر می شوند و در می مانند و ترسوها به وعده الهی در مورد نصرت یاران حق بدگمانند و چنین می پندارند که اگر عقب نشینی نکنند ممکن است تنها بمانند و نابود شوند و حریصان اگر حرص را پیشه کرده اند به سبب آن است که توکل بر خدا ندارند و در واقع به قدرت خدا سوء ظن دارند.

آیات قرآن مجید نیز گواه بر این معانی است، در یک جا می فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»؛ شیطان شما را (هنگام انفاق) وعده فقر و ته دستی می دهد و به زشتی ها امر می کند، ولی خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می دهد. (۱)

در جای دیگر می فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ هرگز سست نشوید! و غمگین نگردید؛ و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. (۲)

همچنین در جای دیگری می فرماید: «وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ و انفاق کنید که برای شما بهتر است؛ و کسانی که از بخل و حرص خویشان مصون بمانند رستگارانند. (۳)

آنچه از کلام امام در این بخش عهدنامه آمده، شبیه چیزی است که در کلام پیغمبر اکرم هنگام توصیه به علی علیه السلام وارد شده است. در حدیثی از علل الشرایع می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ لَا تُشَاوِرْ جَبَانًا فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ وَلَا تُشَاوِرِ الْبَخِيلَ فَإِنَّهُ يَقْصُرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ وَلَا تُشَاوِرْ حَرِيصًا فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ شَرَّهَا وَاعْلَمْ يَا عَلِيُّ أَنَّ

ص: ۸۷

۱- بقره، آیه ۲۶۸.

۲- آل عمران، آیه ۱۳۹

۳- تغابن، آیه ۱۶.

الْجُبْنَ وَالْبُخْلَ وَالْحِرْصَ غَرِيزَةً وَاحِدَةً يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ؛ ای علی با ترسو مشورت نکن که راه های خروج از مشکلات را بر تو می بندد و با بخیل مشورت مکن که تو را از رسیدن به هدف باز می دارد و با حریص مشورت ننما، زیرا در میان دو چیز آنچه بدتر است برای تو زینت می بخشد و بدان ای علی که جبن و بخل و حرص به یک ریشه باز می گردند و جامع آنها سوء ظن است» (۱).

نکته: اهمیت مشورت در زندگی انسان ها

اهمیت مشورت در زندگی انسان ها

موضوع مشورت از مهم ترین مسائل اجتماعی است و دلیل آن کاملاً روشن است، زیرا از یک سو مشکلات اجتماعی و حتی شخصی، غالباً دارای پیچیدگی هایی است و از سویی دیگر هر سری را فکری و هر کسی را رأی و هوشی است که اگر همگی تا آنجا که ممکن است برای حل مشکل دعوت شوند راه حل های روشنی به دست می آید.

از این رو در غررالحکم از امام علیه السلام نقل شده که فرمود:

«حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ؛ سزاوار است انسان خردمند رأی عاقلان دیگر را به رأی خود اضافه کند و علوم دانشمندان را به علم خود ضمیمه نماید» (۲). بدیهی است هر قدر کار مهم تر باشد اهمیت مشورت بیشتر می شود و تجربه نشان داده کسانی که کارهای مهم خویش را با مشورت و صلاح اندیشی خردمندان انجام می دهند کمتر گرفتار لغزش می شوند و برعکس مستبدان به رأی که خود را از افکار دیگران بی نیاز می بینند غالباً گرفتار اشتباهات پرهزینه و یا خطرناک می گردد. ولذا در کلمات نورانی و گهربار امام علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ

ص: ۸۸

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۵۹، ح ۱. باید توجه داشت که اگر در کلام امام «غزائر شتی» آمده است و در کلام پیغمبر «غریزه واحده» به سبب نگاه کردن به این سه موضوع از زوایای مختلف است. به حسب ظاهر از هم جدا هستند؛ ولی در واقع به یک اصل باز می گردند.

۲- غررالحکم، ح ۴۹۶.

سود آن است. سپس امام چهار معیار برای مشورت ذکر می کند:

۱. طرف مشورت فرد عاقلی باشد.

۲. آزاداندیش و متدین باشد.

۳. دوست مهربان باشد.

۴. او را از اسرار درونت آگاه سازی (تا شرایط تو را بداند و مشورت صحیح بدهد) سپس آن را مکتوم دارد.

در پایان حدیث می فرماید: هرگاه این شرایط جمع شود مشورت کامل می گردد و خیرخواهی به حد کمال می رسد. (۱)

در دنیای امروز مسأله مشورت و شورا بسیار گسترده تر از گذشته است و گاه انسان گمان می کند که با گسترش مشورت، دنیا رو به صلاح خواهد رفت حال آنکه متأسفانه این شوراها و مجالس مشورتی غالباً رنگ سیاسی به خود گرفته و در مسیر منافع افراد یا گروه های خاصی است و در حقیقت آن خلوص و قداست مشورت را از دست داده است. نشانه روشن آن اینکه بسیاری از افراد یا گروه ها تلاش می کنند با صرف هزینه های سنگین به عنوان نماینده برای این گونه جلسات انتخاب شوند؛ کاری که آشکارا می گوید هدف تأمین مصالح توده های مردم نیست، بلکه بذری می پاشند تا بیشتر از آن به نفع خود درو کنند.

سخن درباره مشورت بسیار است هدف تنها اشاره کوتاهی در این باره بود و این بحث را با تأکید بر این نکته که طرف مشورت همواره مسئولیت سنگینی دارد با ذکر حدیثی پایان می دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید:

«مَنْ اسْتَشَارَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يَمْحِضْهُ النَّصِيحَةَ يَحَهُ سَيَلِبَهُ اللَّهُ لُبَّهُ؛ کسی که برادر مؤمنش از او مشورت بخواهد و او در مقام مشورت خالصانه خیرخواهی نکند خدا عقل او را از وی خواهد گرفت.» (۲)

بخش هشتم

شرح و تفسیر: وزرای خوب و بد

وزرای خوب و بد

امام علیه السلام بعد از بیان صفات مشاوران در بخش گذشته، در

ص: ۹۰

این بخش به سراغ صفات و ویژگی های وزیران و همکاران در حکومت می رود. نخست افرادی را که صفات منفی دارند معرفی می کند و بعد واجدان صفات نیک و سپس توصیه های لازمی را که باید نسبت به آنها ایفا بشود شرح می دهد. می فرماید:

«بدترین وزرای تو کسی است که پیش از تو وزیر «زاممداران شرور» بوده و در گناهان آنها شرکت داشته است چنین کسی هرگز نباید محرم اسرار تو باشد»؛ (إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا، وَ مَنْ شَرِكَهُمْ فِي الْأَثَامِ فَلَمَّا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً (۱)).

امام علیه السلام در اینجا به مسأله حسن سابقه و سوء سابقه اشاره می کند و بررسی سوابق اشخاص را در انتخاب آنها برای کارهای مهم لازم می شمرد. این همان چیزی است که در دنیای امروز به صورت برگ اول پرونده کارگزاران و کارمندان در آمده است.

سپس امام علیه السلام دلیل آن را به طور شفاف بیان می کند و می فرماید: «آنها معاون گنهکاران و برادران ستمکارانند»؛ (فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ (۲)، وَ إِخْوَانُ الظَّالِمَةِ).

بعضی کسانی که سال ها با افراد ظالم و ستم پیشه همکاری داشته اند صفات زشت و نکوهیده به صورت حالت و عادت و سجیه آنها درآمده و به فرض اظهار توبه کنند باز هم قابل اعتماد نیستند به ویژه آنکه انسان های لایق و بدون سوء سابقه در جامعه وجود دارند، لذا در ادامه سخن می افزاید: «این در حالی است که تو می توانی جانشینان خوبی به جای آنان انتخاب کنی، از کسانی که از نظر فکر و نفوذ اجتماعی کمتر از آنها نیستند؛ ولی بار سنگین اعمال خلاف، گناهان و معاصی آنها را بر دوش ندارند؛ از کسانی که هرگز ستمگری را در ستمش یاری نکرده و گناهکاری را در گناهش معاونت ننموده اند»؛ (وَ أَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ

ص: ۹۱

۱- «بطانه» در اصل به معنای زیرین است (مقابل «ظهاره» که لباس رویین است) سپس این واژه به معنای محرم اسرار به کار رفته است.

۲- «الأثمه» جمع «آثم» به معنای گنهکار است.

خَيْرِ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَ نَفَادِهِمْ، وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصِيَارِهِمْ (۱) وَ أَوْزَارِهِمْ (۲) وَ آثَامِهِمْ، مِمَّنْ لَمْ يُعَاوِنِ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ، وَ لَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود حتی کسانی که یک نقطه سیاه در پرونده پیشین آنها هست نباید برای کارهای مهم، وزارت و امثال آن برگزیده شوند، بلکه لازم است حسن سابقه آنها بر همگان روشن باشد.

در پایان این سخن چنین نتیجه می گیرد و می فرماید: «هزینه این افراد بر تو سبک تر و همکاری و یاریشان بهتر و محبتشان با تو بیشتر و انس و الفتشان با غیر تو (و بیگانگان) کمتر است، بنابراین آنها را از خواص خود در خلوت ها و رازدار خویش در محافل خصوصی قرار بده»؛ (أُولَئِكَ أَحْفُ عَلَيْكَ مَوُونَهُ وَ أَحْسَنُ لَكَ مَعُونَهُ، وَ أَخْنَى (۳) عَلَيْكَ عَطْفًا، وَ أَقْلُ لِغَيْرِكَ إِفْأًا (۴) فَاتَّخِذْ أَوْلِيكَ خَاصَّةً لِخَلَوَاتِكَ وَ حَفَلَاتِكَ (۵)).

امام علیه السلام در این عبارات کوتاه و پر معنا چهار نقطه قوت برای افرادی که دارای سوء سابقه نیستند ذکر می کند:

۱. آن ها هزینه کمتری بر والی دارند، زیرا قبلاً منافع نامشروعی از حاکمان ظلم به آنها نرسیده تا پرتوقع باشند.

۲. یاری آنها بهتر و بیشتر است، چرا که نیاتشان خالص است و کمک هایشان مخلصانه.

۳. آنها محبتشان بیشتر است، زیرا اتحاد فکر و سلیقه و هماهنگی در صفات و نیات سبب جوشش محبت آنها می گردد و به حکم: ذره ذره کاندرا این ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست تجاذب بسیاری میان تو و آنهاست.

۴. اینها با بیگانگان سر و سرّی ندارند. تنها تو را می بینند و تو را می خواهند.

این نکته نیز واضح است که یاران ظالمان پیشین نه تنها معاونان خوبی برای والی نخواهند بود، بلکه چون مردم از سوابق

ص: ۹۲

۱- «آصار» جمع «إصر» بر وزن «مصر» در اصل به معنای نگهداری و محبوس ساختن است سپس به کارهای سنگین که انسان را از فعالیت باز می دارد اطلاق شده است و همچنین به گناهی که بر دوش انسان سنگینی می کند و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

۲- «أوزار» جمع «وزر» بر وزن «مصر» در اصل به معنای بار سنگین است و به گناهان بزرگ که مسئولیتش بر دوش انسان سنگینی میکند اطلاق شده و بعضی گفته اند: وزر گناهان سنگین تر از اصر است.

۳- «احنی» در اصل به معنای عطف توجه به شخص یا چیزی داشتن است و «عطف» به معنای محبت کردن آمده است.

۴- «الف» به معنای الفت داشتن و انس گرفتن است

۵- «حفلات» جمع «حفل» بر وزن «هفت» در اصل به معنای محلی است که آب در آن جمع می شود سپس به هر محل اجتماع

بزرگ و مجلسی اطلاق شده است و به مجلس نیز محفل گفته میشود.

سوء آنها آگاهند با آنها همکاری نمی کنند و اعتمادشان به والی و زمامدار نیز کم می شود. ابن ابی الحدید پس از نقل این روایت معروف:

«يُنَادِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيُّنَ مَنْ بَرَّئَ لَهُمْ - أَيُّ لِلظَّالِمِينَ - قَلَمًا؛ روز قیامت منادی فریاد می زند: کجا هستند کسانی که قلمی را تراشیدند و به دست ظالمان دادند (تا حکم ظلمی بنویسند، بیایند و کیفر اعمالشان را ببینند)». داستانی را نقل می کند که مردی را نزد ولید بن عبد الملک آوردند. ولید از او پرسید: درباره حجاج چه می گویی؟ گفت: من چه درباره او بگویم. او گناهی از گناهان تو و شعله ای از آتش بود. خدا هم تو را لعنت کند و هم حجاج را با تو. و شروع کرد به دشنام دادن به هر دو. ولید به عمر بن عبدالعزیز (عموزاده ولید) که در کنارش بود نگاهی کرد و گفت: درباره این شخص چه می گویی؟ عمر بن عبدالعزیز گفت: چه می خواهی بگویم؟ این مردی است که به همه شما دشنام می دهد. یا همانند او دشنامی بده یا او را عفو کن. ولید خشمگین شد و به او گفت: من تو را فقط یک آدم خارجی و بیگانه می دانم. عمر گفت: من هم تنها تو را مجنون فکر می کنم. برخاست و خشمگین بیرون رفت.

خالد بن ریان که رئیس شرطه (نیروی انتظامی) ولید بود برخاست و همراه او رفت و به عمر بن عبدالعزیز گفت: چرا به امیرمؤمنان! (منظور ولید است) چنین گفتی؟ من دستم را به قبضه شمشیر برده بودم منتظر بودم کی به من دستور می دهد گردن تو را بزنم. عمر بن عبدالعزیز گفت: اگر چنین دستوری به تو داده بود انجام می دادی؟ خالد گفت: آری. (این ماجرا گذشت) هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید خالد آمد بالای سر عمر

(به عنوان محافظ) ایستاد در حالی که شمشیر بر کمر داشت. عمر نگاهی به او کرد و گفت: شمشیرت را بر زمین بگذار تو باید مطیع ما باشی در هر چه دستور می دهیم و در برابر او کاتب و نویسنده سابق ولید بود. به او گفت: تو هم قلمت را بر زمین بگذار، زیرا گاه با آن ضرر می زدی و گاه منفعت می رساندی. بعد عرضه داشت: خداوند من این هر دو را بر زمین گذاشتم تو هرگز آنها را بالا میر. راوی می گوید: به خدا سوگند این هر دو پست و خوار بودند تا مردند. (۱)

آن گاه امام علیه السلام بعد از ذکر مسأله حسن سابقه وزرا و کارگزاران به رتبه بندی میان آنها پرداخته و صفاتی را برای برترین ها می شمرد.

نخست می فرماید: «سپس (از میان آنها) افرادی را مقدم دار که در گفتن حقایق تلخ برای تو از همه صریح اللهجه تر باشند؛ (ثُمَّ لِيَكُنْ أَثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلَهُمْ بِمَرِّ الْحَقِّ لَكَ).

در وصف دوم می افزاید: «و در مساعدت و همراهی با تو در اموری که خداوند برای اولیایش دوست نمی دارد کمتر کمک کنند خواه موافق میل تو باشد یا نه؛ (وَ أَقَلَّهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ).

اشاره به اینکه اگر راه خطا رفتی آنها دست از یاری تو بردارند تا هوشیار شوی و به راه ثواب برگردی. به بیان دیگر دارای استقلال فکر و شخصیت باشند. در حق، تو را یاری کنند و در باطل از یاری تو باز ایستند.

در سومین و چهارمین وصف می فرماید: «به اهل ورع و صدق و راستی پیوند؛ (وَ الصَّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصِّدْقِ).

«ورع» به معنای تقوا در حد بالا و «صدق» همان راستگویی در مشورت ها و خبرهای گوارا و ناگوار است.

ص: ۹۴

عبیر به «مُرَّ الْحَقِّ» در عبارت بالا- اشاره به این است که بیان حق گاهی شیرین است و در بسیاری از اوقات تلخ؛ ولی به منزله داروی شفابخشی است که گر چه موقتاً کام انسان را تلخ می سازد ولی بیماری های جانکاه را از انسان دور می کند و این یکی از آزمایش های خواص و اطرافیان زمامداران است که آنها جرأت و جسارت را داشته باشند کام حاکم را با گفتن حقایق تلخ اما مفید و سودمند تلخ کنند و از خشم او نهراسند.

همچنین در آنجا که حاکم راه خطا می رود آزمون دیگری برای اطرافیان اوست که شجاع باشند و او را یاری نکنند و از راه خطا باز گردانند نه اینکه چشم و گوش بسته به دنبال آنها حرکت کرده و رضای او را بر رضای خدا و خلق مقدم دارند.

امام علیه السلام در پایان این بخش دستوری درباره وزرا و اطرافیان صادر می کند و می فرماید: «سپس آنها را طوری تربیت کن که از تو ستایش بی جا نکنند (و از تملق و چاپلوسی پرهیزند و نیز) تو را به اعمال نادرستی که انجام نداده ای تمجید نمایند، زیرا مدح و ستایش فراوان، عجب و خودپسندی به بار می آورد و انسان را به کبر و غرور نزدیک می سازد؛ (ثُمَّ رَضُّهُمْ عَلَىٰ أَلَّا يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَّمْ تَفْعَلْهُ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ (۱)، وَ تُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ (۲)).»

با توجه به اینکه «رَضُّهُمْ» از ریشه «ریاضت» است که در اینجا به معنای تمرین دادن و تربیت کردن آمده و «يُطْرُوكَ» از ریشه «اطراء» به معنای مدح و ستایش فراوان است و «يَبْجَحُوكَ» از ریشه «بَجَح» (بر وزن فرح) و به معنای شادمانی است، هدف امام این است که در برابر مداحی اطرافیان روی خوش نشان ندهد و اظهار خوشحالی نکند؛ خواه

ص: ۹۵

۱- «الزهو» به معنای تکبر و خودبزرگ بینی است.

۲- «العزّه» در اینجا به معنای غرور است. در بعضی از نسخ «غره» آمده که استعمال آن در این معنا روشن تر است.

در مورد انجام کارهای نیک باشد یا ترک کارهای بد چرا که تکرار این عمل از سوی اطرافیان تدریجاً در دل زمامدار اثر می گذارد و او را مغرور و از خودراضی می کند و به یقین غرور سرچشمه انحرافات بسیاری است.

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دربارہ من مدح بیجا نکنید آن گونه که نصارا دربارہ حضرت مسیح کرده اند (و او را خدا خواندند) من فقط بنده ای از بندگان خدا هستم؛ ولی بگویید بنده خدا و فرستاده او. (۱)

در روایت معروفی می خوانیم:

«اِحْتَوَانِي وَجْوهَ الْمَدَّاحِينَ التُّرَابِ؛ به صورت ستایشگران تملق گو خاک پاشید». (۲)

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که در غررالحکم آمده می خوانیم:

«إِيَّاكَ أَنْ تُثَنِّيَ عَلَيَّ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَإِنَّ فِعْلَهُ يُصَيِّرُ دَقُّ عَنْ وَصْفِهِ وَ يُكَذِّبُكَ؛ بپرهیز از اینکه ستایشی در حق کسی کنی به چیزی که در او نیست زیرا اعمال او وصف واقعی او را آشکار می سازد و تورا تکذیب می کند». (۳)

البته این کار آسانی نیست که اطرافیان و حواشی قدرت ها بدون ترس و واهمه و چشم داشت پاداش واقعیت ها را برملا کنند؛ نه از زور بترسند و نه زر انتظار داشته باشند و این در شأن موحدان راستین است.

به گفته آن سخنور معروف: نصیحت پادشاهان کردن کسی را مسلم بود که بیم سر ندارد یا امید زر.

موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس (۴)

البته این سخن توصیه اکیدی به همه متصدیان مراکز قدرت دارد که یاران و مشاوران خود را به گفتن حق عادت بدهند و آماده پذیرش حقایق تلخ باشند. (۵)

بخش نهم

شرح و تفسیر: سنت های حسنه را احیا کن

سنت های حسنه را احیا

ص: ۹۶

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱.

۳- غرر الحکم، ص ۴۶۶، ح ۱۰۷۳۵.

۴- گلستان، در نقل آداب صحبت

۵- درباره مدح و ثناخوانی بیجا و زیان های تملق و چاپلوسی، بحث مشروحو در جلد هشتم از همین کتاب ذیل خطبه ۲۱۶ آمده است.

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به چند امر مهم دیگر توصیه می کند.

نخست درباره پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران تأکید می ورزد و می فرماید:

«هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان باشند، زیرا این کار سبب می شود نیکوکاران به نیکی ها بی رغبت و بدکاران به اعمال بد تشویق گردند، بنابراین هر یک از اینها را مطابق آنچه برای خود خواسته اند پاداش ده؛ (وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سِوَا، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيْبًا (۱) لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَ أَلْزَمَ كُلَّمَا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ). آنچه امام علیه السلام در این دستور بیان کرده یکی از اصول مهم مدیریت است؛ از مدیریت خداوند و پیامبران بر جهان انسانیت گرفته تا مدیریت یک پدر در خانواده.

قرآن مجید پیامبر را به بشارت و انداز دستور می دهد و او را «مبشر» و «نذیر» می نامد. خداوند وعده بهشت را به صالحان و دوزخ را به بدکاران داده است.

این اصل در تمام اقوام با تمام اختلافاتی که در عقاید و فرهنگ و حکومت دارند تحت عنوان تشویق و تنبیه، ساری و جاری است. دلیل آن روشن است، زیرا ادامه نیکوکاری انگیزه می خواهد و بازایستادن از کار خلاف نیز انگیزه ای می طلبد. ممکن است انگیزه های معنوی و اعتقادات دینی آثار مطلوبی از خود در این زمینه به یادگار بگذارند؛ ولی این انگیزه ها در همه نیست به علاوه اگر مسأله پاداش و کیفر نباشد آن انگیزه ها نیز سست می شود.

جمله «وَأَلْزَمَ كُلَّمَا..» اشاره لطیفی به این نکته است که وقتی آنها چیزی را برای خود بیسندند دلیل ندارد حاکم آن را به آنان ندهد. نیکوکار پاداش را برای خود پسندیده و بدکار کیفر را، بنابراین خواسته

ص: ۹۷

۱- «تدریب» به معنای عادت دادن کسی به چیزی است و در اینجا می تواند معنای تشویق را داشته باشد در مقابل «تزهید» که در اینجا به معنای دلسرد ساختن است..

خودش را باید به او داد.

از این بالاتر، پاداش نیکوکار انگیزه ای برای ترک عمل بدکار و کیفر بدکار انگیزه ای برای ادامه کار نیکوکار می شود همان گونه که امام در عبارت زیبای دیگری در نهج البلاغه فرموده:

«اَزْجُرِ الْمُسِيءِ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ؛ بدکار را به واسطه پاداش نیکوکاران مجازات کنید». (۱)

اشاره به اینکه وقتی بدکار خود را از پاداش های مادی و معنوی نیکوکاران محروم می بیند تنبیه می شود و بر سر عقل می آید و چه بسا از کار خود توبه کند و باز ایستد.

آن گاه امام در دومین دستور، بهترین وسیله جلب حسن ظن و محبت رعایا را برای او تبیین می کند و می فرماید: «بدان هیچ وسیله ای برای جلب اعتماد والی به (وفاداری) رعیت بهتر از احسان به آنها و سبک کردن هزینه ها بر آنان و عدم اجبارشان به کاری که وظیفه ندارند نیست»؛ (وَ اعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرِعْيَتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَ تَخْفِيفِهِ الْمَثُونَاتِ عَلَيْهِمْ، وَ تَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ).

تعبیر به «مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ» با توجه به اینکه «قَبْل» گاه به معنای «نزد» و گاه به معنای «قدرت» می آید، می توان جمله را چنین معنا کرد: چیزی که نزد آنها (و بر عهده آنها) نیست یا چیزی که در طاقت و توان آنها نیست. (۲)

این حقیقتی است که تجربه بارها نشان داده است که اگر والی به فکر رعایا باشد و زمامداران هزینه ها را بر آنان سبک کنند و اموری را که از وظایف آنها نیست یا قدرت بر آن ندارند از آنها نخواهند رابطه عاطفی قوی و محکمی در میان آنها برقرار خواهد شد؛ رابطه ای که حمایت آنها را به زمامدار در حوادث مشکل و پیچیده تأمین می کند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که امام

ص: ۹۸

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۷۷.

۲- هرچند بعضی معتقدند «قبل» اگر اضافه به ضمیر شود حتما به معنای نزد است و اگر جدا استعمال شود به معنای قدرت و توان است

سخن از عوامل حسن ظن زمامدار به رعایا به میان آورده، نه حسن ظن رعایا به زمامدار در حالی که تصور بر این است که در این گونه موارد تعبیر اولی مناسب تر است؛ ولی منظور امام این است که آن قدر زمامدار به رعایا خوبی کند که به وفاداری آنها به خود مطمئن گردد.

به همین دلیل امام در ادامه این سخن می فرماید: «بنابراین در این راه آن قدر بکوش تا به وفاداری رعایا به خود خوش بین شوی، زیرا این خوش بینی، خستگی و رنج فراوانی را از تو دور می سازد»؛ (فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرِعَّتِكَ فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا^(۱) طویلاً). روشن است هر گاه زمامدار به رعیت خود سوء ظن داشته باشد، هر زمان احتمال می دهد شورشی بر ضد او برپا شود و یا به او خیانت کنند یا توطئه ای در برابر او بچینند و این به طور دائم فکر او را ناراحت خواهد ساخت؛ اما هنگامی که از وفاداری آنها مطمئن باشد، با آرامش خاطر می تواند به نظم امور و عمران و آبادی و دفع شر دشمنان پردازد.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن همین توصیه را به تعبیر زیبای دیگری بیان می دارد و می فرماید: «و سزاوارترین کسی که می تواند مورد حسن ظن تو قرار گیرد آن کس است که تو بهتر به او خدمت کرده ای و (به عکس) آن کس که مورد بدرفتاری تو واقع شده است سزاوارترین کسی است که باید به او بدبین باشی»؛ (وَ إِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاؤِكَ^(۲) عِنْدَهُ، وَ إِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ).

اشاره به اینکه همان گونه که نیکی کردن سبب حسن ظن است

ص: ۹۹

۱- «تب» به معنای رنج و تعب است از ریشه نصب بر وزن «نصر» به معنای ثابت قرار دادن گرفته شده؛ مثلاً هنگامی که نیزه را بر زمین می کوبند و جای آن را محکم میسازند، نصب گفته میشود و از آنجا که رنج و تعب انسان را از کار متوقف می سازد، این واژه بر آن اطلاق شده است و دشمنان اهل بیت را از این جهت ناصبی می گویند که گویی پرچم عداوت برافراشته اند.

۲- «بلاء» معنای اصلی آن آزمایش کردن است که گاه به وسیله نعمتها و گاه به وسیله مصائب صورت می گیرد و به همین جهت بلاء گاه به معنای نعمت و گاه به معنای مصیبت آمده است و در جمله بالا به هر دو معنا - به عنوان حسن بلاء و سوء بلاء - استعمال شده است (این واژه از ریشه «بلی بلو» است).

هر قدر بیشتر نیکی کنی، حسن ظن بیشتری فراهم می شود و همان گونه که بدی کردن سبب سوء ظن می شود هر قدر بدی بیشتر باشد، سوء ظن هم بیشتر است.

در کتاب عیون الاخبار ابن قتیبہ آمده است که ابن عباس می گفت: به هر کس نیکی کردم فضای میان من و او روشن شد و به هر کس بدی کردم فضای میان من و او تاریک گشت. (۱)

در ضمن می توان از این سخن نتیجه گرفت که اگر کسانی به هر دلیل مورد مجازات و مؤاخذه قرار گرفتند، زمامدار و والی باید از آنها بر حذر باشد و از حسن ظن به آنها بپرهیزد.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه سخن به نکته مهم دیگری می پردازد و مالک اشتر را از شکستن سنت های صالح بر حذر می دارد. می فرماید: «هرگز سنت مفید و پسندیده ای را که پیشگامان این امت به آن عمل کرده اند و ملت اسلام با آن الفت گرفته و امور رعیت به وسیله آن اصلاح شده مشکن»؛ (وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ (۲) هَيْدِهِ الْأُمَّةِ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ).

سنت در دو معنا به کار می رود: گاه به معنای عادات و روش هایی است که از گذشتگان و پیشینیان به یادگار مانده و آن بر دو قسم است: حسنه و سیئه.

همان گونه که در روایت معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مَنْ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَمِثْلُ أُجُورِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهُ وَمِثْلُ أُوزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْءٌ؛ کسی که سنت نیکی را پایه گذاری کند و بعد از وی به

ص: ۱۰۰

۱- ابن قتیبہ، ج ۱، ص ۶۴، طبق نقل شرح نهج البلاغه شوشتری، ج ۸، ص ۵۱۹.

۲- «صدور» در اینجا به معنای پیشگامان و صدر نشینان و مسلمانان صدر اسلام است.

آن عمل شود پاداش آن و پاداش کسانی که به آن عمل کرده اند برای او خواهد بود بی آنکه چیزی از پاداش آنها کم شود و کسی که سنت بدی را پایه گذاری کند و بعد از او به آن عمل شود گناه آن و همانند گناه کسانی که به آن عمل کرده اند خواهد بود بی آنکه از گناهان آنها چیزی کاسته شود»^(۱).

معنای دوم سنت این است که به معنای سخن پیامبر اکرم و فعل و تقریر اوست و کلام امام علیه السلام در اینجا ناظر به معنای اول است. (به قرینه جمله: وَلَا تُحَدِّثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ...) مثلاً شخصی یا گروهی هفته ای از سال را به عنوان هفته نیکوکاری یا اکرام یتیمان یا پاک سازی مساجد یا کاشتن انواع درختان قرار می دهند بی آنکه آن را به شرع نسبت دهند. این سنت صالح باقی می ماند و افرادی به آن عمل می کنند و در پرتو آن کارهای نیکی صورت می گیرد. امام علیه السلام به مالک اشتر دستور می دهد هرگز این گونه سنت ها را نشکند و بگذارد مردم به آن عمل کنند و از برکاتش بهره مند شوند.

البته اگر سنت های فاسد و مفسدی باشد؛ مانند آنچه در زمان جاهلیت از انتقام جویی ها و زنده به گور کردن دختران و امثال آن وجود داشت، باید با این گونه سنت های خرافی و غلط و غیر انسانی مبارزه کرد.

تاریخ اسلام نیز نشان می دهد که پیغمبر اکرم سنت های صالح پیشین را هرگز نشکست، بلکه آنها را تأیید فرمود. مانند سنت هایی که از عبدالمطلب به یادگار مانده بود؛ ولی با سنت های زشت و خرافی سخت مبارزه کرد.

سپس امام علیه السلام همین مطلب را به صورت دیگری بیان می کند و می فرماید:

«و هرگز سنت و روشی

ص: ۱۰۱

۱- کنز العمال، ح ۹۱۰. شبیه این حدیث در منابع شیعه از امامان معصوم به طرق مختلف و با تعبیرات متفاوت نقل شده است. به بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۵۷ و ۲۵۸ مراجعه شود.

را که به چیزی از سنت‌های (حسنه) گذشته زیان وارد می‌سازد ایجاد مکن که اجر آن سنت‌ها برای کسی خواهد بود که آن را برقرار کرده و گنااهش بر توست که چیزی از آن را نقض کرده ای؛ (وَلَمَّا تَخِيدْتُمْ سُنَّةَ تَصْرُفِ بَشِيءٍ مِّنْ مَّاضِي تِلْكَ السُّنَنِ، فَيُكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا، وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا).

در واقع امام می‌فرماید: سنت‌های صالح پیشین را نه مستقیماً بشکن و نه مزاحمتی برای آنها ایجاد کن که آن را بشکنند، بلکه باید در حفظ آن سنت‌ها بکوشی تا مردم به سبب پیروی از آن بهره‌مند گردند.

درباره اهمیت سنت‌های حسنه و فرق آن با بدعت‌ها و همچنین سنت‌های سیئه و آثار آن در جوامع انسانی، در پایان همین بحث سخن خواهیم گفت. سپس امام علیه السلام در آخرین توصیه در این بخش از عهدنامه به مالک دستور می‌دهد همواره در کنار علما و حکما باشد، می‌فرماید: «و با دانشمندان، زیاد به گفت و گو بنشین و با اندیشمندان نیز بسیار به بحث پرداز (و این گفت و گوها و بحث‌ها باید) درباره اموری (باشد) که به وسیله آن، امور بلاد تو اصلاح می‌شود و آنچه را پیش از تو باعث پیشرفت کار مردم بوده است برپا می‌دارد؛ (وَ أَكْثِرْ مُدَارَسَةَ الْعُلَمَاءِ، وَ مَنَاقَشَةَ ^(۱) الْحُكَمَاءِ، فِي تَثْبِيتِ مَا صَالَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِلَادِكَ، وَ إِقَامِهِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ).

در واقع امام در این قسمت از وصایای خود به مالک توصیه می‌کند همواره سطح آموزش خود را در احکام و موضوعات بالا برد، با علما و دانشمندان پیوسته به گفت و گو بنشین تا به احکام الهی و اصول کشورداری آشناتر گردد و با اندیشمندان پیوسته بحث کند تا از تجارب آنها در تشخیص موضوعات مهم بهره‌گیر

ص: ۱۰۲

۱- «مناقشه» از ریشه «نقش» در اصل به معنای بیرون کشیدن خار از بدن به وسیله منقاش است سپس به هر گونه بحث دقیق و حسابرسی کامل اطلاق شده است، بنابراین مناقشه حکما به معنای بحث دقیق با دانشمندان است.

و هنگامی که آگاهی زمامدار نسبت به این دو بخش افزایش پیدا کند، امر بلاذ اصلاح می شود و سنت های حسنه پیشین همچنان باقی و برقرار می ماند.

مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی بابی به عنوان «بَابُ مُجَالَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ صُحْبَتِهِمْ» آورده و از جمله روایات باب این است:

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرمود:

«لَمَجْلِسٍ أَجْلِسُهُ إِلَى مَنْ أَتَى بِهِ أَوْ تَقَى فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ؛ مَجْلِسِي كَمَا فِي كِتَابِي مَنْ أَتَى بِهِ أَوْ تَقَى فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ» (و از او علم و دانشی فرا گیرم) در دل من اطمینان بخش تر از آن است که یک سال اعمال صالح انجام دهم». (۱)

در حدیث دیگری از لقمان نقل می کند که به فرزندش نصیحت کرد: «فرزندم مجالس را با دقت انتخاب کن. هرگاه دیدی گروهی به یاد خداوند بزرگ مشغولند با آنها همنشین شو؛ اگر عالم باشی علمت در آنجا تو را سود می بخشد و اگر جاهل باشی به تو تعلیم می دهند و ای بسا خداوند رحمت خود را بر آنها نازل کند و تو را همراه آنان مشمول نعمت سازد و هرگاه جمعی را دیدی که به یاد خدا نیستند با آنها مجالست مکن، زیرا اگر عالم باشی علمت در آنجا به تو سودی نمی بخشد و اگر جاهل باشی بر جهلت می افزایند و چه بسا خداوند عقوبتی بر آنان نازل کند و تو را با آنها همراه سازد». (۲)

امام زین العابدین علیه السلام در دعای معروف ابو حمزه ثمالی هنگامی که عوامل سلب توفیق را بر می شمرد می فرماید:

«أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي؛ شَيْدَ تَوَمَّرَا فِي مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ نِيَاغَتِي وَ دَسْتِ زِيَارَتِي مِنْ بَرْدِ أَيْدِيهِمْ».

از جمله برکات همنشینی و گفت و گو با دانشمندان این

ص: ۱۰۳

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹، ح ۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۹، ح ۱.

است که انسان علوم و دانش خود را از یاد نمی برد و اگر چیزی نمی داند به او می آموزند همان گونه که امیرمؤمنان علیه السلام در یکی دیگر از سخنانش می فرماید:

«مَنْ أَكْثَرَ مُدَارَسَةَ الْعِلْمِ لَمْ يَنْسَ مَا عَلِمَ وَاسْتَفَادَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (۱).

نکته: سرچشمه پیدایش سنت ها

سرچشمه پیدایش سنت ها

واژه سنت در اصل از ماده سنّ (بر وزن فن) به معنای جاری ساختن آب بر صورت گرفته شده و سپس به هر امری که سریان و جریان پیدا کند سنت اطلاق شده است و به تمام عادات و آداب خوب یا بدی که از سوی شخص یا گروهی در جامعه به جریان می افتد سنت گفته می شود و به همین دلیل آن را به سنت های حسنه و سیئه تقسیم کرده اند؛ مثلاً قرار دادن برنامه مستمر هر ساله ای جهت نوازش یتیمان یا ایجاد صلح در میان افرادی که با هم اختلاف دارند سنت حسنه محسوب می شود و برنامه هایی مانند زنده به گور کردن دختران و یا در عصر ما استفاده از مواد محترقه و منفجره در چهارشنبه آخر سال سنت سیئه است.

در روایات اسلامی بحث های فراوانی درباره کسانی که سنت حسنه یا سنت سیئه می گذارند آمده است که نمونه آن را در بحث های گذشته مطالعه کردید.

مخصوصاً در این روایات تأکید شده کسی که سنت حسنه ای بگذارد به تعداد کسانی که به آن عمل می کنند اجر و پاداش برای سنت گذار از سوی خداوند داده خواهد شد بی آنکه از ثواب آنها چیزی کاسته شود و آنها که سنت سیئه می گذارند به تعداد کسانی که به آن عمل می کنند وزر و گناه در نامه اعمال آنها نوشته می شود بی آنکه چیزی از گناهان

ص: ۱۰۴

آنها کم شود و این در واقع از مسأله تسبیب و تعاون بر خیر و شر سرچشمه می گیرد، زیرا می دانیم گاه انسان عملی را بالمباشره انجام می دهد و گاه بالتسبیب و ایجاد سنت خوب و بد نوعی تسبیب است.

البته مسأله سنت های اجتماعی ارتباطی به بدعت گذاشتن ندارد آن گونه که بعضی از وهابیون کوتاه فکر می پندارند، زیرا بدعت چیزی است که به شارع مقدس و قرآن و سنت پیغمبر نسبت داده شود و جزء آن نباشد؛ ولی سنت ها نوعی بدعت های عرفی و اجتماعی است که بدون اسناد به شرع مقدس گذارده می شود که اگر در مسیر اهداف شرع باشد (مانند نوازش یتیمان و کمک به محرومان) سنت حسنه محسوب می شود و مطلوب است و اگر بر ضد آن باشد (مانند زنده به گور کردن دختران که از سنت های جاهلی بود) سنت سیئه و نامطلوب است.

از اینجا روشن می شود اینکه وهابی های متعصب با اموری مانند جشن میلاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا برگزاری مراسم تعزیه برای اموات و گذشتگان مخالفت می کنند از سوء فهم آنهاست که سنت را با بدعت اشتباه می گیرند در حالی که روایات مربوط به سنت حسنه و سیئه را خودشان در کتاب ها آورده اند. (۱)

بخش دهم

شرح و تفسیر: اقشار مختلف اجتماعی

اقشار مختلف اجتماعی

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه خود به یکی از مهم ترین بحث های سیاسی و اجتماعی می پردازد و مردمی را که در یک جامعه زندگی می کنند به هفت طبقه یا هفت قشر و جمعیت و گروه تقسیم می فرماید. پیش از ذکر این اقسام شایسته است به این نکته که بعضی از شارحان نهج البلاغه به آن اشاره کرده اند اشاره شود که انسان به طور طبیعی اجتماعی آفریده شده (مدنی)

ص: ۱۰۵

۱- سنن بیهقی، ج ۴، ص ۱۷۶ و مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۲.

بالطبع) زیرا از یک سو نیازهای بشر به قدری متنوع و زیاد است که هیچ کس به تنهایی نمی تواند از عهده تأمین آنها برآید. افزون بر این هیچ انسانی قانع به زندگی یکنواخت نیست، بلکه جامعه بشری دائماً به سوی تحول و تکامل پیش می رود و این پیشرفت، تنوع نیازهای او را افزون تر می کند و برای حل مشکلات هیچ راه عاقلانه ای وجود ندارد جز اینکه هر گروه به تأمین بخشی از این نیازها پردازند و نتیجه کار خود را با دیگران معاوضه کنند تا همگان از زحمات همه بهره مند شوند؛ گروهی مأمور حفظ نظم باشند، عده ای به کشاورزی و دامداری برای تأمین مواد غذایی پردازند، جمعیتی به تعلیم و تربیت فرزندان و قشری به صنایع مختلف روی آورند، جمعی طبیب شوند و به درمان بیماران پردازند و گروهی قاضی باشند و فصل خصومات کنند و...

امروز کار به جایی رسیده است که گاه در یک بخش از تأمین نیازهای بشر مثلاً بهداشت و درمان، صدها یا هزاران شاخه های تخصصی پیدا شده و هر گروه در یک رشته فعالیت می کنند.

بر این اساس امام علیه السلام جامعه را به هفت طبقه که در واقع هفت عمود خیمه زندگانی اجتماعی بشر است تقسیم فرموده، هر چند طبقات دیگری نیز می توان پیدا کرد؛ ولی عمده و اساس همین هفت قشر هستند.

می فرماید: «(ای مالک) بدان مردم یک کشور از گروه های متعددی تشکیل یافته اند که هر یک جز به وسیله دیگری اصلاح و تکمیل نمی شود و هیچ کدام از دیگری بی نیاز نیست.

گروهی لشکریان خداوند هستند (که امتیت و نظم جامعه را تأمین و از آسیب دشمنان حفظ می کنند).

گروه دیگری نویسندگان عمومی و خصوصی هستند (که برنامه آنها نگه داشتن حساب های مالی دولت، تنظیم

بودجه، ثبت اسناد و تعلیم و تربیت مردم است).

جمع دیگری قضات عدل و دادگسترنند (که به فصل خصومت و احقاق حقوق می پردازند).

عده دیگری عاملان انصاف و مدارا (و کارگزاران حکومت) هستند.

و قشری دیگر اهل جزیه و خراج از غیر مسلمانان هستند که در پناه حکومت اسلامی زندگی می کنند (و در برابر حفظ جان و مالشان به حکومت اسلامی مالیاتی می پردازند).

و گروهی از مسلمانان (زمین های خراجی را کشاورزی می کنند و خراج آن را می پردازند).

جمع دیگری تاجران و صنعت گران اند.

و گروه دیگر طبقه پایین اجتماع از نیازمندان و محرومان (و از کار افتادگان و پیران ناتوان و کهن سال هستند که قادر بر انجام هیچ کاری نیستند)؛ «وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصِلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَ لَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَ مِنْهَا كُتَّابُ الْعِيَامَةِ وَ الْخَاصَّةِ وَ مِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ وَ مِنْهَا عُمَّالُ الْإِنصَافِ وَ الرَّفِيقِ، وَ مِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَةِ وَ الْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الدِّمَّةِ وَ مُسْلِمِيهِ النَّاسِ وَ مِنْهَا التُّجَّارُ وَ أَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَ مِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ).

آن گاه امام اشاره ای اجمالی به وظایف و حقوق آنها کرده و به دنبال آن به شرح مبسوطی درباره ویژگی ها و صفات و وظایف و حقوق هر یک از این طبقات می پردازد.

در اشاره اجمالی می فرماید: «و خداوند برای هر کدام از این گروه ها سهمی مقرر داشته و در کتاب خود یا سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله وظیفه جداگانه ای تعیین کرده که به صورت عهدی از سوی او در نزد ما محفوظ است»؛ «وَ كُلُّ قَدْ سَمِيَ اللَّهُ لَهُ سَهْمُهُ، وَ وَضَعَ عَلَيَّ حُدَّهُ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ

سُنَّةِ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا).

روشن است منظور از جنود الله سربازانی هستند که از مرزهای کشور اسلام در مقابل هجوم بیگانگان نگهداری می کنند.

اما گروه دوم که امام از آنها به کتاب عامه و خاصه یاد کرده است. کتاب خاصه نویسندگانی هستند که از خاصان والی و زمامدارند و صاحب اسرار و امضا کننده قراردادهای مهم و پیمان های صلح و مانند آن و کتاب عامه تمام کارمندان را شامل می شود که حساب و کتاب درآمدها و هزینه های دولت را در دست دارند، بدهی ها را می پردازند، مطالبات را جمع آوری می کنند و ممکن است در عصر ما شامل مراکز آموزش و پرورش نوجوانان و جوانان را نیز شامل شود.

اما قضات عدل تمام دستگاه دادگستری اسلام را فرا می گیرد که در رأس آن قضات اند.

عمال انصاف و رفق، اشاره به فرمانداران و بخشدارانی است که برای اداره شهرها و بخش های مختلف کشور اسلام تعیین می شوند و اضافه آن به انصاف و رفق اشاره به این است که باید از میان کسانی انتخاب شوند که واجد این دو صفت برجسته اند؛ هم اهل انصاف باشند و حق را به حق دار برسانند و هم با مردم با محبت و رفق و مدارا رفتار کنند.

اما اهل جزیه و خراج اشاره به دو گروه از شهروندان کشور اسلام است؛ اهل جزیه غیر مسلمانان اهل کتاب اند که در پناه حکومت اسلامی زندگی می کنند و هر ساله مالیات سرانه ای که غالباً مبلغ اندکی است می پردازند و حکومت اسلام مدافع حقوق آنها و حافظ جان و مال و ناموس آنهاست.

گروه دوم کشاورزانی هستند که اراضی متعلق به جامعه اسلامی

را (به نام اراضی خراجیه) در اختیار دارند و کشاورزی و باغداری می کنند و هر سال مبلغی به عنوان خراج که در واقع مال الاجاره آن اراضی است می پردازند.

اما تجار و اهل صناعات که به عنوان قشر مهم دیگری از آنها یاد شده قسمت مهمی از جامعه اسلامی را در آن روز و مخصوصاً امروز تشکیل می دهند که امام در ادامه این عهدنامه توصیه های متعددی درباره آنها دارد.

آخرین گروه که به عنوان طبقه پایین از آنها یاد شده افراد پیر و ناتوان و از کار افتاده و نیازمندند که امام در ادامه این عهدنامه درباره رسیدگی به وضع آنان بسیار تأکید فرموده و از هیچ گروهی از گروه های هفت گانه به آن صورت یاد نکرده است.

نکته: لایه های اجتماع

لایه های اجتماع

گاه از آن به طبقات تعبیر می شود، «طبقه» در لغت به معانی زیادی آمده که قریب الالفق اند؛ مانند گروه، جمعیت، حال، مرتبه، نسل، صنف و لایه های زمین یا طبقات عمارت و در اینجا به معنای گروه اجتماعی است؛ ولی این واژه در عصر ما بیشتر اشاره به گروه هایی دارد که یکی برتر از دیگری است و لذا زندگی طبقاتی اشاره به زندگی است که اجتماع را گروهی ثروتمند و گروهی کم درآمد تشکیل دهند. به همین جهت مفهومی منفی را تداعی می کند که البته در اصل معنای لغوی نیست و کلام امام نیز اشاره ای به آن ندارد.

این واژه از ریشه طَبَق به معنای مساوات میان دو چیز گرفته شده و مطابقت و تطابق نیز به همین معنا به کار می رود.

ممکن است کسانی تصور کنند که گروه های دیگری نیز در جامعه بشری وجود دارند که تحت هیچ یک از عناوین هفت گانه قرار نمی گیرند از جمله کارگران، مأموران اطلاعاتی، عاملان حسبه، کسانی

که بر امور اخلاقی جامعه و انجام وظیفه کاسبان و پیشه وران نظارت دارند، مأموران امر به معروف و نهی از منکر و امثال آنها.

اما با دقت می توان هر یک از اینها را زیر مجموعه گروه های هفت گانه فوق شمرده؛ مثلاً عاملان حسبه زیر مجموعه گروه قضات و کارگران تحت عنوان «اهل الصناعات» و کسبه و پیشه وران تحت عنوان تجار و مأموران اطلاعاتی تحت عنوان «عمال الإنصاف و الرفق» قرار می گیرند.

بخش یازدهم

شرح و تفسیر: پیوند گروه های اجتماعی

پیوند گروه های اجتماعی

امام علیه السلام در بخش گذشته این عهدنامه اشاره ای اجمالی، جامع و جالب به هفت گروه عمده اجتماعی نموده است. سپس از اینجا به بعد به شرح وظایف مسئولیت ها و ویژگی های هر یک می پردازد و از آنجا که نیروی نظامی و انتظامی مهم ترین رکن جامعه است از آن شروع می کند.

می فرماید: «اما سپاهیان- به اذن پروردگار- دژها و پناهگاه های رعیت و زینت زمامداران و عزت دین و راه های امتیّت اند و قوام رعیت جز به وسیله آنها ممکن نیست»؛ (فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَ زِينَةُ الْوُلَاةِ، وَ عِزُّ الدِّينِ، وَ سُبُلُ الْأَمْنِ وَ لَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ).

امام علیه السلام در این چند جمله کوتاه، پنج اثر مثبت و نتیجه پر بار برای وجود لشکریان مؤمن بیان می فرماید.

نخست اینکه آنها دژهای رعیت اند. اشاره به اینکه برای محفوظ ماندن از آسیب دشمنان و خطرات آنها پناهگاهی لازم است و آن پناهگاه لشکریان مقتدرند، زیرا هر گونه ضعف و فتور در آنها سبب طمع دشمنان می شود و انواع مشکلات را برای جامعه مسلمین پدید می آورد. در گذشته تاریخ نظر به اینکه سلاح ها بسیار ساده و ابتدایی بود، وجود دژهای محکم می توانست جلوی بسیاری از آسیب ها را بگیرد، هر چند امروز با وجود هواپیماهای جنگی و موشک ها و توپ های دوربرد، دژها کارآیی چندانی ندارند.

در جمله دوم آن

ص: ۱۱۰

۱- «عز» واژه «عزیز» که از «عزت» گرفته شده در لغت به معنای هر چیزی است که رسیدن به آن سخت است از این رو به زمینی که عبور از آن به سختی ایجاد می شود عزاز (بر وزن نماز) نامیده میشود و نیز هر چیزی که بر اثر کمیابی دسترسی به آن مشکل باشد به آن عزیز می گویند همچنین افراد قوی و نیرومند که غلبه بر آنها مشکل است یا غیر ممکن، عزیز نامیده میشوند و لذا واژه عزت هم به معنای قدرت و هم به معنای کمیابی و هم به معنای گرانها بودن به کار می رود. و در جمله

پیشین کلمه عز به معنای قدرت است.

را زینت زمامداران می شمرد، زیرا زمامداری در نظر مردم محترم است که صاحب قدرت و نفوذ باشد و قدرت و نفوذ در درجه اول از طریق لشکری نیرومند و سر بر فرمان حاصل می شود.

جمله سوم که لشکر نیرومند را سبب عزت و قدرت دین می شمرد، اشاره روشنی به این حقیقت دارد که امور معنوی مردم نیز بدون وجود ارتشی نیرومند سامان نمی پذیرد؛ بخش مهمی از امر به معروف و نهی از منکر، احقاق حقوق و اجرای حدود و بسط و گسترش عدل و داد نیاز به قدرت و نیرو دارد، آن هم وابسته به لشکری نیرومند است. چهارمین جمله که در آن سخن از طرق امتیّت به وسیله لشکریان نیرومند به میان آمده اشاره به این است که یک لشکر قوی نه تنها دشمنان خارج را به عنوان «تُرْهَبُونَ بِعَدْوِ اللَّهِ وَ عَدْوِكُمْ» (۱) می ترساند، بلکه دشمنان داخل نیز از او می ترسند. یا به این دلیل که جنود در اینجا اعم از نیروی نظامی و انتظامی است و یا اینکه در موارد فوق العاده که نیروی انتظامی از عهده تأمین امتیّت بر نیاید معمولاً نیروی نظامی را در داخل کشور بسیج می کنند و امتیّت را به وسیله آنها برقرار می سازند.

جمله پنجم که می فرماید: قوام رعیت جز به وسیله آنها امکان پذیر نیست، ممکن است به منزله نتیجه گیری از چهار جمله قبل باشد. این احتمال نیز هست که جمله مستقلی باشد و آن اینکه در بسیاری از مواقع ارتش ها به یاری مردم می شتابند؛ در زلزله ها، سیلاب ها و حوادث تلخ غیر مترقبه، دولت ناچار است نیروی نظامی را به کمک مردم بفرستد.

آن گاه امام ارتباط این گروه اجتماعی را با گروه های دیگر به ترتیب بیان می کند و در رابطه سپاهیان و

ص: ۱۱۱

عاملان خراج می فرماید: «سپس استواری و قوام سپاهیان جز به وسیله خراج امکان پذیر نیست، همان چیزی که برای جهاد با دشمن به وسیله آن تقویت می شوند و برای اصلاح خود به آن تکیه می کنند و با آن نیازمندی های خویش را برطرف می سازند»؛ (ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَ يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُضِلُّ لِحُكْمِهِمْ وَ يَكُونُ مِنْ وَّرَاءِ حَاجَتِهِمْ).

از تاریخ اسلام استفاده می شود که در عصر رسول خدا سپاه و لشکر به شکل یک قشر ممتاز و جداگانه وجود نداشت، بلکه به هنگام نیاز برای مقابله با دشمن، پیر و جوان، کوچک و بزرگ که قدرت داشتند سلاح بردارند اسلحه بر می داشتند و همراه پیامبر به سوی میدان نبرد می شتافتند. غالباً سلاح را خود تهیه می کردند و مرکب سواری نیز از خودشان بود. البته قبل از حرکت به سوی میدان، پیامبر دستور می داد آذوقه لشکر را از طریق زکات و تبرعاتی که افراد داشتند تهیه کنند.

ولی در زمان های بعد که حکومت اسلام گسترش یافت و چاره ای جز مقابله با لشکریان سازمان یافته دشمنان نداشتند، مسلمانان ناچار شدند به سپاه اسلام سازمان دهند و پادگان هایی برای آنها فراهم سازند. (۱)

اصولاً شهر کوفه به عنوان «کوفه الجند» شمرده می شد که خود یک پادگان بزرگ بود.

البته در مواقع حساس افراد عادی نیز به سپاهیان می پیوستند و به عنوان جهاد فی سبیل الله که وظیفه همه افراد قادر بر جهاد است در کنار سپاهیان می ایستادند.

به هر حال یک چنین گروهی که خود را آماده فداکاری برای حفظ حوزه اسلام کرده است باید از نظر معیشت فارغ البال باشد، لذا در اسلام، مالیات خاصی به نام خراج و همچنین سهمی از زکات به عنوان

ص: ۱۱۲

۱- درباره معنای خراج و مورد آن بحث مشروحی ذیل نامه ۵۱ ذکر کرده ایم.

فی سبیل الله برای آنها قرار داده شده است.

جمله های سه گانه ای که در سخن امام آمده می تواند اشاره به نیازهای مختلف سپاهیان باشد جمله «الَّذِينَ يَقُولُونَ بِهِ عَلَيَّ جِهَادٍ عَدُوَّهُمْ» اشاره به نیازهای مربوط به میدان جنگ از قبیل سلاح و مرکب است.

جمله «وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصَلِحُهُمْ» اشاره به تأمین ضروریات زندگی است.

جمله «وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ» می تواند اشاره به امور رفاهی آنها باشد.

بعضی از شارحان این جمله را چنین تفسیر کرده اند: سپاهیان درآمدی داشته باشند که تمام نیازهای آنها را برطرف سازد.

آن گاه امام ارتباط این دو گروه را با گروه سوم و چهارم و پنجم یعنی قضات و کارگزاران و حساب داران بیان می کند می فرماید: «این دو گروه (سپاهیان و خراج گزاران) جز با گروه سوم از قضات و کارگزاران دولت و منشی ها و حساب داران، قوام و استواری نمی پذیرند، زیرا آنها قراردادها را استحکام می بخشند و مالیات ها را جمع آوری می کنند و در ضبط امور خصوصی و عمومی مورد اعتماد و اطمینان هستند»؛ (ثُمَّ لَا قِوَامَ لَهُدَيْنِ الصَّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقَضَاءِ وَالْعُمَّالِ وَالْكِتَابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ (۱)، وَ يَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَ يُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَ عَوَامِّهَا).

در واقع امام در این عبارت نورانی خود سه گروه از گروه های اجتماعی را در یک صنف ادغام کرده و به عنوان صنف سوم در مقابل دو صنف پیشین؛ یعنی سپاهیان و جمع آوری کنندگان خراج قرار داده و برای هر کدام از این سه گروه یک اثر مهم اجتماعی ذکر کرده است.

در مورد قضات می فرماید: آنها قراردادها را استحکام می بخشند، زیرا اگر نظارت آنها نباشد ممکن است بسیاری از مردم از تعهدات خود سرباز زنند؛ ولی

ص: ۱۱۳

۱- «معاهد» جمع «معقد» بر وزن «مسجد» در اصل به معنای محل گره زدن است سپس به هر معامله و قراردادی به مناسبت اینکه گرهی در میان طرفین ایجاد میکند اطلاق شده است و ریشه اصلی آن «عقد» به معنای گره زدن است.

وجود محاکم عدل سبب می شود تخلف نکنند، زیرا از طرف محاکم تحت تعقیب قرار می گیرند و گرفتار مجازات می شوند.

برای عمّال؛ یعنی کارگزاران و فرمانداران و بخشداران مسأله نظارت بر جمع منافع را ذکر فرموده. درست است که مأموران گردآوری مالیات و خراج به دنبال جمع آن هستند؛ ولی ناظر بر اعمال آنها عاملان یعنی فرمانداران و بخشدارانند. فایده وجودی کتاب را این شمرده که آنها در ضبط امور عام و خاص و درآمدها و هزینه های کشور اسلام مورد اطمینانند. هنگامی که این سه گروه دست به دست هم دهند امر خراج و مالیات اصلاح می شود و با اصلاح آن امر سپاه سامان می پذیرد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه چنین تصور کرده اند که این سه گروه یک گروه اند و خلاصه در قضات و کارکنان آنها می شوند و آنچه در جمله های سه گانه آمده به قضات باز می گردد در حالی که به یقین آنها سه گروه اجتماعی هستند که قبلاً هم امام به آنها اشاره فرموده و در اینجا نیز برای هر یک وظیفه و برنامه ای ذکر کرده است؛ ولی به یقین هر سه با هم ارتباط نزدیک و تنگاتنگ دارند و به همین دلیل به عنوان صنف ثالث ذکر شده اند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که قبلاً امام به دو صنف اشاره کرد و مسأله گردآوری خراج را به عنوان صنف دوم بیان فرمود چگونه در اینجا عمّال باز یکی از سه گروه صنف سوم را تشکیل می دهند؟

پاسخ این سؤال آن است که در صدر کلام امام سخن از سپاه بود و کشاورزانی که زمین های خراجیه را آباد می کنند و خراج آن را می پردازند؛ ولی در اینجا سخن از کارگزاران دولت؛ یعنی فرمانداران

و بخشدارانی است که بر امر جمع آوری خراج نظارت دارند و مأموران آنها متصدی جمع آن هستند.

توجه داشته باشید عمال جمع عامل بارها در کلمات امام به استاندار، فرماندار و بخشدار اطلاق شده است و ناظر به «عاملین علیها» (مأموران جمع آوری زکات) که در قرآن مجید در مورد زکات آمده نیست.

تعبیر به «خَوَاصُّ الْأُمُورِ وَ عَوَامُّهَا» اشاره به این است که کار این نویسندگان گاه ثبت و ضبط مسائل سری و ما فوق و گاه مربوط به ثبت هزینه ها و درآمدهای معمولی است. آنها وظیفه دارند هم اسناد طبقه بندی شده را حفظ کنند و هم درآمدها و هزینه های جاری را.

آن گاه امام علیه السلام پیوند گروه دیگری را با اصناف گذشته بیان کرده می فرماید:

«همه این گروه ها نیز بدون تجار و پیشه وران و صنعتگران سامان نمی یابند (زیرا) آنها (تجار و صنعتگران) وسایل زندگی ایشان (گروه های پیشین) را جمع آوری کرده و در بازارها عرضه می کنند و (گروهی از آنان) وسایل و ابزاری را با دست خود می سازند که دیگران قادر به آن نیستند»؛ (و لَمَّا قَوَّامٌ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالِتُّجَارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ، فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ (۱)، وَ يُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَ يَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرْفُقِ (۲) بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقٌ غَيْرِهِمْ).

روشن است که جمله «فِيمَا يَجْتَمِعُونَ..» و «يُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ» اشاره به تجار و پیشه وران است که کار آنان جمع آوری مواد مورد نیاز مردم از مناطق دور و نزدیک و عرضه کردن آنها در بازارها و گذاشتن آنها در اختیار مصرف کنندگان است؛ ولی جمله «وَ يَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرْفُقِ بِأَيْدِيهِمْ..» اشاره به صنعتگران است که آنها با تلاش و رنج و زحمت وسایل مورد نیاز مردم را با

ص: ۱۱۵

۱- «مراقق» جمع «مرفق» بر وزن «مسجد» و همچنین جمع «مرفق» بر وزن «محور» به معنای اموری است که انسان از آنها منتفع و بهره مند میشود.

۲- «الترفق» به معنای بهره مند شدن و استفاده کردن است و جمله (ما لا يبلغه رفق غیرهم) اشاره به این است که خداوند استعدادها و موقعیت های اجتماعی را مختلف آفریده است؛ چه بسیار کارهایی که از فردی ساخته است و از فردی دیگر ساخته نیست و نتیجه زندگی اجتماعی همین است که هر کس بر طبق استعداد و توان خود به کاری مشغول می شود و دیگران از آن بهره مند می گردند و در برابر به او بهره می دهند.

دست های خود-البته طبق شرایط آن زمان-ساخته و پرداخته و در اختیار نیازمندان می گذارند.

ممکن است بعضی چنین پندارند که تجار نقش مهمی در زندگی انسان ها ندارند؛ نه کار تولیدی انجام می دهند و نه زراعت و دامداری و صنعت. چگونه امام آنها را از ارکان جامعه شمرده است؟ ولی اگر تاجر، انسانی وظیفه شناس باشد به یقین کارهای مهمی را انجام می دهد، زیرا از یک سو در هر منطقه ای از جهان چیزهایی است که در مناطق دیگر یافت نمی شود. اگر همه مردم روی زمین بخواهند از همه برکات الهی استفاده کنند باید گروهی انتقال این مواد مورد نیاز را از نقطه ای به نقطه دیگر به عهده بگیرند و این گروه همان تجارند. از سویی دیگر حتی در موادی که در یک شهر و یک استان تولید می شود، تولیدکنندگان غالباً توانایی ندارند آنچه را تولید کرده اند شخصاً به بازار بیاورند و خرده فروشی کنند و به اصطلاح از تولید به مصرف برسانند، بلکه ناچارند محصولات خود را یکجا به کسی که سرمایه کافی دارد بفروشند و آن شخص به پیشه وران جزء بدهد و پیشه وران به طور خرده فروشی به مردم عرضه دارند

از سوی سوم بسیاری از تولیدات کشاورزی و دامی و صنعتی است که ممکن است در محل تولید قابل جذب نباشد و باید آنها را جمع آوری کرده در بازارهای دنیا عرضه کنند، لذا گروهی باید کار صادرات را به عهده بگیرند و این گروه همان تجارند به خصوص در محصولات-تی که حفظ و ذخیره و نگه داری آنها احتیاج به انبارهای مجهز دارد که از عهده تولید کنندگان خارج است. تجار در این سه امر نقش مهمی دارند؛ یعنی معمولاً- این دو واسطه (تجار و پیشه وران) برای گردش

صحیح

ص: ۱۱۶

اموال و محصولات مختلف ضرورت دارد. حال اگر وسائط متعدد شود و هر گروهی بخواهند بدون انجام کاری مثبت بهره بگیرند و بر بهای اجناس بیفزایند و یا تجار اجناسی را که خریداری کرده اند احتکار کنند یا دست به دست هم بدهند و بازار سیاه با قیمت های کاذب تشکیل دهند، انحراف محسوب می شود و ارتباطی به اصل مسأله تجارت ندارد.

به همین دلیل در تمام دولت ها وزارت خانه ای به عنوان وزارت بازرگانی و مانند آن برای نظارت بر امر تجارت و حتی کمک به تجار و دادن سرمایه های لازم به آنها برای انجام صادرات و واردات وجود دارد که در واقع کار صنعتگران، کشاورزان و دامداران را تکمیل می کنند. آن گاه امام از قشر پایین اجتماع یاد کرده، می فرماید: «سپس قشر پایین، نیازمندان و از کار افتادگان هستند که لازم است به آنها مساعدت و کمک شود»؛ (ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ (۱) وَ مَعُونَتُهُمْ).

بدیهی است در هر جامعه ای افرادی هستند که بر اثر پیری، بیماری، نقص عضو، حوادث گوناگون، عقب افتادگی ذهنی و مانند آن نمی توانند تولید کننده باشند و تنها مصرف کننده اند. بسیاری از این گروه به هنگام جوانی و سلامت جسم و روح از تولید کنندگان عمده بودند؛ ولی بر اثر گذشت زمان به چنین وضعی گرفتار شدند. نه عقل اجازه می دهد نه وجدان می پذیرد که اینها از حمایت های اجتماعی حذف شوند به همین دلیل در تمام دنیا برای این گروه حسابی باز می کنند و بخشی از درآمدهای حکومت صرف نگهداری و پذیرایی از آنها می شود و در اجتماع نیز مراکزی به حمایت از آنها تشکیل می گردد. در اسلام درباره رسیدگی به این گروه توصیه اکید شده و سهم عمده ای از

ص: ۱۱۷

۱- «رفد» به معنای عطا و بخشش و کمک کردن است.

خمس و زکات به آنها تعلق دارد.

افزون بر این چنانچه این گروه نادیده گرفته شوند مشکلات مهمی برای اقشار دیگر جامعه فراهم می شود. از یک سو ممکن است آنها برای تأمین زندگی خود دست به کارهای خلاف یا جنایت ها و عقده گشایی ها بزنند، یا اقشار دیگر از کار خود دلسرد شوند و فکر کنند اگر روزی مانند این گروه شوند به چه مصائبی گرفتار خواهند شد؛ اما هنگامی که می بینند بر فرض از کارافتادگی حکومت و جامعه از آنها حمایت می کنند به آینده خود نگران نخواهند شد.

تعبیر به اهل حاجت و مسکنت اشاره به دو گروه است: اهل حاجت کسانی هستند که فعالیتی دارند؛ اما درآمدشان کفاف نمی دهد و مسکنت اشاره به از کارافتادگان و زمین گیران است که مطلقاً نمی توانند درآمدی داشته باشند. آن گاه امام علیه السلام بعد از ذکر ارتباط این طبقات اجتماعی با یکدیگر اشاره به نکته مهمی می کند و می فرماید: «خداوند در آفرینش خود برای هر یک از این طبقات، وسعتی قرار داده همچنین هر یک بر والی به مقدار اصلاح کارشان حقی دارند»؛ (وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ، وَ لِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُهُ).

اشاره به اینکه تمام این طبقات برای رسیدن به خواسته های خود از دو سرچشمه کمک می گیرند: نخست سرچشمه آفرینش است که خداوند مواهب و نعمت ها و امکاناتی در این عالم آفریده که هر کدام از این گروه ها می توانند با تلاش و کوشش و برنامه ریزی از آن بهره مند شوند، این بر حسب جهان تکوین، و اما از نظر جهان تشریح، حکومت اسلامی وظیفه دارد که به همه آنها کمک کند تا به مقاصد خویش برسند، زیرا حکومت هم دارای قدرت مالی است و هم قدرت اجرایی

ص: ۱۱۸

و می تواند از این دو قدرت برای کمک به همه طبقات اجتماعی بهره بگیرد.

سپس در ادامه این سخن درباره این مطلب سخن می گوید که والی چگونه می تواند وظیفه خود را در این راه به خوبی انجام دهد می فرماید: «هرگز والی از عهده ادای آنچه خداوند او را به آن ملزم ساخته بر نمی آید جز با اهتمام و کوشش و یاری جستن از خداوند و آماده ساختن خویش بر ملازمت حق و شکیبایی و استقامت در برابر آن، خواه اموری باشد که بر او سبک باشد یا سنگین»؛ (وَ لَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِّقِهِ مِمَّا أَلَزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ، وَ تَوْطِينِ (۱) نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا حَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ).

در واقع امام علیه السلام سه شرط برای موفقیت والی در انجام وظیفه در برابر گروه های اجتماعی ذکر فرموده است: شرط اول تلاش و کوشش در این راه، شرط دوم یاری جستن از خدا و شرط سوم آماده بودن برای تحمل مشکلاتی که در این راه هست. به یقین هرگاه والی بر خداوند تکیه کند و مخلصانه بکوشد و از مشکلات در طریق انجام وظیفه نهراسد موفق و پیروز خواهد شد.

بخش دوازدهم

شرح و تفسیر: شرایط فرمانده لشکر

شرایط فرمانده لشکر

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به تفصیل از شرایط فرماندهان لشکر سخن می گوید که از قبیل ذکر تفصیل بعد از اجمال است و در مجموع برای فرماندهان لشکر چهارده وصف ذکر می کند. می فرماید: «فرمانده سپاهت را کسی قرار ده که در نزد تو به خدا و پیامبر و امامت از همه خیرخواه تر و از همه پاک دل تر و عاقل تر باشد»؛ (قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصِيَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ

ص: ۱۱۹

۱- «توطين» به معنای وادار ساختن بر چیزی است و «توطين نفس» یعنی خویشتن را به کاری وادار کردن. در اصل از ماده وطن گرفته شده گویی انسان آن کار را وطن خویش قرار می دهد و در آن توقف می کند. این واژه گاه به معنای عادت دادن نیز آمده است.

لِرَسُولِهِ وَ لِأَمَامِكَ، وَ أَنْقَاهُمْ جَيِّباً (۱)، وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْمًا).

این اوصاف سه گانه سبب می شود اولاً- فرمانده لشکر تنها به فکر پیشرفت آیین حق و عظمت پیامبر اکرم و پیروزی امام باشد. ثانیاً خالصانه و مخلصانه در این راه بکوشد و ثالثاً با بردباری و عقل و درایت کافی امور لشکر را سامان بخشد. واژه «حلم» در اینجا ممکن است به معنای عقل (۲) و شاید به معنای خویشتن داری و بردباری باشد. جمله های بعد از آن معنای دوم را تقویت می کند.

آن گاه امام بعد از ذکر این سه وصف به دو وصف دیگر اشاره می کند که در واقع تفصیلی است برای وصف اخیر. می فرماید: «(فرمانده لشکر تو باید) از کسانی باشد که دیر خشم می گیرد و زود عذر می پذیرد»؛ (مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْعُصْبِ، وَ يَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُذْرِ).

بدیهی است منظور سهل انگاری و عذرپذیری در برابر مسائل مهم و سرنوشت ساز نیست منظور خطاهای جزئی است که ممکن است از همه کس سر بزند. فرمانده لشکر باید در برابر این امور خونسرد و عذرپذیر باشد.

حضرت در ادامه این سخن به چهار وصف دیگر اشاره کرده می فرماید:

«کسی باشد که نسبت به ضعفائش و مهربان و در برابر زورمندان پر قدرت باشد، کسی که مشکلات، او را از جا به در نمی برد و ضعف، او را به زانو در نمی آورد»؛ (وَ يَزَافُ بِالضُّعْفَاءِ، وَ يَثْبُو (۳) عَلَى الْأَقْوِيَاءِ، وَ مِمَّنْ لَمَّا يُشِيرُهُ (۴) الْعُنْفُ، وَ لَا يَقْعِدُ بِهِ الضُّعْفُ).

این اوصاف از آن کسانی است که با شخصیت، شجاع و پراستقامت باشند؛ چنین افرادی در برابر افراد ضعیف مهربانند. آنها را در زیر چتر حمایت خود می گیرند و مورد محبت قرار می دهند و به عکس در برابر زورمندان با قدرت می ایستند و هرگز سر خود را در مقابل آنها خم نمی کنند. مشکلات

ص: ۱۲۰

۱- «جیب» در اصل به معنای یقه پیراهن و گریبان است و از آنجایی که این قسمت از پیراهن با سینه مجاورت دارد و سینه نیز با قلب مجاور است این واژه گاه بر سینه و گاه بر قلب نیز اطلاق می گردد.

۲- قرآن مجید درباره کافران می گوید: «أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ» (طور، آیه ۳۲)

۳- «ینبو» از ریشه «نبو» بر وزن «نذر» در اصل به معنای اثر نگذاشتن شمشیر و تیر و امثال آن است سپس به معنای موافق نبودن و تسلیم نشدن به کار رفته و در عبارت بالا همین معنا اراده شده است.

۴- «لایثیره» از ریشه «اثاره» به معنای برانگیختن و یا برانگیزاندن آمده است.

را با عقل و تدبیر و قدرت حل می کنند و در برابر هیچ کس و هیچ کاری ضعف نشان نمی دهند. آن گاه بعد از بیان این اوصاف نه گانه، امام علیه السلام به هشت وصف دیگر و صفات برجسته یک فرمانده لایق اشاره کرده می فرماید: «سپس به سراغ کسانی برو که دارای شخصیت و اصالت خانوادگی از خاندان های صالح و خوش سابقه و دارای برازندگی و شجاعت و سخاوت و کرم باشند؛ (ثُمَّ الصَّقُّ بِعَدْوَى الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ، وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ، ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ، وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاخَةِ).

«مُرُوءَاتٍ» جمع «مروت» از ریشه «مرء» گرفته شده که معمولاً به معنای شخصیت استعمال می شود.

«أَحْسَابٍ» جمع «حَسَب» اشاره به اصالت نژاد و جنبه های مثبت وراثت دارد مثل اینکه می گوئیم: فلان کس از طایفه بنی هاشم و سادات صاحب احترام است.

«أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ» اشاره به خاندان هایی است که پاکدامن و صالح العمل هستند.

و «السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ» ناظر به خانواده هایی است که نه تنها امروز بلکه در گذشته به سبب اعمال خوبشان نام نیکی از خود به یادگار گذارده اند.

«النَّجْدَةِ» که در اصل به معنای ارتفاع می آید در اینجا به معنای رفیع بودن مقام و روح بزرگ و جایگاه اجتماعی والا است.

«الشَّجَاعَةِ» که به معنای دلاوری است معنای روشنی دارد.

«السَّخَاءِ» همان مفهوم سخاوت را می رساند.

و «السَّمَاخَةِ» به معنای سعه صدر و بزرگواری است.

بنابراین هر یک از این هشت واژه معانی متفاوتی دارد که به یکی از فضایل و صفات برجسته انسان اشاره دارد، هر چند بعضی از مفسرین آن نهج البلاغه تعدادی از آنها را مترادف شمرده اند؛ مانند «نجده» و «سخاوت» و همچنین «سخاء» و «سماحت» و یا «احساب» و «اهل البيوتات الصالحه». تعبیر به «الصَّقُّ» که مفهومش امر به چسبیدن است، به داشتن روابط نزدیک و تنگاتنگ اشاره دارد؛ یعنی با گروه هایی که چنین ویژگی هایی دارند جهت انتخاب فرماندهان لشکر ارتباط برقرار

بی شک آنها که دارای این صفاتند قابل اعتمادتر و کارآیی بیشتر و قرین فتح و پیروزی اند.

نژاد، وراثت، حسن سابقه و اعمالی که نشانه بزرگواری و شجاعت و سخاوت و جوانمردی است همگی می تواند دلیلی بر شخصیت والای صاحب آن باشد و در واقع امام در اینجا به نوعی روانکاوی و روان شناسی دست زده تا مالک بتواند بهترین را برای فرماندهی لشکر برگزیند.

از این رو امام در ادامه این سخن می فرماید: «زیرا آنها کانون کرامت و شاخه های نیکی و شایستگی هستند»؛ (فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ (۱) مِنَ الْكِرَامِ، وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ).

تعبیر به «عُرف» به همه انواع نیکی ها اشاره دارد. این واژه از ماده عرفان و معرفت گرفته شده و به معنای معروف و شناخته شده می آید. از آنجا که نیکی ها و خوبی ها برای روح و عقل انسان اموری شناخته شده هستند از آن تعبیر به عرف یا معروف می شود و به عکس زشتی ها و بدی ها که با روح پاک انسان سنخیت ندارند اموری ناشناخته و منکر محسوب می شوند. امام علیه السلام در این عبارت می فرماید: کسانی که واجد آن صفات هشت گانه باشند، کانونی از شخصیت و کرم و شعبه هایی از صفات برجسته انسانی هستند.

آن گاه امام بعد از ذکر این اوصاف مهم و برجسته، برای فرماندهان لشکر چهار دستور درباره طرز رفتار با آنان صادر می کند. نخست می فرماید: «سپس کارها (و مشکلات و نیازهای) آنها را بررسی کن آن گونه که پدر و مادر از فرزندشان تفقد می کنند»؛ (ثُمَّ تَفَقَّدْ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وُلْدِهِمَا).

به این ترتیب فرمانده لشکر نسبت به فرماندهان جزء بلکه نسبت به همه لشکر باید همچون پدر و مادر دلسوز، پر محبت و جستجوگر درباره نیازهایشان باشد و پیوند عاطفی محکمی با آنها برقرار

ص: ۱۲۲

۱- «جماع» همان گونه که قبلاً گفتیم در اصل مصدر است و در این گونه موارد به معنای وصفی به کار میرود یعنی جامع بودن و جمع کردن.

سازد که سبب وفاداری آنها به فرمانده و پایداری آنان در میدان جنگ شود.

در دستور دوم می افزاید: «هرگز نباید چیزی که آنها را به وسیله آن تقویت کرده ای در نظر تو بزرگ آید»؛ (وَ لَا يَتَفَاقَمَنَّ (۱) فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ).

اشاره به اینکه هر اندازه خدمات تو بزرگ باشد باز هم آن را کوچک بشمر و در فکر بهتر از آن باش.

در دستور سوم می فرماید: «و نیز نباید لطف و محبتی را که درباره آنها ابراز می داری، هرچند کوچک باشد حقیر بشمری»؛ (وَ لَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ (۲) بِهِ وَ إِنِّ قَلَّ).

آن گاه امام علیه السلام دلیلی برای این گفتار خود (رسیدگی به امور کلی و جزئی فرماندهان لشکر و سپاه) ذکر کرده و می فرماید: «این امر آنها را به خیرخواهی و حسن ظن به تو وادار می کند (و پیوندهای عاطفی را محکم می سازد)»؛ (فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَىٰ بَدْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ، وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ).

در چهارمین دستور می فرماید: «هرگز تفقد و تلاش برای اصلاح امور کوچک آنها را به سبب تکیه کردن بر اصلاح امور کلی آنها رها مساز، زیرا رفع نیازهای کوچک برای خود جایگاهی دارد که از آن بهره مند می شوند همان گونه که رفع نیازهای مهم موقعیتی دارد که از آن بی نیاز نخواهند بود»؛ (وَ لَا تَدْعُ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ أَتْكَالًا عَلَىٰ جِسْمِ يَمِيهَا، فَإِنَّ لَلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ، وَ لِلْجَسِيمِ مَوْضِعًا لَا يَسْتَعْتُونَ عَنْهُ).

این نکته کاملاً شایان دقت است که فرماندهان، بلکه تمام مدیران جامعه نباید از امور کوچک و بزرگ غافل شوند یا اینکه تنها به امور سرنوشت ساز و نیازهای مهم و برجسته جامعه پردازند، بلکه هر کدام را در جایگاه خود ببینند، زیرا گاه می شود فراموش کردن امور فرعی به

ص: ۱۲۳

- ۱- «لا يتفاقم» از ریشه «تفاقم» به معنای بزرگ و خطیر بودن است و از ماده «فقم» بر وزن «فهم» که به همین معنا آمده است.
- ۲- «تعاهدتهم» از ریشه «تعاهد» و از ماده «عهد» گاه به معنای پیمان بستن و گاه به معنای سرپرستی و رسیدگی نمودن است و اینکه در بعضی روایات وارد شده به هنگام ورود در مسجد «تعاهد نعلین» کنید اشاره به همین معنای واری کردن جهت آلوده نبودن است (در حدیثی از پیغمبر اکرم عایونه می خوانیم: «تعاهدوا نعالکم عند ابواب مساجدکم» (بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۳۶۷). در عبارت بالا نیز همین معنا اراده شده است؛ یعنی رسیدگی به امر لشکر.

همان اندازه آسیب می رساند که فراموش کردن امور کلی سبب می شود.

نکته جالب دیگر اینکه در تمام بحث های گذشته، امام به جای پرداختن به اهمیت آموزش های نظامی و مسائل مربوط به سلاح، به امور معنوی و جنبه های روحی فرماندهان سپاه می پردازد، چون آنچه سبب پیروزی است این امور است، هر چند امور دیگر نیز جایگاه خود را دارد.

در دنیای امروز کمتر دیده می شود که برای انتخاب فرماندهان و مدیران جامعه به سراغ ویژگی های خانوادگی و صفات معنوی و سخاوت و پاکدامنی و تقوای آنها بروند. به همین دلیل بسیار دیده شده که خیانت های بزرگ از سوی همین مدیران صورت می گیرد.

بخش سیزدهم

شرح و تفسیر: برترین فرماندهان لشکر

برترین فرماندهان لشکر

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به دنبال توصیه هایی که برای انتخاب فرماندهان لشکر در بخش سابق نموده بود، به سراغ اهتمام به امر سپاه و لشکر می رود و به مالک توصیه می کند فرماندهانی انتخاب کن که به امور لشکر بهتر رسیدگی کنند. می فرماید: «برترین فرماندهان لشکر نزد تو باید کسانی باشند که در کمک به سپاهیان بیش از همه مواسات کنند و از امکانات خود بیشتر به آنان کمک نمایند، به اندازه ای که هم نفرات سربازان و هم کسانی که تحت تکفل آنها هستند به خوبی اداره شوند؛ به گونه ای که همه آنها به یک چیز بیندیشند و آن جهاد با دشمن است»؛ (وَلْيَكُنْ أَثَرُ (۱) رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاَسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ، وَ أَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ (۲)، بِمَا يَسِعُ لَهُمْ وَيَسْعُ مَنْ وَّرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ (۳) أَهْلِهِمْ، حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ).

در دنیای امروز رابطه میان فرماندهان لشکر و افراد یگان ها روابطی خشک و به اصطلاح «نظامی» است نه عاطفی؛ روابطی که غالباً بر محور جریمه و مجازات و بازداشت

ص: ۱۲۴

۱- «آثر» در اینجا صیغه افعال تفضیل است و به معنای برترین آمده، از ریشه «ایثار» به معنای برتری دادن دیگری است.

۲- «جده» به معنای توانایی مالی است. این واژه مصدر و از ریشه «وجود» گرفته شده است.

۳- «خلوف» جمع «خلف» به معنای بازماندگانی است که انسان به هنگام سفر از خود در وطن میگذارد و معمولاً به زنان و فرزندان کوچک و افراد ناتوان اطلاق می شود.

و تهدید دور می زند در حالی که امام، چهارده قرن پیش تأکید فرموده که روابط باید عاطفی باشد و باید فرماندهان مشکلات افراد سپاه و حتی مشکلات خانواده های آنها را در نظر بگیرند و به اندازه کافی زندگی آنها را تأمین کنند تا هنگامی که به میدان جهاد گام می نهند تنها به فکر نبرد با دشمن باشند نه غیر آن. بدیهی است چنین لشکری به پیروزی نزدیک تر است.

هرگاه نفرات لشکر یک چشم به سوی میدان دوخته باشند و با چشم دیگر به پشت سر به خانواده و فرزند خویش نگاه کنند و نگران آنها باشند اراده و عزمشان برای جنگیدن با دشمن سست می شود.

جالب اینکه امام علیه السلام در زندگی شخصی خود حدّا کثر زهد را رعایت می کند و حتی به فرمانداران و فرماندهان نیز این توصیه را دارد که شرح آن در نامه امام به عثمان بن حنیف گذشت؛ ولی به گروه هایی که تحت کفالت او هستند توصیه گشایش زندگی در حد معقول دارد.

آن گاه امام علیه السلام در مقام بیان علت برای این دستور بر آمده می فرماید: «زیرا محبت و مهربانی تو به آنان قلب هایشان را به تو متوجه می سازد»؛ (فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ).

با توجه به اینکه بر حسب ظاهر عبارت ضمیر در «عَلَيْهِمْ» و «قُلُوبَهُمْ» به افراد سپاه بر می گردد مفهوم کلام چنین می شود: هنگامی که تو از طریق فرماندهان لشکر به لشکر محبت کنی، لشکریان از صمیم دل تو را دوست می دارند و وفادار خواهند بود. (۱)

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته مهمی اشاره می کند که سبب بقای دولت ها، حکومت ها و مدیریت هاست. می فرماید: «(بدان) برترین چیزی که موجب روشنایی چشم زمامداران می شود برقراری عدالت در همه بلاد و

ص: ۱۲۵

۱- با توجه به اینکه سخن از رابطه عاطفی فرماندهان لشکر با لشکر بود نه از رابطه مالک و افراد لشکر، لذا در مرجع ضمائر بالا- نوعی ناهماهنگی به نظر می رسد؛ ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم که مرحوم سید رضی جمله هایی را در این وسط حذف کرده همان جمله هایی که در کتاب تحف العقول و کتاب تمام نهج البلاغه آمده است، آنگاه معلوم می شود امام قبل از این جمله سفارشی به مالک درباره اهتمام به امور فرماندهان میکند و می گوید: «ثم و اتر إعلامهم ذات نفسك في إيثارهم والتكرمه لهم، والارصاد بالتوسعه وحقق ذلك بحسن الفعال والأثر والعطف فإن عطفك عليهم». به همین جهت روشن می شود که ضمیرهای جمع به فرماندهان بر می گردد و سخن از رابطه آنها با مالک است (دقت کنید).

آشکار شدن علاقه و محبت رعایا به آنهاست؛ (وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاءِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ).

اشاره به اینکه گسترش عدل و داد سبب پیوند عاطفی میان مردم و زمامداران می شود که بهترین وسیله برای حفظ حکومت است.

سپس به عوامل ظهور مودت و محبت مردم اشاره کرده می فرماید: «محبت و علاقه رعایا به آنها جز با پاکی دل هایشان (و برطرف شدن هرگونه سوء ظن به زمامداران) آشکار نمی شود»؛ (وَإِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ).

سلامت صدور اشاره به خوش بینی و نفی هرگونه کینه و عداوت است.

بدیهی است که اگر رعایا به اعمال زمامداران خوش بین باشند و هیچ گونه کینه و عداوتی از آنان به دل نگیرند محبت و وفاداری آنان به حکومت آشکار می گردد.

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که بسیاری از مردم به حکم اجبار و خوف و ترس، ممکن است ثناخوان زمامداران باشند در حالی که سلامت صدور ندارند. مودت واقعی زمانی ظاهر و آشکار می شود که دل های آنها به زمامداران علاقه مند باشد.

در ادامه می افزاید: «خیرخواهی آنها در صورتی کاملاً مفید واقع می شود که با میل خود گرداگرد زمامداران جمع شوند و حکومت آنها بر ایشان سنگین نباشد و انتظار پایان گرفتن مدت حکومتشان را نکشند»؛ (وَ لَا تَصِحُّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَيْطَتِهِمْ عَلَى وُلاَةِ الْأُمُورِ، وَ قَلْبِهِ اسْتِثْقَالِ (۱) دَوْلِهِمْ، وَ تَرَكِ اسْتِبْطَاءِ (۲) انْقِطَاعِ مَدَّتِهِمْ).

جالب اینکه امام برای دوام و بقای حکومت ها روی مسأله قدرت ظاهری و تسلط لشکر و نیروی انتظامی و اطلاعاتی بر مردم تکیه نمی کند، بلکه تمام تکیه اش بر دل های مردم و جنبه های عاطفی آنان است و راه جلب محبت آنان را نیز به خوبی نشان

ص: ۱۲۶

۱- «استثقال» یعنی سنگین شمردن از ریشه «ثقل» گرفته شده است.

۲- «استبطاء» به معنای کند شمردن از ریشه «بطء» بر وزن «قطب» به معنای کند بودن گرفته شده است.

می‌هد. در حالی که در گذشته و حتی دنیای امروز بسیاری از حکومت‌ها بقای خود را در گروهی سلطه‌ظاهری بر مردم می‌شمرند و غالباً دیده‌ایم مردم ناراضی با فراهم آمدن فرصت بر ضد آنها قیام کرده‌اند و طومار قدرتشان را در هم پیچیده‌اند.

در شرح نهج البلاغه مرحوم علامه شوشتری آمده است که «زهری» می‌گوید:

«روزی وارد بر عمر بن عبد‌العزیز شدم در همان اثنا که من نزد او بودم نامه‌ای از یکی از فرماندارانش به او رسید که مضمونش این بود که شهر او نیاز به تعمیر و مرمت دارد. من به او گفتم: اتفاقاً یکی از فرمانداران علی علیه‌السلام شبیه این نامه را به آن حضرت نوشته بود و امام در پاسخ او نوشت:

«أَمَّا بَعِيدُ، فَحَصَّنْهَا بِالْعَدْلِ وَ نَقَّ طُرُقَهَا مِنَ الْجَوْرِ؛ بعد از حمد و ثنای الهی شهر خود را با عدالت محکم کن و جاده‌هایش را از ظلم و جور پاک گردان» با شنیدن این سخن، عمر بن عبد‌العزیز همان را در پاسخ فرماندارش نوشت. (۱)

سپس امام علیه‌السلام در مورد تشویق‌های مادی می‌فرماید: «بنابراین میدان آرزوها را (برای زندگی) در برابر سپاهت وسعت بخش (و نیازهای آنها را از این نظر تأمین کن)»؛ (فَأَفْسَحْ فِي آمَالِهِمْ (۲)).

آمال (آرزوها) مفهوم وسیعی دارد که شامل تمام نیازهای ضروری و رفاهی می‌شود. بدیهی است اگر فرماندهان لشکر و سپاهیان فکرشان از ناحیه تأمین زندگی راحت نباشد کارآیی آنها در میدان نبرد کم می‌شود.

امام علیه‌السلام در ادامه این سخن به تشویق‌های روانی پرداخته می‌فرماید: «پیوسته آنها را تشویق نما و پیاپی کارهای مهمی را که افرادی از آنها انجام داده‌اند برشمار، زیرا یادآوری کارهای نیک آنها افراد شجاعشان را به فعالیت بیشتر وامی‌دارد و کم‌کاران

ص: ۱۲۷

۱- شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸، ص ۵۳۸. این داستان در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۶ آمده است.
۲- گاه تصور می‌شود که ضمیر «آمالهم» و ضمیرهای جمع که بعد از آن آمده باید به رعایا برگردد، زیرا قبلاً ضمایر مشابهی بوده که تمام به آنها بازگشت می‌کرده؛ ولی قراین موجود در عبارت (مانند واژه شجاع و ناکل) نشان می‌دهد که این جمله‌ها بازگشتی است به مسائل مربوط به فرماندهان اضافه بر این مرحوم سید رضی به هنگام گزینش جمله‌ها، جمله‌ای در این وسط بوده که آن را محذوف داشته در حالی که این جمله بیانگر بازگشت این توصیه‌ها به فرماندهان لشکر است. در تحف العقول بعد از ذکر جمله «انقطاع متهم» آمده است: ثم لا تكلن جودك إلى مغتم وعته بتهم». (تحف العقول، ص ۸۹)

را به کار تشویق می کند. ان شاء الله؛ (وَ وَاصِلٌ فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ، وَ تَعْدِيدِ مَا أُبْلَى ذُووُ الْبَلَاءِ (۱) مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْزُ (۲) الشُّجَاعَ وَ تَحْرُضُ (۳) النَّاَكِلَ (۴) إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

به یقین مسأله تشویق افراد لایق و پرکار همیشه برای پیشرفت کارهای اجتماعی مؤثر بوده و هست و مخصوصاً در دنیای امروز بسیار به آن اهمّیت داده می شود. انتخاب استاد نمونه، صنعتگر نمونه، کشاورز نمونه و فرماندهان نمونه و دادن لوح سپاس و جایزه های بزرگ و عنوان کردن نام آنها در رسانه ها در همین راستا صورت می گیرد.

شایان توجه اینکه این تشویق ها-چنان که امام در گفتار بالا اشاره فرموده- اثر مضاعف دارد؛ از یک سو افراد لایق را به کار وامی دارد و از سوی دیگر افراد سست و کم کار که خود را در آن میان سر شکسته می بینند به فکر تغییر مسیر می اندازد.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن-یعنی مسأله تشویق ها-به توضیح بیشتری در این زمینه پرداخته می فرماید: «سپس باید ارزش زحمات هر یک را به دقت بشناسی و هرگز کار خوب کسی را به دیگری نسبت ندهی و ارزش خدمت او را کمتر از آنچه هست به حساب نیاوری؛ (ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أُبْلَى، وَ لَا تَضُمَّنَّ (۵) بَلَاءَ امْرِئٍ إِلَى غَيْرِهِ، وَ لَمَّا تَقَصَّرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ)

امام در این سه جمله که هر یک به نکته خاصی اشاره دارد و در عین حال مکمل یکدیگر است تأکید می کند که مالک کاملاً مراقب باشد و ارزش زحمات نفرات زیر دست را بشناسد و اگر کسی انجام دهنده اصلی کار مهمی بوده آن را به حساب او بگذارند به علاوه نه تنها خادم اصلی را بشناسند، بلکه دقیقاً میزان خدمت او نیز ارزیابی شود.

آن گاه

ص: ۱۲۸

۱- «بلاء» معنای اصلی آن آزمایش کردن است که گاه به وسیله نعمت ها و گاه مصائب صورت می گیرد و به همین جهت بلاء گاه به معنای نعمت و گاه به معنای مصیبت آمده است. در عبارت بالا اشاره به کارهای قهرمانانه ای است که از لشکر صادر می شود (این واژه از ریشه «بلی یبلو» است و واژه ابلی که در عبارات بالاست نیز از همین ماده گرفته شده است).

۲- «تهز» از ریشه «هز» بر وزن «حظ» به معنای جنبش دادن و تحریک شدید است.

۳- «تحرض» از ریشه «تحریض» به معنای برانگیزاندن و ترغیب کردن بر چیزی است

۴- «الناکل» به معنای انسان کم کار یا ترسو و عقب نشینی کننده است، از ریشه «نکول» به معنای ترسیدن و عقب نشینی کردن گرفته شده است.

۵- «لاتضمن» از ریشه «تضمن» بر وزن «تعهد» به معنای در بر داشتن و شامل شدن چیزی است و در جمله بالا به این اشاره دارد که نقاط قوت کسی را برای دیگری قرار نده و ضمیمه دیگری مساز.

دو دستور دیگر در تکمیل این دستورات بیان می کند و می فرماید:

«مبادا شخصیت کسی موجب این شود که کار کوچکش را بزرگ بشماری و یا کوچکی مقام کسی سبب گردد که خدمت پرارجش را ناچیز به حساب آوری»؛ (وَلَا يَدْعُونَكَ شَرْفُ أَمْرٍ إِلَىٰ أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا وَلَا ضَعْفُ أَمْرٍ إِلَىٰ أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا).

به تعبیر دیگر نخست به عمل نگاه کن سپس به شخص عامل. به عکس آنچه در میان اکثر مردم معمول است که نخست به عمل کننده نگاه می کنند آن گاه به عمل و همین امر سبب می شود در ارزیابی اعمال اشخاص گرفتار اشتباه و خطا شوند.

شایان توجه است که امام در مجموع این بخش از عهدنامه خود نخست از صفات برجسته ای که در فرماندهان لشکر است دم می زند و بعد توصیه های لازم درباره افراد لشکر دارد و به دنبال آن سخن از عموم رعایا به میان آورده و در پایان بار دیگر از مسائل مربوط به تشویق فرماندهان لشکر سخن می راند و توصیه های مؤکدی به آن دارد.

بنابراین چنین به نظر می رسد که امام در لابه لای بحث های مربوط به فرماندهان و لشکریان به صورت جمله معترضه از تمام توده های مردم و خیرخواهی برای آنان سخن گفته است.

بخش چهاردهم

شرح و تفسیر: راه حل مشکلات

راه حل مشکلات

امام علیه السلام در این بخش از نامه به تبیین وظیفه مالک در مسائل مربوط به احکام شرع و به اصطلاح شبهات حکمیه می پردازد و راه کشف احکام الهی را در مسائل مربوط به لشکر، جنگ و صلح و سایر مسائل مرتبط به حکومت به او نشان می دهد و به اصطلاح او

ص: ۱۲۹

را به اجتهاد در احکام الهی با استفاده از منابع فرا می خواند، زیرا حضرت چنین آمادگی را در او می دید. می فرماید: «امور مهمی که بر تو، سنگین می شود و در کارهای مختلف، مشتبه و پیچیده می گردد به خدا و پیامبر بازگردان (و از گفته آنها برای کشف احکام کمک بگیر)»؛ (وَ ارْزُدْ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا يُضِلُّعَكَ مِنَ الْخُطُوبِ، وَ يَشْتَبِهْ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ).

آن گاه به آیه شریفه استناد می کند و می فرماید: «خداوند متعال به گروهی که دوست دارد آنها را ارشاد و راهنمایی کند چنین فرموده: ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را و اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش ارجاع دهید (و از آنها داوری بطلبید)»؛ (فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ» (1)).

سپس می افزاید: «باز گرداندن به خدا به معنای تمسک جستن به قرآن کریم و گرفتن دستور از آیات محکّمات آن است و باز گرداندن به پیامبر همان تمسک به سنّت قطعی و مورد اتفاق آن حضرت است که اختلافی در آن نیست»؛ (فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَ الرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرَّقَةِ).

تعبیر به «مَا يُضِلُّعَكَ» با توجّه به اینکه «ضَلَع»؛ (بر وزن منع) در اصل به معنای بار سنگینی است که گاه انسان را به این سو و آن سو مایل می کند، اشاره به این است که هر حکم مشکل و پیچیده ای پیش آمد باید از طریق مراجعه به کتاب و سنّت حل شود. تعبیر به «خُطُوب» جمع «خطب» (بر وزن ختم) به معنای

ص: ۱۳۰

کار مهم است، در برابر امور که به هر نوع کاری گفته می شود. اشاره به اینکه هم در امور مهمه و هم در امور عادی هر کجا حکمش مشکل شد از نصوص کتاب و سنت یا از عموماً و اطلاقات کمک بگیر.

تعبیر به «أولى الأمر» به معنای صاحبان اختیار اشاره به پیشوایان معصوم است که در آن زمان مصداقش خود امام بود.

تعبیر به «مُحْكَمٌ كِتَابِيهِ» اشاره به محکّمات آیات است که در مفهوم و تفسیر آن شك و تردیدی نیست.

تعبیر به «سنت جامعه غیر مفرّقه» اشاره به احادیث و سیره نبوی است که مورد قبول مسلمانان و مشهور در میان آنهاست و اخذ به آن سبب هیچ گونه اختلاف و تفرقه ای نمی شود.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا امام علیه السلام از دلیل عقل و اجماع که دو دلیل قطعی از ادله چهارگانه فقه است سخنی به میان نیاورده است؟

پاسخ آن روشن است، زیرا کتاب و سنت هم حجیت دلیل عقل را صریحاً بیان کرده و هم حجیت اجماع را؛ خواه اجماع را یک دلیل مستقل بدانیم و یا آن را به سنت و کلام معصوم بازگردانیم.

نکته: اولو الامر کیانند؟

اولو الامر کیانند؟

درباره تفسیر اولو الامر در میان مفسران اختلاف نظر است. مفسران اهل سنت غالباً مقصود از آن را زمامداران و حاکمان وقت می دانند و عجب اینکه استثنایی هم برای آن قائل نشده اند! نتیجه این تفسیر آن است که مسلمانان وظیفه دارند از هر شکل حکومتی پیروی کنند حتی اگر حکومت مغول ها باشد. ولی بعضی از مفسران اخیر که روشن بینی بیشتری دارند مانند نویسندگان تفسیر «المنار» و «فی ظلال» اولو الامر را به معنای نمایندگان مردم و علما و صاحب منصبانی می دانند که

دارای نقشی در زندگی مردم هستند ولی آن را مشروط به این می کنند که بر خلاف مقررات اسلام نبوده باشد.

این در حالی است که بعضی دیگر اولوا الامر را به دانشمندانی که زمامدار معنوی هستند منحصر می کنند و بعضی تنها خلفای چهارگانه را اولوا الامر می شمرند که لازمه آن این می شود در ازمنه دیگر اولی الامری وجود نخواهد داشت.

بعضی دیگر صحابه را نیز جزء اولی الامر می شمرند که همان اشکال و ایراد به آن وارد است.

ولی مفسران شیعه اتفاق نظر دارند که اولی الامر تنها امامان معصومند که پیشوای مردم از سوی خدا در تمام امور مادی و معنوی هستند. دلیل آن هم روشن است و آن اینکه وجوب اطاعت از اولوا الامر که در آیه شریفه آمده مطلق است. بدیهی است اطاعت مطلق از کسی که ممکن است گرفتار گناه یا خطا بشود معنا ندارد. به خصوص اینکه اولوا الامر بدون فاصله عطف بر رسول شده و «اطیعوا» که پیش از آن آمده به طور یکسان پیغمبر اکرم و اولی الامر را شامل می شود.

شایان توجه است که بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا انصاف داده و به این حقیقت اعتراف کرده اند؛ فخر رازی در تفسیر خود ذیل این آیه می گوید:

«کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتماً باید معصوم باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد به هنگامی که مرتکب خطایی می شود چنانچه پیروی از او لازم باشد با هیچ منطقی سازگار نیست. این خود نوعی تضاد در حکم الهی ایجاد می کند، زیرا از یک سو می گوید این کار ممنوع است و از سوی دیگر دستور به پیروی از اولی الامر خطا کار می دهد و

می گوید لازم است و این در واقع سبب اجتماع امر و نهی در موضوع واحد می شود».

سپس نتیجه می گیرد که اولی الامر در آیه فوق به یقین ناظر به معصومین باشد.

منتها از آنجا که فخر رازی معصوم بودن امامان اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفته می گوید:

«مجموع امت اگر بر چیزی اتفاق کنند معصومند. و به این ترتیب اولی الامر مجموعه امت می شوند»^(۱) نتیجه اینکه اولی الامر به معنای اجماع است!

ولی فخر رازی از این نکته غافل شده است که قرآن می گوید مسائلی که بر شما پیچیده می شود از طریق اطاعت اولی الامر حل کنید واضح است که مسائل مورد اتفاق و اجماع، محدود و معدود است و نمی توان مشکلات را از طریق به دست آوردن اتفاق همه امت حل کرد. به علاوه از آیه استفاده می شود که مسلمانان باید به حکومت اولی الامر تن در دهند و حکومت مجموعه امت به اتفاق امکان پذیر نیست حتی اگر از طریق انتخابات نمایندگان آنها برای این امر برگزیده شوند کمتر ممکن است مردم در انتخاب نماینده به اتفاق آرا و بدون کمترین مخالفت اقدام کنند و به این ترتیب اطاعت از اولی الامر به عنوان حاکمان اسلامی باطل می شود.

تنها سؤال مهمی که می ماند این است که اولی الامر به معنای امام معصوم، در زمان پیغمبر وجود نداشته، چگونه قرآن به اطاعت آنها امر فرموده است؟

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا مخاطبان آیه تنها کسانی نیستند که در زمان پیغمبر و عصر نزول آیه می زیستند، بلکه آیه ناظر به همه زمان هاست، لذا اهل سنت نیز زمامداران و حاکمان هر زمان را مشمول آن دانسته اند و حتی فخر رازی که اولوا الامر را به معنای اجماع مسلمانان می گیرد، او هم اجماع در هر عصر

ص: ۱۳۳

و زمان را معیار قرار می دهد. بایسته است بدانیم در منابع اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت روایات متعددی وارد شده که اولوا الامر در آن به علی بن ابی طالب (به عنوان یک مصداق کامل) تفسیر شده است. (۱)

بخش پانزدهم

شرح و تفسیر: قضات باید واجد این دوازده صفت باشند

قضات باید واجد این دوازده صفت باشند

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود به مالک اشتر بحث مهمی درباره قضات بیان داشته و آن را از بحث های دیگر مستقل کرده تا اشاره ای به استقلال قضایی باشد که در دنیای امروز به آن اهمیت زیادی می دهند و قوه قضائیه را قوه مستقلی در برابر قوه اجرایی (دولت) و قوه قانونگذاری می شناسند. اضافه بر این ذکر ویژگی های قضات بعد از ویژگی های فرماندهان لشکر این پیام را دارد که لشکر، کشور اسلام را در مقابل اجانب حفظ می کند و قوه قضائیه در مقابل نزاع های داخلی، و به بیان دیگر یکی ضامن امنیتی برونی است و دیگری ضامن امنیتی درونی.

نخست می فرماید: «سپس از میان رعایای خود برترین فرد را نزد خود برای قضاوت در میان مردم برگزین»؛ (تَمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رِعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ). این تعبیر می رساند که در مورد قضات حتماً باید به سراغ برترین ها رفت، چرا که مسأله قضاوت امری بسیار سنگین، حساس و سرنوشت ساز است که تنها برترین ها می توانند آن را سر و سامان بخشند.

تعبیر به «اخترت» نشان می دهد که قضات با آرای مردم-آن گونه که در بعضی کشورهای امروز رایج است-انتخاب نمی شوند، بلکه زمامدار و رهبر آنها را مستقیماً یا به وسیله افراد مورد اعتماد خود برمی گزینند، زیرا مسأله صلاحیت قضایی چیزی نیست که مردم بتوانند درباره آن داوری کنند و رأی بدهند.

آن گاه دوازده صفت برای آنها برمی شمارد که در واقع

ص: ۱۳۴

۱- برای اطلاع بیشتر از این احادیث به احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۲۵ و تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۵۹ سوره نساء مراجعه شود.

از قبیل تفصیل پس از اجمال است و نشان می دهد برترین ها چه کسانی اند:

۱. می فرماید: «کسی که امور مختلف وی را در تنگنا قرار ندهد»؛ (مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ).

اشاره به اینکه آگاهی آنها درباره مسائل مختلف و قوانین اسلام و شناخت موضوعات در حدی باشد که هر مسأله پیچیده ای پیش آید راه حل آن را بدانند و در تنگنا قرار نگیرند. به سخن دیگر هم به احکام شرع واقف باشد و هم در تشخیص موضوع آگاه تا بتواند رد فروع به اصول و استخراج فروع از اصول کند و این وصف تنها در مجتهدان مبرز وجود دارد.

۲. در بیان دومین وصف می فرماید: «و برخورد مخالفان و خصوم با یکدیگر او را به خشم و لجاجت و اندارد»؛ (وَلَا تُمَحِّكُهُ ^(۱) الْخُصُومُ).

یعنی آن چنان سعه صدری داشته باشد که اگر گاهی طرفین دعوا در محضر او به نزاع و جنجال برخیزند از کوره در نرود و حکم عادلانه الهی را درباره آنها هر چند جسور و بی ادب باشند صادر کند.

۳. امام در سومین وصف قضات لایق و کارآمد می فرماید: «کسی که در لغزش و اشتباهاتش پافشاری نکند»؛ (وَلَا يَتَمَادِي ^(۲) فِي الزَّلَّةِ).

به یقین افراد لجوج هنگامی که مرتکب خطایی شوند و متوجه گردند، به آسانی حاضر نیستند مسیر خود را تغییر داده و به سوی راه راست و صراط مستقیم باز گردند و همین سبب می شود داوری های آنها ظالمانه و غیر واقعی باشد آن هم ظلمی از روی عمد که غیر قابل بخشش است.

قرآن مجید درباره گروهی از کافران می فرماید: «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُودِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ اگر به آنان رحم کنیم و ناراحتی ها (و

ص: ۱۳۵

۱- تمحکم از ریشه «محک» بر وزن «مکر» به معنای پرخاشگری و لجاجت گرفته شده است.

۲- «یتمادی» از ریشه «تمادی» و از ماده «مدی» بر وزن «دوا» به معنای استمرار و ادامه و اصرار در انجام چیزی است.

مشکلات) آنان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند بلکه) در طغیانشان لجاجت می روزند و سرگردان می شوند». (۱)

بسیار می شود که لجاجت در فکر انسان چنان اثر می گذارد که باطل را حق می بیند و حق را باطل. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

«اللِّجَاجُ يُفْسِدُ الرَّأْيَ؛ لَجَاجَتِ فِكْرِ انْصَانٍ رَا خِرَابٍ مِی كُنْد». (۲) در جای دیگر می فرماید:

«اللِّجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضْرَّةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ؛ لَجَاجَتِ زِيَانِ بَارْتَرِينَ امُورٍ دَرِ دُنْيَا وَ آخِرَتِ اسْت». (۳)

۴. در چهارمین وصف می فرماید: «و هنگامی که خطایش بر او روشن شود بازگشت به سوی حق براو مشکل نباشد»؛ (وَلَا يَحْضُرُ (۴) مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَاعَرَفَهُ).

این وصف در واقع چهره دیگری از عدم لجاجت است و یا به تعبیری دیگر نتیجه آن است. انسانی که لجوج نباشد هنگامی که حق برای او روشن شود به راحتی به سوی حق باز می گردد و تمام آثار خطای خود را اصلاح می کند. به سخن دیگر کسی که شجاعت پذیرش خطا و اصلاح اشتباه خود را داشته باشد و این گونه شجاعت از مهم ترین شاخه های این فضیلت انسانی است.

۵. «کسی که نفس او به طمع تمایل نداشته باشد»؛ (وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ).

بدیهی است اگر قاضی طمع کار باشد، حتی گرفتار کمترین طمع شود به آسانی می توان او را با پیشنهاد رشوه فریب داد و از داوری به حق باز داشت.

در حدیثی از مولا امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«رَأْسُ الْوَرَعِ تَرْكُ الطَّمَعِ؛ اسَاسُ تَقْوَا تَرْكُ كَفْتَنِ طَمَعِ اسْت». (۵)

در کلمات قصار مولا نیز می خوانیم که می فرماید:

«أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ؛ بِيَشْتَرِينَ قَرَبَانَگَاهِ عَقْلٍ هَا دَرِ زِيرِ بَرَقِ طَمَعِ هَاسْت». (۶)

به دیگر سخن با توجه به اینکه اشراف به معنای نظر کردن به چیزی از طرف بالا است این تعبیر امام اشاره به این دارد که

ص: ۱۳۶

۱- مؤمنون، آیه ۷۵.

۲- غررالحکم، ص ۶۵، ح ۸۵۳.

۳- غررالحکم، ص ۴۶۳، ح ۱۰۶۴۰.

۴- «لا یحصر» از ریشه «حصر» بر وزن «نصر» به معنای به تنگنا افتادن است و بسیار می شود که آن را در فروماندن به هنگام سخن گفتن اطلاق می کنند و در عبارت بالا هر دو معنا ممکن است.

۵- غررالحکم، ص ۲۷۲، ح ۵۹۵۴.

۶- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۱۹.

انسان طمعکار از اوج فضیلت به حضيض رذیلت سقوط می کند.

۶. «کسی که در فهم مطالب به اندک تحقیق اکتفا نکند و تا پایان پیش رود؛ (وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَىٰ فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاءِ).

اشاره به این که قاضی باید در فهم مسائل چنان با حوصله باشد که تمام جوانب مسأله را خواه در شبهات حکمیه باشد یا شبهات موضوعیه و شرایط متخاصمین که نزد او به داوری ها حضور می یابند بررسی نماید آن گاه حکم صادر کند.

۷. «کسی که در شبهات از همه محتاطتر باشد؛ (وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ).

می دانیم-همان گونه که در حدیث معروف نبوی وارد شده-امور بر سه گونه است: قسمتی حق بودن آن آشکار و قسمت دیگری باطل بودن آن آشکار است ولی بخش سوم شبهات است؛ یعنی اموری که پی بردن به واقعیت آن آسان نیست. در این گونه موارد دستور داده شده که جانب احتیاط را بگیرید و آن کس که در وادی شبهات گام می نهد سرانجام در محرمات می لغزد و فرو می رود و هر کس شبهات را ترک کند، محرمات واقعی را بهتر ترک می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«حَلَالٌ بَيْنٌ وَ حَرَامٌ بَيْنٌ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ» (۱).

مفهوم این سخن آن نیست که قاضی از حکم کردن باز ایستد، زیرا وظیفه او به هر حال فصل خصومت و فیصله دادن نزاع است، بلکه منظور آن است که توقف کند و تمام جوانب را بررسی نماید و ظلمت شبهات را با نور علم برطرف سازد و گاه طرفین نزاع را به مصالحه که موافق احتیاط است دعوت نماید.

۸. «کسی که

ص: ۱۳۷

در تمسک به حجت و دلیل از همه بیشتر پافشاری کند؛ (وَ آخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ).

مهم ترین برنامه قاضی بررسی ادله طرفین دعواست؛ دلایل قوی و قابل قبول و نیز خودداری کردن از پذیرش دلایل ضعیف و آسیب پذیر.

این احتمال نیز هست که منظور از این جمله آن باشد که قاضی باید بیش از هر کس در جستجوی دلیل باشد به این معنا که گاه در مسأله مورد دعوا ظاهراً هیچ دلیلی نیست که حق را روشن سازد؛ ولی قاضی می تواند با جستجوگری در گوشه و کنار حادثه، دلایل روشنی برای کشف حق از باطل پیدا کند همان گونه که در بسیاری از قضاوت های امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شده است که حضرت با استفاده از جنبه های روانی یا مجرم را به اقرار وادار می کرد و یا قرآینی برای علم قاضی فراهم می ساخت؛ مثلاً در داستان اختلاف دوزن بر سر یک کودک و پافشاری هر دو بر ادعای خود که قاعدتاً قاضی در اینجا باید به حکم قرعه دعوا را فیصله دهد، امام جستجوی دلیلی کرد و آن اینکه دستور داد شمشیری بیاورند و فرمود من کودک را دو شقه می کنم و هر شقه ای را به یکی از شما دو نفر می دهم. مادر واقعی فریاد برآورد که من از حق خود گذشتم کودک را به نفر دیگر بدهید و امام علیه السلام با این دلیل مدعی راستین را از دروغین روشن ساخت و در قضایای آن حضرت از این نمونه بسیار است. (۱)

۹. «کسی که با مراجعه مکرر اطراف دعوا کمتر خسته شود»؛ (وَ أَقْلَهُمْ تَبْرُماً) (۲) بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ).

بسیار می شود که ارباب دعوا هر کدام دلایلی برای خود دست و پا می کنند و پی در پی برای

ص: ۱۳۸

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸ ص ۲۱۲ ح ۱۱ و بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۵۲، ح ۲۶. برای آگاهی بیشتر به وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب القضاء باب ۲۱ مراجعه شود.

۲- «تبرم» از ریشه «برم» بر وزن «نرم» در اصل به معنای تابیدن ریسمان و طناب و امثال آن است و سپس بر هر چیز خسته کننده ای اطلاق شده و در جمله بالا به معنای ناراحتی شدید و خستگی است.

قاضی مزاحمت فراهم می سازند. قاضی اگر کم حوصله باشد آنها را طرد می کند و چه بسا دلایل واقعی با این کار مکتوم می ماند؛ ولی اگر پرحوصله باشد و ناراحت نشود حق بهتر به حق دار می رسد.

قاضی باید به طرفین دعوا به مقدار کافی مجال دهد تا آنچه در توان دارند برای اثبات ادعای خود عرضه کنند.

۱۰. «کسی که در کشف حقیقت امور شکیباتر باشد»؛ (وَ أَضْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشِفِ الْأُمُورِ).

به یقین اگر قاضی عجل و شتاب زده باشد حقیقت امر مخصوصاً در دعاوی پیچیده برای او روشن نمی شود؛ اما اگر صبور و شکیب باشد و در صادر کردن حکم نهایی شتاب نکند بهتر می تواند حق را به حق دار واقعی برساند. معنای این سخن آن نیست که مانند زمان ما رسیدگی به پرونده ها را هر روز به بهانه ای به تأخیر بیندازند و گاهی فیصله یک نزاع سال ها به تأخیر بیفتد.

مخصوصاً اگر پای و کلای پشت هم انداز در میان باشد که گاه با یک بهانه کوچک رسیدگی به پرونده ای را چند ماه به عقب می اندازند.

۱۱. «کسی که به هنگام آشکار شدن حق در انشای حکم از همه قاطع تر باشد»؛ (وَ أَضْرَمَهُمْ [\(۱\)](#) عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ).

اشاره به اینکه محتاط بودن قاضی و شکیب بودن در برابر طرفین دعوا و جستجوی حداکثری ادله به این معنا نیست که در مقام انشای حکم گرفتار و سواس شود و با روشن شدن حق در انشای حکم امروز و فردا کند، بلکه باید مانند شمشیری برنده نزاع را با انشای حکم قاطع پایان دهد و به پیامدها و آثار متعاقب آن نیندیشد، چرا که معمولاً انشای حکم به نفع یکی از دو طرف دعوا موجب ناراحتی طرف مقابل و حامیان

ص: ۱۳۹

۱- «اصرم» از ریشه «صرم» بر وزن «سرد» به معنای بریدن و قطع کردن گرفته شده که گاه به معنای برش معنوی و قاطعیت نیز به کار می رود.

و دوستان و گاه طایفه و قبیله او می شود و این لازمه طبیعت قضاوت است و آن کس که در این امور می اندیشد و می خواهد احتیاط کند نباید بر مسند قضا بنشیند.

۱۲. امام علیه السلام در آخرین وصف از اوصاف قاضی شایسته و لایق می فرماید:

«از کسانی که ستایش فراوان، او را مغرور نسازد (و فریب ندهد) و مدح و ثنای بسیار او را به ثناخوان و مدح کننده متمایل نکند»؛ (مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ (۱) إِطْرَاءٌ (۲) وَ لَا يَسْتَمِيلُهُ (۳) إِغْرَاءٌ (۴)). ناگفته پیداست که افراد خودخواه و خودپسند هنگامی که از سوی کسانی تمجید و ستایش شوند ممکن است از مسیر حق باز گردند و روی حب ذات به ثناخوان علاقه مند گردند و به سبب همین علاقه حکم را ظالمانه به نفع او صادر کنند. امام تأکید می کند که این قبیل افراد لایق مقام قضاوت میان مسلمانان نیستند، هر چند صفات دیگر در آنها موجود باشد.

آن گاه امام به دنبال ذکر این صفات دوازده گانه که هر یک از دیگری برتر و مهم تر است به قضاتی می پردازد که هنگام روبه رو شدن به پیچیده ترین پرونده ها بتوانند با کمال هوشیاری و شجاعت حق را از باطل تشخیص دهند و بر طبق آن حکم کنند، هر چند صاحب حق ضعیف ترین فرد جامعه و مخالف آن قوی ترین افراد باشند و همان گونه که امام در پایان این اوصاف می فرماید:

«و البته این گونه افراد کم اند»؛ (وَ أَوْلَيْكَ قَلِيلٌ).

ولی مهم این است که با صبر و حوصله و بررسی همه جانبه باید این قلیل را از میان نخبگان یافت و بر کرسی قضاوت در میان مسلمانان نشانند.

سپس امام علیه السلام به دنبال بیان اوصاف به ذکر وظایف زمامدار در برابر چنین

ص: ۱۴۰

۱- «یزدهیه» از ریشه «ازدهاء» به معنای عجب و خودبینی و خودپسندی است.

۲- «إطراء» به معنای ثناخوانی و تمجید و مدح فراوان است.

۳- «یستمیله» از ریشه «استماله» به معنای متمایل ساختن به سوی خویش است.

۴- «إغراء» در اصل به معنای چسبانیدن چیزی به چیز دیگر است. سپس به معنای تشویق و تحریک برای انجام کاری به کار رفته است و در جمله بالا معنای تشویق فراوان دارد

قضاتی می پردازد و سه دستور بسیار مهم درباره آنها صادر می کند.

نخست می فرماید: «سپس با جدیت هرچه بیشتر داوری های او را بررسی کن»؛ (ثُمَّ أَكْثَرُ تَعَاهُدًا (۱) قَضَائِهِ).

اشاره به اینکه، هرچند واجدان این صفات مورد اعتمادند با این حال چون مسأله قضاوت بسیار مهم است و ممکن است گاه گرفتار اشتباه و خطا یا انحراف شوند، بازرس هایی بفرست تا احکام قضایی آنها را بررسی کنند و یا خودت از نزدیک پاره ای از قضاوت های آنها را بررسی کن که این کار قاضی را در طرفداری از عدالت تقویت می کند.

البته این سخن بدان معنا نیست که در نظام قضایی اسلام مسأله تجدید نظر وجود دارد، بلکه به این معناست که اگر خطای مسلمی دیده شد حکم، ابطال گردد و دادرسی از سر گرفته شود.

در دستور دوم می فرماید: «در بذل حقوق به او سفره سخاوت را بگستران آنچنان که نیازش را از میان ببرد و حاجتی به مردم پیدا نکند (مبادا خدای نکرده آلوده به رشوه خواری گردد)»؛ (وَ أَسْحَ لَهٗ فِي الْبُذْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَ تَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ).

اشاره به اینکه یکی از عوامل فساد دستگاه قضایی کم بودن حقوق قضات و کارمندان دستگاه قضاوت است. باید برای آنها حقوق بالایی در نظر گرفت تا از زندگی آبرومند معقولی بهره مند باشند و کمتر فکر قبول رشوه را در سر پیورانند. می گویند: امروز در بعضی از کشورها برای حقوق، چک سفید به دست قضات می دهند تا هرچه نیاز دارند در آن بنویسند.

این سخن خواه راست باشد یا مبالغه و دروغ از این حقیقت خبر می دهد که قاضی باید به اندازه کافی برای یک زندگی مناسب از بیت المال بهره مند گردد.

شایان توجه اینکه امام علیه السلام

ص: ۱۴۱

۱- «تعاهد» به معنای بررسی کردن است و معنای آن به طور مشروح تر در چند صفحه قبل آمد.

در مورد مسأله تأمین زندگی هم درباره قضات حساسیت نشان داده و هم درباره فرماندهان لشکر که در بخش پیشین گذشت.

درست است که باید زندگی همه کارگزاران و حتی فرد فرد کارمندان قضایی و سربازان لشکر اسلام تأمین باشد؛ ولی تأکید بر این دو قسمت نشان می دهد که باید برای حفظ حدود و ثغور کشور و حقوق مردم توجه ویژه ای اعمال شود.

آن گاه در سومین دستور می فرماید: «از نظر منزلت آن قدر مقامش را نزد خود بالا ببر که احدی از یاران نزدیک تو نسبت به نفوذ در او طمع نکند و به این طریق از توطئه و زیان رساندن این گونه افراد نزد تو در امان باشد»؛ (وَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مِثْلًا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِئَامَنَ بِمَدْلِكَ اغْتِيَالٌ (۱) الرَّحِيَالِ لَهُ عِنْدَكَ). این نکته مهمی است که قاضی برای آزادی در انشای حکم حق باید هیچ گونه فشار اجتماعی و گروهی روی او نباشد و این در صورتی ممکن است که از همه به زمامدار نزدیک تر باشد، زیرا اگر افرادی به او نزدیک تر از قاضی باشند هرگز احساس امتیاز نخواهد کرد چون ممکن است برای قرب سلطان، نزد او بروند و برای قاضی سعایت کنند و بیم این کار قاضی را مجبور کند تا طبق خواسته های آنها حکم صادر کند. به تعبیر دیگر قضات باید از هر نظر مصون باشند تا استقلال قضایی را از دست ندهند.

به دنبال این دستورات سه گانه، امام علیه السلام به عنوان تأکید می فرماید: «سپس در آنچه گفتم با دقت بنگر (و همه این دستورات را به طور دقیق اجرا کن)»؛ (فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا).

تعبیر به «ذَلِكَ» ممکن است اشاره به دستور اخیر باشد یا

ص: ۱۴۲

۱- «اغتیال» در اصل به معنای غافلگیر کردن و زیان رساندن است و گاه به معنای کشتن غافلگیرانه آمده و در عبارت بالا همان معنای اول اراده شده است.

هر سه دستور و یا حتی صفات دوازده گانه قاضی را نیز فرا بگیرد، به این معنا که هم در گزینش قضات دقت کافی به خرج دهد و هم در بازرسی از کار قضات و رفع نیازها و تأمین آزادی قضایی.

امام علیه السلام در پایان این بخش به سراغ ذکر دلیلی بر تأکیداتی که قبلاً فرموده می رود و می فرماید: «زیرا این دین اسیر دست اشرار بود، با هوا و هوس درباره آن عمل می شد و به وسیله آن دنیا را طلب می کردند (از یک سو هواپرستی و از سوی دیگر دنیاپرستی همه ارکان دین را متزلزل ساخته بود)؛ (فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى، وَ تُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا).

روشن است که این سخن به زمان عثمان اشاره می کند که گروهی از افراد فاسد و مفسد از بنی امیه و بنی مروان قدرت را به دست گرفتند، اموال بیت المال را به غارت می بردند و آنچه برای آنها مهم نبود حفظ اسلام و نگهداری از این آیین نوپا بود.

در اینکه در عصر عثمان فساد گسترده ای بر جامعه اسلامی حاکم بود هیچ تاریخ نویسی تردید ندارد منتها بعضی از علمای اهل سنت برای اینکه موقعیت عثمان را حفظ کنند می گویند: او مرد ضعیفی بود که نتوانست بر این گروه اشرار چیره شود به گونه ای که زمام اختیار را از دست او ربودند، بنابراین او معذور بود.

حال تا چه اندازه می توان چنین عذری را پذیرفت ناگفته پیداست.

در خطبه شششقیه نیز به این موضوع اشاره شده است آنجا که می فرماید:

«وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَعُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةً الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ؛ و بستگان پدرش (اشاره به بنی امیه است) به همکاری او (عثمان) برخاستند

ص: ۱۴۳

و همچون شتر گرسنه ای که در بهار به علفزار بیفتد و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعد به خوردن اموال خدا (بیت المال) مشغول شدند».

بخش شانزدهم

شرح و تفسیر: مراقبت دقیق از کارگزاران

مراقبت دقیق از کارگزاران

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به مطلب مهم دیگری؛ یعنی بیان صفات کارگزاران حکومت می پردازد و می فرماید: «سپس در امور مربوط به کارگزاران دقت کن و آنها را با آزمون و امتحان و نه از روی «تمایلات شخصی» و «استبداد و خودرأیی» به کار گیر زیرا این دو کانونی از شعب ظلم و خیانت اند؛ (ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عَمَّالِكَ فَاسَيَتَعْمَلُهُمْ اِخْتِبَارًا، وَلَا تُوَلِّهِمْ مَحَابَاهُ (۱) وَ أَثَرَهُ (۲)، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجَوْرِ وَ الْخِيَانَةِ) .

شک نیست که زمامداران بدون همکاری کارگزارانشان نمی توانند کاری انجام دهند. چنانچه این کارگزاران افرادی صالح و سالم باشند، امور مملکت بر محور صحیح می چرخد و گرنه در همه جا فساد و ظلم و جور آشکار می گردد.

امام در اینجا معیار انتخاب آنها را آزمایش و امتحان قرار داده و مالک اشتر را به شدت از اینکه معیار رابطه ها-و نه ضابطه ها-حاکم گردد و بدون مشورت آنها گزینش شوند برحذر می دارد و تصریح می کند که انتخاب بدون مشورت و یا با تمایلات شخصی مجموعه ای از شاخه های جور و خیانت را به وجود می آورد. (۳)

این گفتار امام در واقع اشاره به اوضاع نابسامان جامعه اسلامی در زمان خلیفه سوم دارد که گروهی از بنی امیه را به سبب رابطه خویشاوندی و بدون هیچ گونه مشورت (یا مشورت با امثال مروان که او هم از بنی امیه بود) برای پست های حساس کشور اسلام برگزید و آنها هم مصداق بارز «جِمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجَوْرِ وَ الْخِيَانَةِ» بودند؛ تا توانستند ظلم و ستم کردند و اموال بیت المال را به غارت بردند به

ص: ۱۴۴

۱- «مُحَابَاهُ» به معنای تمایلات شخصی و بخشیدن چیزی به کسی به موجب رابطه خاص است. از ریشه «حَبَوُ» بر وزن «حمد» به معنای بخشیدن و عطا کردن گرفته شده است

۲- «أَثَرَهُ» به معنای استبداد و خودرأیی در کارها و بدون مشورت عمل کردن از ریشه «أَثَرَ» بر وزن «خبر» به معنای تأثیر گذاری یا مقدم داشتن خویش بر دیگری گرفته شده است

۳- ضمیر «إِنَّهُمَا» که تشبیه است به مُحَابَاهُ و أَثَرَهُ باز می گردد و اشاره به کسانی است که بر اساس این دو معیار نادرست برگزیده می شوند، هرچند در بعضی از نسخ به جای آن «إِنَّهُمْ» به صورت ضمیر جمع که ناظر به برگزیده شدگان است آمده. ولی نسخه تحف العقول که به جای ضمیر تشبیه اسم ظاهر به کار برده و گفته است: «فَإِنَّ الْمُحَابَاهَةَ وَالْأَثَرَ جِمَاعٌ» گواه بر

گونه ای که همه مسلمانان ناراحت شدند و شورش عظیمی بر ضد آنها و بر ضد خلیفه برپا شد.

آن گاه امام اوصاف آنها را در سه جمله کوتاه و پرمعنا بیان می دارد و می فرماید: «و از میان آنها افرادی را برگزین که دارای تجربه و پاکی روح باشند از خانواده های صالح و پیشگام و باسابقه در اسلام؛ (۱) **مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَ الْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ النَّبِيِّاتِ الصَّالِحَةِ، وَ الْقَدَمِ (۲) فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمِهِ** .

وصف اول یعنی با تجربه بودن در کاری که برای آن انتخاب می شود تأثیر غیر قابل انکاری دارد و همه کسانی که می خواهند شخصی را برای کار مهمی انتخاب کنند بر آن تأکید دارند که باید در آن امر صاحب تجربه باشد.

و «الْحَيَاءُ» که به معنای انقباض نفس در مقابل معصیت است در واقع اشاره به نوعی از وصف عدالت است، زیرا عدالت به معنای مصطلح که حالت خداترسی درونی و پرهیز از گناه است، تقریباً با حیا به معنای وسیع کلمه یکسان خواهد بود.

اما وصف سوم؛ یعنی از خانواده های صالح و پیشگام در اسلام بودن اشاره به همان معنای وراثت است، زیرا خانواده های اصیل افزون بر اینکه صفات ذاتی خود را به فرزندان خویش منتقل می کنند به امر تربیت آنها نیز همت می گمارند و غالباً فرزندان صالح و سالمی را تقدیم جامعه می کنند.

آن گاه امام علیه السلام به ذکر دلیل برای انتخاب افرادی که واجد این صفات اند پرداخته می فرماید: «زیرا اخلاق آنها بهتر و خانواده آنان پاک تر و توجه آنها به موارد طمع کمتر و در سنجش عواقب کارها بیناترند؛ (فَمَا مِنْهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً وَ أَصِيحُ أَعْرَاضاً، وَ أَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً (۳)، وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْراً) .

با توجه به اینکه ضمیر «انهم» به کسانی

ص: ۱۴۵

۱- «تَوَخَّحٌ» به معنای جستجو کردن و برگزیدن است. از ریشه «وَحَى» بر وزن «وَحَى» به معنای قصد کردن و آهنگ چیزی نمودن گرفته شده است

۲- «قَدَمٌ» در این گونه موارد به معنای سابقه می آید و «صاحب قدم» یعنی کسی که دارای حسن سابقه است

۳- در بسیاری از نسخ به جای «إِشْرَاقٌ» که به معنای نورافشانی است «إِشْرَافٌ» که به معنای نظر کردن از محل بالا به چیزی است آمده از جمله در نسخه تحف العقول و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تمام نهج البلاغه و این نسخه مناسب تر است. شاهد دیگر اینکه در بخش قبل که امام صفات قضات را بیان می فرمود تعبیر به «لَا تَشْرَفُ نَفْسُهُ عَلَى الطَّمَعِ» آمده است

که دارای مجموعه این صفات اند باز می گردد، آثاری که امام برای آنها بر شمرده هر یک نتیجه یکی از این اوصاف است. پاکی اخلاق، و قداست خانوادگی مربوط به اهل بیوتان صالحه است و بی اعتنایی به موارد طمع نتیجه حیاست و بیناتر بودن در عواقب امور از اهل تجربه بودن سرچشمه می گیرد. به این ترتیب مجموعه این علل چهارگانه نتیجه مجموع آن صفات سه گانه است.

آن گاه امام علیه السلام دستور دیگری درباره کارگزاران حکومت می دهد و مسئولیت زمامدار را بعد از انتخاب آنها با اوصافی که در عبارات قبل آمد چنین بیان می دارد: می فرماید: «آن گاه روزی آنها را فراوان کن (و حقوق کافی به آنها بده) زیرا این کار سبب تقویت آنها در اصلاح خویشتن می شود و ایشان را از خیانت در اموالی که زیر نظرشان است بی نیاز می سازد و اضافه بر این حجتی در برابر آنهاست اگر از دستورات تو سرپیچی کنند یا در امانت تو خیانت ورزند؛ (ثُمَّ أَسْبِغْ (۱) عَلَيْهِمُ الْمَازِقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَ غِنَى لَهُمْ عَنِ تَتَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَّمُوا (۲) أَمَانَتَكَ).

جالب اینکه امام این فرمان را هم در مورد قضات بیان فرموده و هم فرماندهان لشکر و هم کارگزاران کشور اسلام. دستور می دهد آنها را سیر کن، چرا که شکم گرسنه به اصطلاح ایمان ندارد. شایان دقت است که امام سه دلیل برای این مطلب ذکر فرموده است:

دلیل اول اصلاح خویشتن است، زیرا انسان نیازمند نمی تواند به اصلاح اخلاق خود بپردازد و غالباً حالت پرخاش گری در برابر ارباب رجوع پیدا می کند؛ ولی اگر زندگی او در حد معقول اداره شود آرامش لازم را می یابد.

در داستان ورود سفیان ثوری

ص: ۱۴۶

- ۱- «أَسْبِغْ» از ریشه «سَبِغَ» بر وزن «بلوغ» به معنای فراخی نعمت است و در اصل به معنای گشاد بودن پیراهن یا زره و «اسبغ» به معنای چیزی را فراوان ساختن آمده است
- ۲- «تَلَّمُوا» از ریشه «تَلَمَّ» بر وزن «سرد» به معنای شکافتن یا شکستن چیزی است و در بالا که در مورد امانت به کار رفته اشاره به خیانت در امانت است

(متصوّف معروف) بر امام صادق علیه السلام می خوانیم که امام از جمله مسائلی که در نفی کارهای سفیان بیان داشت چنین فرمود: «ثُمَّ مَنْ قَدْ عَلِمْتُمْ بَعْدَهُ فِي فَضْلِهِ وَ زُهْدِهِ سَيِّلَمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَأَمَّا سَيِّلَمَانُ فَكَانَ إِذَا أَخَذَ عَطَاءً رَفَعَ مِنْهُ قُوَّتَهُ لِسَيِّئَتِهِ حَتَّى يَخْضُرَ عَطَاؤُهُ مِنْ قَابِلٍ فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْتَ فِي زُهْدِكَ تَصْنَعُ هَذَا وَ أَنْتَ لَا تَدْرِي لَعَلَّكَ تَمُوتُ الْيَوْمَ أَوْ غَدًا فَكَانَ جَوَابَهُ أَنْ قَالَ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِي الْبَقَاءَ كَمَا خِفْتُمْ عَلَيَّ الْفَنَاءَ أَمَا عَلِمْتُمْ يَا جَهْلَهُ أَنَّ النَّفْسَ قَدْ تَلْتَأَتْ عَلَيَّ صَاحِبِهَا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنَ الْعَيْشِ مَا يَغْتَمِدُ عَلَيْهِ فَإِذَا هِيَ أَحْرَزَتْ مَعِيشَتَهَا اطْمَأَنَّتْ؛ سپس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از فضل و زهد سلمان و ابوذر (رضی الله عنهما) شنیده اید؛ اما سلمان هنگامی که سهمیه خود را از بیت المال می گرفت قوت سال خود را (به صورت زاهدانه) از آن برمی داشت تا سال دیگر فرا رسد. کسی به او گفت ای سلمان تو با اینکه زاهدی چنین می کنی با اینکه نمی دانی شاید مرگ تو امروز یا فردا فرا رسد؟ جواب سلمان این بود: چرا همان گونه که درباره مرگ من می ترسید درباره بقای من امیدوار نیستید؟ آیا شما جاهلان نمی دانید که نفس آدمی گاه بر صاحبش می پیچد (و او را در فشار قرار می دهد) هرگاه وسیله زندگی قابل اعتمادی نداشته باشد؛ اما هنگامی که معیشت خود را فراهم ساخت آرامش پیدا می کند؟».

(۱)

سلمان در واقع این سخن را از کلام پیغمبر گرفته بود که می فرمود: «إِنَّ النَّفْسَ إِذَا أَحْرَزَتْ قُوَّتَهَا اسْتَيْقَرَّتْ؛ نفس آدمی هنگامی که قوت خود را

ص: ۱۴۷

به دست آورد آرامش می یابد».^(۱)

دلیل دوم اینکه شخص هنگامی که مستغنی شد کمتر گِرد خیانت می گردد و در حفظ آنچه به او سپرده اند امانت را رعایت می کند.

دلیل سوم اینکه اگر در امانت خیانتی کنند یا بر خلاف فرمان رفتار نمایند مجرم بودن آنها به آسانی اثبات می شود، زیرا مستغنی بودند و حتی دلیل ظاهری بر خیانت در دست نداشتند.

آن گاه امام دستور دیگری درباره کارگزاران می دهد و آن دستور نظارت بر اعمال آنها به وسیله بازرسان و مأموران مخفی است می فرماید: «سپس با فرستادن مأموران مخفی راستگو و وفادار کارهای آنان را تحت نظر بگیر، زیرا بازرسی مداوم پنهانی سبب تشویق آنها به امانت داری و مدارا کردن به زیردستان می شود»؛ (ثُمَّ تَفَقَّدَ أَعْمَالَهُمْ، وَ ابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهِدَكَ فِي السِّرِّ لَأُمُورِهِمْ حَدُوءٌ^(۲) لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَةِ).

امام علیه السلام در جمله های بالا بر این امر تأکید می ورزد که باید مأموران مخفی را از میان افراد راستگو و درستکار و وفادار انتخاب کنی. در ضمن فلسفه این کار را نیز بیان می فرماید و آن اینکه چون کارگزاران احساس کنند مأموران پنهانی اعمالشان را به زمامدار گزارش می دهند از یک سو به کارهای نیک تشویق می شوند و از سوی دیگر لازمه آن این است که خود را از خیانت و بدرفتاری به مردم برکنار می دارند.

آن گاه امام بعد از آن جمله کوتاهی بیان کرده می فرماید: «مراقبت از معاونان می شود»؛ (وَ تَحَفُّظٌ مِنَ الْأَعْوَانِ)

این جمله ممکن است دنباله جمله های پیشین باشد و به صورت «وَ تَحَفُّظٌ» خوانده شود و ناظر به این معنا باشد که وجود مأموران مخفی سبب می شود کارگزاران افزون بر حفظ امانت و خوش رفتاری با

ص: ۱۴۸

۱- همان مدرک، ص ۸۹، ح ۲

۲- «حَدُوءٌ» به معنای تشویق کردن و تحریک نمودن کسی است و در اصل از ریشه «حُدَاءٌ» به معنای حرکت دادن سریع شتران با آواز مخصوصی گرفته شده است

رعیت مراقب اعوان و یاران و معاونان و زیردستان خویش باشند و از افراد خائن و بد رفتار بپرهیزند، بنابراین تفسیر جمله های بعد ادامه بحث های گذشته درباره کار گزاران خواهد بود و ارتباط و پیوند میان جمله های قبل و بعد کاملاً محفوظ خواهد ماند؛ ولی کمتر کسی از مفسران و شارحان نهج البلاغه به سراغ چنین تفسیری رفته است.

تفسیر دیگر این است که «تَحَفُّظٌ مِنَ الْأَعْوَانِ» دستور جدیدی باشد و معنای آن این است: «از معاونان خود بپرهیز و بر حذر باش»، به این صورت که بحث عمال با جمله پیشین پایان گرفته و امام به معاونان زمامدار پرداخته باشد و جمله های بعد که سخن از خیانت و مجازات خائنان می کند ناظر به معاونان باشد.

این تفسیر از جهاتی بعید به نظر می رسد، زیرا طبق معمول، امام هر گروه جدیدی را ذکر می کند مطلب را با «ثم» شروع کرده نخست صفات و شرایط آنها را بیان می دارد و سپس به رسیدگی به حال آنان توصیه می کند و سرانجام دستورات انضباطی را در مورد آنان صادر می فرماید در حالی که در اینجا هیچ یک از این امور مراعات نشده است؛ نه با «ثم» تجدید مطلع شده و نه صفات اعوان و معاونان که مهم ترین نزدیکان زمامدارانند بیان گردیده و نه درباره حقوق آنها توصیه شده، بلکه حضرت مستقیماً به سراغ مجازات خیانت کاران رفته است. در ضمن بحث گذشته که درباره مأموران مخفی است ناتمام می ماند، چرا که سخن از نتیجه کار مأموران مخفی و مجازات متخلفان به میان نیامده است.

این احتمال نیز داده شده که «تَحَفُّظٌ مِنَ الْأَعْوَانِ» جمله معترضه ای باشد؛ یعنی از معاونان خود بر حذر باش. جمله بعد نیز ادامه بحث درباره کار گزاران باشد.

با توجه به آنچه گفتیم روشن

می شود که تفسیر اول از همه مناسب تر است، هر چند کمتر کسی به آن پرداخته است.

آن گاه امام بعد از دستوراتی که جنبه تبشیر و تشویق داشت از انذار و تحذیر سخن می گوید و می فرماید: «و هر گاه یکی از آنها (از کارگزاران تو) دست به سوی خیانت دراز کند و مأموران مخفی ات متفقاً نزد تو بر ضد او گزارش دهند به همین مقدار به عنوان گواه و شاهد قناعت کن و مجازاتِ بدنی را در حق او روا دار و به مقداری که در کار خود خیانت کرده کیفر ده سپس (از نظر روانی نیز او را مجازات کن و) وی را در مقام خواری بنشان و داغ خیانت را بر او نه و قلاده ننگ اتهام را به گردنش بیفکن (و او را چنان معرفی کن که عبرت دیگران گردد)»؛ (فَمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ بَسِيَطَ يَدُهُ إِلَىٰ خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَجْبَارٌ عُيُونِكَ، اِكْتَفَيْتَ بِحَدِّكَ شَاهِدًا فَبَسِيَطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ، وَ أَخَذَتْهُ (۱) بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَ وَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَ قَلَدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ).

امام علیه السلام در این حکم بر چند موضوع تأکید ورزیده است.

یکم. برای اثبات مجرم بودن تنها به اخبار یک نفر از مأموران مخفی قناعت نکند، بلکه باید تمام آنها بر خیانت یک فرد اجماع داشته باشند، از این رو در بعضی از نامه هایی که گذشت مشاهده می کنیم که امام می گوید: مأمور پنهانی من چنین گزارشی داده اگر چنین باشد چنان خواهد بود و اگر... معلوم می شود امام در مسائل مهم تنها به اخبار یک نفر قناعت نمی کرد (خواه مربوط به موضوعات باشد یا احکام و این همان چیزی است که در علم اصول

ص: ۱۵۰

۱- «أَخَذَتْ» در اصل از ریشه «أَخَذَ» به معنای گرفتن است؛ ولی بسیار می شود که به معنای مجازات کردن به کار رود، زیرا هنگام مجازات نخست مجرم را دستگیر و سپس مجازات می کنند. در قرآن مجید نیز کراراً این معنا به کار رفته است؛ مانند: «أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ» (مؤمنون، آیه ۷۶)

نیز بر آن تأکید کرده ایم).

دوم. بعد از اجماع آنها تردید به خود راه ندهد و بدون ملاحظه مقام و موقعیت افراد، کیفر لازم را برای آنها مقرر دارد.

سوم. این کیفر باید جنبه جسمی و روحی هر دو داشته باشد و به گونه ای باشد که درس عبرت برای همگان گردد، زیرا کیفرهای مجرمان به دو منظور انجام می شود: نخست بازداشتن مجرم از جرم در آینده و دیگر بازداشتن افرادی که احتمال آلودگی آنها می رود.

چهارم. باید مجازات به اندازه جرم باشد نه بیشتر و جمله «أَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ» اشاره به این معنا دارد.

درباره عیون و مأموران مخفی و اطلاعاتی در بخش ششم همین عهدنامه مطالب لازم بیان شد.

بخش هفدهم

شرح و تفسیر: طرق صحیح اخذ مالیات اسلامی

طرق صحیح اخذ مالیات اسلامی

امام علیه السلام بعد از بیان شرایط و وظایف فرماندهان لشکر و قضات و کارگزاران حکومت اسلامی از مسأله خراج و مالیات سخن می راند و دستورات مهمی به مالک اشتر در این باره می دهد، می فرماید: «مسأله خراج و مالیات را دقیقاً زیر نظر بگیر، به گونه ای که صلاح خراج دهندگان باشد، زیرا بهبودی و صلاح وضع خراج و بهبودی و صلاح حال خراج گزاران سبب بهبودی حال دیگران (و سایر قشرهای جامعه اسلامی) می شود و هرگز دیگران به صلاح نمی رسند مگر اینکه خراج گزاران به صلاح برسند»؛ (وَ تَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُضِلُّحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَ صَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَ لَأَ صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ).

خراج، مطابق آنچه در بسیاری از روایات مربوط به اراضی خراجیه (۱) آمده، مال الاجاره زمین های متعلق به عموم مسلمانان است که در جنگ ها نصیب آنان شده است. جمله های بعد که امام در آن توصیه به عمران و آبادی اراضی خراجیه می کند نیز شاهد بر این معناست؛ ولی از

ص: ۱۵۱

۱- رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۴، باب ۱۵ و ۱۸ از ابواب «احکام المزارعه»

یک نظر سایر مالیات های اسلامی را اعم از خمس و زکات و جزیه و مالیاتی که حکومت اسلامی طبق ضرورت بر درآمدها می بندد نیز شامل می شود (البته از باب ملاک و تنقیح مناط).

بدیهی است همه بخش های حکومت اسلامی اعم از دستگاه قضایی، ارتش و سپاه، کارمندان و کارگزاران و جز آن نیاز به منابع مالی دارند و اگر اختلالی در امور مالی حکومت رخ دهد آثار آن در همه بخش ها آشکار می شود، لذا امام علیه السلام به دنبال گفته بالا- در جمله ای کوتاه و پر معنا به این موضوع اشاره کرده می فرماید: «زیرا تمام مردم وابسته به خراج و خراج گزاران هستند»؛ (لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلِهِ). آن گاه امام دستور دیگری که جنبه اصولی و اساسی در امر خراج دارد به مالک می دهد و می فرماید: «باید توجه تو در عمران و آبادی زمین بیش از توجهت به جمع آوری خراج باشد»؛ (وَلْيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ).

این دستور در واقع به این اشاره دارد که باید به منابع اصلی درآمد بازگشت کرد و آنها را حفظ نمود تا درآمدها ثابت و برقرار بماند و هر قدر منابع تقویت شود درآمدها افزون خواهد شد.

لذا امام علیه السلام در ادامه این بحث به عنوان ذکر دلیل می فرماید: «چون خراج جز با آبادانی به دست نمی آید و آن کس که بخواهد خراج را بدون عمران و آبادانی طلب کند شهرها را ویران و بندگان خدا را هلاک نموده و پایه های حکومتش متزلزل خواهد شد به گونه ای که بیش از مدت کمی دوام نخواهد داشت»؛ (لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَ مَنْ

طَلَبَ الْخَرَاجِ بِغَيْرِ عِمَارِهِ أَخْرَبَ الْبِلَادَ، وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَ لَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا).

در واقع امام برای حکومتی که در بند عمران و آبادی نیست و تنها به فکر جمع آوری خراج است سه نتیجه شوم ذکر می فرماید: «نخست ویران شدن این زمین ها، زیرا عمران و آبادی جز با حمایت حکومت اسلامی میسر نمی شود. در طول تاریخ نیز دیده شده است در مناطقی که حکومت ها خراج سنگینی بر اراضی می بستند و به آبادی زمین نمی اندیشیدند، کشاورزان زمین ها را رها کرده و برای در امان ماندن از شر جمع آورندگان خراج به نقاط دیگر فرار می کردند.

دیگر اینکه مردم به هلاکت سوق داده می شوند، زیرا فقر دامان آنها را می گیرد و یکی از عوامل مهم هلاکت به معنای واقعی یا به معنای اجتماعی؛ یعنی از دست دادن روحیه ها همان فقر است.

سومین نتیجه نیز از همین جا حاصل می شود، زیرا فقر عمومی سبب عدم همکاری توده های مردم بلکه شورش آنها بر ضد حکومت می گردد آن هم حکومتی که دستش خالی است و در آمدی ندارد. چنین حکومتی چند صباحی بیشتر نمی تواند خود را نگه دارد.

آن گاه امام علیه السلام به نکته مهم دیگری می پردازد و آن گرفتاری های مختلفی است که ممکن است برای کشاورزان اراضی خراجیه پیدا شود و نتوانند مال الخراج معین را پردازند و باید مشمول تخفیف والی گردند. جالب اینکه امام روی عوامل مختلف انگشت می گذارد و آنها را یک یک برمی شمارد.

می فرماید: «بنابراین اگر رعایا از سنگینی خراج و یا آفت زدگی یا خشک شدن آب چشمه ها یا کمی باران و یا دگرگونی زمین بر اثر آب گرفتگی (و فساد بذرها) یا تشنگی شدید زراعت (و به دنبال آن کمبود محصول) به

تو شکایت کنند، خراج آنها را به مقداری که امید داری کار آنها را اصلاح کند و بهبود بخشد، تخفیف ده؛ (فَإِنْ شَكَوْا ثِقَلًا أَوْ عَلَهُ (۱)، أَوْ انْقَطَعَ شَرِبٍ أَوْ بَالَهُ (۲)، أَوْ إِحَالَه (۳) أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا (۴) غَرَقٌ، أَوْ أَجْحَفَ (۵) بِهَا عَطَشٌ خَفَّفَتْ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلَحَ بِهِ أَمْرُهُمْ).

در اینجا امام اسباب شکایت کشاورزان را در شش چیز خلاصه کرده است:

نخست. همه چیز زمین و زراعت رو به راه است ولی مال الاجاره و خراجی که بر آن بسته شده سنگین و غیر عادلانه است.

دوم. آفتی به زراعت برسد؛ از آفات زمینی و آسمانی و سبب کمبود یا نابودی محصول شود.

سوم. زراعت هایی که با آب نهرها و قنات ها سیراب می شود بر اثر عوامل مختلف، آب نهر و قنات قطع شود و محصولی به دست نیاید و یا به اندازه مورد انتظار نباشد.

چهارم. در زمین هایی که دیمی است و با آب باران سیراب می شود، بر اثر خشکسالی و کمبود نزولات آسمانی گرفتار کمبود محصول شود.

پنجم. بر اثر سیلاب ها و آب گرفتگی زمین های زراعی همه یا قسمتی از محصول از میان برود یا فاسد گردد.

ششم. آب به اندازه کافی به زراعت نرسد.

تفاوت عامل ششم و سوم روشن است؛ در عامل سوم سخن از قطع کامل آب بود؛ ولی در مورد ششم سخن از کمبود آب است.

به هر حال در تمام این صورت ها والی باید توان کشاورزان را در نظر بگیرد و خراج هر کدام را به اندازه ای که گرفتار ضرر و زیان شده اند تخفیف دهد و یا حتی اگر به هیچ وجه توان ندارند به کلی از خراج معاف کند.

در دنیای امروز نیز حکومت هایی که مدیر و مدبر هستند تمام این امور را در نظر می گیرند و مالیات ها

ص: ۱۵۴

۱- «عَلَهُ» در اصل به معنای بیماری است و در اینجا به معنای آفاتی است که به گیاهان و درختان می رسد

۲- «بَالَهُ» به معنای تر کننده از ریشه «بَلَّ» بر وزن «حَلَّ» به معنای مرطوب شدن گرفته شده و «بَالَهُ» در اینجا اشاره به باران و رطوبت های زمینی است که گیاهان را پرورش می دهد

۳- «إِحَالَه» در اصل به معنای تغییر یافتن است و در اینجا که اضافه به ارض (زمین) شده است اشاره به دگرگونی زمین بر اثر آب گرفتگی است که موجب گندیدن بذر گیاه و ثمر ندادن می شود

۴- «إِغْتَمَرَهَا» از ریشه «اغتمار» به معنای آب گرفتگی است

۵- «أَجْحَفَ» از ریشه «اجحاف» در اصل به معنای کردن پوست چیزی است. سپس به معنای به مشقت انداختن و بی اثر ساختن و خراب کردن آمده است

را به همان نسبت تخفیف می دهند. حتی گاهی چیزی به عنوان کمک به مالیات دهندگانی که گرفتار زیان شده اند می پردازند.

آن گاه امام علیه السلام به مالک اطمینان می دهد که تصور نکند تخفیف هایی که برای رعیت در این گونه موارد قائل می شود به زیان او تمام می گردد، بلکه این به تمام معنا سود آور و از جنبه های مادی و معنوی سرشار از فایده است. می فرماید:

«هرگز تخفیف هزینه هایی که به آنها می دهی بر تو گران نیاید، زیرا آن ذخیره ای خواهد بود که از طریق عمران کشورت به تو باز می گردانند و حکومت تو را زینت می بخشند و اضافه بر آن از تو به نیکی یاد می کنند و به سبب گسترش عدالت از سوی تو در میان آنها (و رضایت آنان از حکومت) از آنان خرسند خواهی شد»؛ (وَلَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمُؤَوَّنَةَ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارِهِ بِلَادِكَ، وَ تَزْيِينِ وَلَائِكَ، مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ، وَ تَبْجِيحِكَ (۱) بِاسْتِفَاضِهِ الْعَدْلِ فِيهِمْ).

امام علیه السلام در اینجا چهار نتیجه قابل توجه برای تخفیف خراج در موارد بحرانی بیان می فرماید.

نخست اینکه: این تخفیف ها از بین نمی رود، بلکه سبب عمران و آبادی زمین ها می شود و در آینده، بهتر و بیشتر از آن بهره مند خواهی شد.

دوم. سبب آبرومندی و زینت حکومت می گردد، زیرا مردم احساس می کنند والی علاقه مند به آنهاست و در مشکلات با آنان هم درد است.

سوم. هر جا می نشینند تعریف و تمجید می کنند و پایه های حکومت از این طریق محکم می شود.

چهارم. خود والی نیز از رفتار خود به جهت گسترش عدالت شاد و مسرور می شود و روحیه تازه ای برای ادامه حکومتش می یابد.

از این تعبیرات استفاده می شود که حکومت در این گونه حوادث سخت نه تنها باید خراج و

ص: ۱۵۵

۱- «تَبْجِيحٌ» به معنای مسرور شدن از ریشه «بَجَح» بر وزن «مدح» به معنای فرح و شادی گرفته شده است

مالیات را تخفیف دهد، بلکه در صورت لزوم باید به آنها کمک نیز بکند و یقین داشته باشد این کمک ها باز می گردد.

شاهد این سخن جمله ای است که در روایت تحف العقول اضافه بر آنچه گفته شده آمده (و مرحوم سید رضی به هنگام گزینش آن را حذف کرده است) و آن جمله این است: «وَإِنْ سَأَلُوا مَعُونَةَ عَلِيٍّ إِصْلَاحَ مَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ بِأَمْوَالِهِمْ فَافْكَهْمُ مَوْوَتَهُ؛ هر گاه آنها کمکی از تو خواستند برای اصلاح کردن چیزی که با اموال خود قادر بر آن نیستند به آنها کمک کن.» (۱) سپس امام علیه السلام در تأکید این معنا می فرماید: «این در حالی است که می توانی با تقویت آنها از طریق ذخیره ای که نزدشان نهاده ای آنان را آسوده خاطر سازی و به جهت عدالت و مهربانی که آنها را به آن عادت داده ای نسبت به آنان مطمئن باشی»؛ (مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ (۲) لَهُمْ، وَالثَّقَّةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ)

اشاره به اینکه حمایت از رعایا مخصوصاً در سختی ها و مشکلاتِ طاقت فرسا از یک سو سبب راحتی و آسایش خاطر آنها می شود و از سوی دیگر سبب اعتماد تو بر آنها که آن نیز خود مایه آرامش خاطر توست.

از مجموع این سخنان استفاده می شود که حکومت زمانی سامان می یابد که تکیه گاهش توده های مردم آن کشور باشد در غیر این صورت همیشه تنش ها و ناآرامی و شورش در گوشه ای از کشور حکم فرما خواهد بود؛ شورش هایی که سرکوب کردن آن نفرت بیشتری برای حکومت به بار می آورد و اگر مانند بعضی از حکومت های زمان ما تکیه گاه حکومت های بیگانه باشد، مصیبت آن افزون خواهد شد، زیرا بیگانگان هرگز بدون

ص: ۱۵۶

۱- تحف العقول، ص ۹۲

۲- «إجمام» به معنای صراحت بخشیدن از ریشه «جموم» که به معنای اجتماع کردن است گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام استراحت خاطری جمع دارد این واژه به آن اطلاق شده است

منافع مهمی، از حکومت دیگری حمایت نخواهند کرد و نتیجه آن مستعمره شدن کشور اسلامی به وسیله بیگانگان از اسلام خواهد بود.

سپس امام علیه السلام به نتیجه این گونه ارفاق ها در حق رعیت پرداخته می فرماید:

«بسیار می شود در آینده برای تو گرفتاری هایی پیش می آید که اگر در دفع آنها بر این رعایا تکیه کنی با طیب خاطر آن را پذیرا می شونی (و در حل مشکل به تو یاری می دهند)؛ (فَرُبَّمَا حَدَّثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ اخْتِمَلُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ). بدیهی است محبت، ایجاد محبت می کند و کمک به افراد وجدان آنها را بیدار می سازد و خود را مدیون محبت کننده می بینند، بنابراین هرگاه مشکلی برای محبت کننده پیش آید آنها با رضایت خاطر به کمک می شتابند و این بهترین سرمایه زمامداران برای اداره کشور و بقای حکومت است.

آن گاه امام در جمله ای کوتاه و پر معنا می فرماید: «زیرا عمران و آبادی، هر چه بر آن نهی تحمل می کند؛ (فَإِنَّ الْعُمَرَانَ مُخْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ).

اشاره به اینکه اساس کار و آنچه حرف اول را می زند عمران و آبادی است؛ اگر زمین های کشاورزی و سایر منابع درآمد مردم یک کشور آباد گردد و بنیه اقتصادی همه قوی شود هر مشکلی پیش آید قابل حل است.

آن گاه امام در پایان این سخن به نکته دیگری که عامل اصلی ویرانی کشورهاست اشاره کرده می فرماید: «ویرانی زمین تنها به علت فقر صاحبان آن حاصل می شود و فقر آنها تنها به سبب توجه زمامداران به جمع مال و زراندوزی و بدگمانی به بقای حکومتشان و کم عبرت گرفتن (از سرنوشت زمامداران پیشین) خواهد بود؛ (وَ إِنَّمَا يُؤْتِي خَرَابُ الْأَرْضِ

مِنْ إِعْوَازِ (۱) أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا يُعْوِزُ أَهْلَهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاهِ عَلَى الْجَمْعِ، وَ سُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ).

مسائل اجتماعی و حوادثی که در کشورها می گذرد همواره علت و معلول یکدیگرند؛ هنگامی که زمامداران بر اثر بی کفایتی یا ظلم بر مردم از آینده خود ناامید شوند و از تجارب پیشینیان در زمینه زمامداری صحیح بهره نگیرند دستپاچه می شوند و به جمع مال می پردازند؛ گاه آن را در نقاط دور و نزدیک پنهان می سازند و گاه به بستگان خود منتقل می کنند و گاه به کشورهای خارج اگر محل مورد اطمینانی داشته باشند انتقال می دهند و همین امر باعث ویرانی زمین ها و منابع اقتصادی و فقر عمومی می شود و ارکان حکومت را متزلزل می سازد. تجربه نشان داده است که این گونه افراد کمتر می توانند از اموالی که گرد آورده اند بهره بگیرند. نمونه های آن را حتی در عصر خود درباره شاهان گذشته دیده و شنیده ایم.

این نکته نیز شایان توجه است که بسیاری از برنامه های عمرانی زمان می طلبد و هرگاه زمامداران امید به بقای خود نداشته باشند زیر بار چنین برنامه هایی نمی روند و طبعاً برنامه های عمرانی تعطیل می شود و فقر دامان توده های مردم را می گیرد.

نیز اگر زمامداران دفتر تاریخ را در برابر خود بکشایند و هر روز صفحه ای از آن را بنگرند به زودی به اشتباهات خویش پی می برند؛ ولی غرور یا غفلت مانع از این کار می شود.

شگفت اینکه بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال داده اند جمله (وَ سُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ) به این معناست که آنها مرگ را فرموش می کنند و گمان می کنند سالیان دراز زنده اند در حالی که این عبارت هرگز تاب چنین تفسیری را ندارد، زیرا سوء ظن را در واقع به معنای حسن

ص: ۱۵۸

بخش هجدهم

شرح و تفسیر: منشیان و کارگزاران

منشیان و کارگزاران

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه درباره منشیان مخصوص و حافظان قراردادها و نامه های سرّی و محرمانه دستورات مهمی صادر می کند. می فرماید:

«سپس در وضع دبیران و منشیان دقت کن و کارهایت را به بهترین آنها بسپار»؛ (ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ قَوْلَ عَلِيٍّ أُمُورِكَ خَيْرُهُمْ).

تعبیر به «خیرهم» تعبیر جامعی است که تمام اوصاف برجسته را که لازمه چنین مقام حساسی است شامل می شود.

آن گاه امام در ادامه این سخن به شرایط کسانی می پردازد که نامه های سرّی و محرمانه و قراردادهای حساس را در اختیار دارند. می فرماید: «نامه های سرّی خود را که در بر دارنده نقشه ها و اسرار مخفی است، در اختیار کسی قرار ده که بیش از همه دارای فضایل اخلاقی باشد»؛ (وَ اخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَايِدَكَ (۱) وَ اسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لَوْجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ).

آن گاه امام این فضایل مهم اخلاقی را که باید دبیران مخصوص، واجد آن باشند در پنج چیز خلاصه می کند.

نخست می فرماید: «از کسانی باشد که مقام و موقعیت، او را مست و مغرور نسازد تا جرأت کند در حضور بزرگان و سران مردم با تو مخالفت و گستاخی ورزد»؛ (مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ (۲) الْكِرَامَةُ، فَيَجْتَرِئُ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلَأ).

بسیار شده که افراد کم ظرفیت هنگامی که مقام والا و ویژه ای پیدا می کنند چنان مغرور می شوند که حتی به کسی که این مقام را به آنها سپرده گستاخی می کنند گویا زمام اختیار او را نیز به دست خود می دانند و کراراً دیده شده است که همین مسئله قاتل جان آنها شده و مقام بالاتر نه فقط او را برکنار ساخته، بلکه به مجازات سختی گرفتار نموده است.

ص: ۱۵۹

۱- «مکاید» جمع مکیده به معنای حيله و چاره های پنهانی برای حل مشکلات است

۲- «تُبْطِرُهُ» از ریشه «بَطَرَ» بر وزن «بشر» به معنای طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت یا رسیدن به مقام و قدرت گرفته شده است

در دومین وصف می فرماید: «کسی که در رساندن نامه های کارگزاران به تو و گرفتن پاسخ های صحیح آن، از تو، غافل نشود. خواه از اموری باشد که برای تو دریافت می دارد یا از سوی تو می بخشد»؛ (وَلَمَّا تَقَصَّرُ بِهِ الْغَفْلَةَ عَنْ إِيْرَادِ مُكَاتِبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ، وَإِضْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ، فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَيُعْطَى مِنْكَ).

اشاره به اینکه این دبیران و منشیان واسطه در میان زمامدار و کارگزاران او هستند؛ دستورات مهم و فرمان های لازم را باید برسانند و تقاضاهای کارگزاران را نیز منتقل نمایند. لحظه ای غفلت ممکن است سبب نابسامانی های زیادی گردد. به همین دلیل باید این افراد کاملاً هوشیار و بیدار باشند نه غافل و بی خبر.

در سومین وصف می افزاید: «کسی باشد که هرگاه قراردادی برای تو ببندد سست نبندد»؛ (وَلَا يُضْعِفُ عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ).

زیرا قراردادها در صورتی ارزش دارد که محکم و غیر قابل تردید و خالی از هرگونه ضعف، سستی و ابهام باشد مبادا طرف قرارداد از نقاط ضعف استفاده کند و هر زمان موافق میل خود نبیند به فسخ قرارداد اقدام کند.

آنچه در این وصف آمد مربوط به عقد قراردادهاست. در وصف چهارم درباره فسخ قراردادها سخن می گوید و می فرماید: «و هرگاه قراردادی بر ضد تو بسته شده از یافتن راه حل آن عاجز نماند»؛ (وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ).

نه اینکه ظلم و ستم کند و پایبند به قرارداد نباشد، بلکه پیش بینی های لازم را در قرارداد اعمال کند که به هنگام بروز پاره ای از مشکلات بتواند راه چاره را بیابد.

در پنجمین و آخرین وصف می فرماید: «کسی که از ارزش و قدر خویش در امور مختلف بی خبر نباشد، زیرا آن کس که به قدر

و منزلت خویش جاهل است نسبت به قدر و منزلت دیگران جاهل تر خواهد بود؛ (وَ لَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ).

اشاره به اینکه دبیران و منشیان مخصوص باید هم موقعیت خود را به خوبی بفهمند و هم موقعیت مخاطبان را تا بتوانند با هر کس موافق موقعیتش مکاتبه کنند و نیز توان خویش را در کارها بدانند تا بتوانند توان دیگران را هم درک کنند و با حکم و درایت با مردم رفتار نمایند.

از آنچه در بالا درباره صفات دبیران ذکر شد به خوبی استفاده می شود که امام علیه السلام بر خلاف آنچه در دنیای امروز و دیروز معمول بوده است همه جا بر ضوابط و ارزش ها و شایستگی ها تکیه می کند، نه بر مسائل عاطفی و روابط و دوستی ها. بسیار دیده ایم افرادی که به قدرت می رسند دوستان و بستگان و خویشاوندان خود را در گرد خود مهره چینی می کنند بی آنکه ارزش و قدرت آنها را برای کارهای بزرگ حساب کرده باشند و به عکس افراد لایق و باارزش و قدرتمند را که با آنها رابطه عاطفی خاصی ندارند کنار می زنند.

آن گاه امام بعد از ذکر صفات لازم برای انتخاب دبیران و منشیان مخصوص به طرز تشخیص این صفات و تحقق آنها در افراد می پردازد و راه شناسایی افراد را با این صفات به مالک نشان می دهد.

می فرماید: «سپس در انتخاب این منشیان هرگز به فراست و هوشیاری خود، و اعتماد شخصی و حسن ظن خویش قناعت مکن، زیرا افراد (فرصت طلب) برای جلب توجه زمامداران به ظاهر سازی و خوش خدمتی می پردازند در حالی که در ماورای این ظاهر جالب هیچ گونه خیرخواهی

و امانت داری وجود ندارد»؛ (ثُمَّ لَمَّا يَكُنِ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ (۱) وَ اسْتِنَامَتِكَ (۲) وَ حُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ، فَإِنَّ الرَّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاهِ بِتَصْنُعِهِمْ (۳) وَ حُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَ الْأَمَانَةِ شَيْءٌ).

این یک واقعیت مهم است، کسانی که در پی احراز مقامات بالا هستند سعی می کنند خود را در نظر زمامداران افرادی امین، پرکار، هوشیار و فعال نشان بدهند تا از این طریق توجه آنها را به خود جلب کنند و چون بر مرکب مراد سوار شدند دست به سوء استفاده و خیانت بزنند. به همین دلیل نباید به ظاهر سخنان و اعمالی را که در آغاز کار انجام می دهند دلخوش کرد. همچنین حسن ظن و اعتماد شخصی و اعتقاد به هشیاری خویشان را در این گونه موارد باید کنار گذاشت و برای حسن انتخاب کارگزاران و معاونان و منشیان و مانند آنها به سراغ معیارهای دیگری رفت؛ معیارهایی که کاملاً قابل اعتماد و کمتر خطاپذیر است؛ همان معیارهایی که امام در جمله های بعد به آن اشاره فرموده است.

می فرماید: «آنها را از طریق مقاماتی که برای حاکمان صالح پیش از تو داشته اند بیازمای»؛ (وَ لَكِنْ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ).

این مسأله معیار بسیار اطمینان بخشی است، هرگاه دیدی فلان شخص سال ها با حکومت های صالح همکاری داشته و مورد قبول آنها بوده می توان فهمید که او شخص لایق و درستکاری است؛ ولی اگر در پرونده زندگی او همکاری با ناصالحان و قبول پست هایی از سوی زمامداران سوء وجود داشته باشد باید از او صرف نظر کرد. امام علیه السلام در بخش های پیشین همین عهدنامه درباره وزیران به همین نکته اشاره کرد و فرمود: «إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا؛ بدترین

ص: ۱۶۲

۱- «فِرَاسَةٌ» به معنای درک درون افراد با ظن صائب است. به بیان دیگر هوشیاری و مهارت در شناخت باطن و ظاهر امور. این واژه در اصل به معنای صید کردن است و به همین مناسبت در مسائل مربوط به هوشیاری نیز به کار رفته است

۲- «اسْتِنَامَةٌ» به معنای آرامش و اعتماد و اطمینان است. از ریشه «نوم» به معنای خواب گرفته شده، زیرا انسان در حالت خواب به آرامش دست می یابد

۳- «تَصَيُّغٌ» به معنای ظاهرسازی و تلاش برای خوب نشان دادن شخص یا چیزی است. از ریشه «صنع» و «صنعت» گرفته شده و هنگامی که به باب تفاعل می رود به معنای تکلف برای ساختن چیزی است

وزرای تو کسانی هستند که وزیر زمامداران شرور قبل از تو بوده اند».

کوتاه سخن اینکه اشخاص را از سوابق آنها باید شناخت و به ظواهر فعلی آنها که گاه برای فریفتن زمامداران و جلب توجه آنهاست قناعت نکرد.

سپس به معیار دومی برای این انتخاب اشاره کرده می فرماید: «و بر کسانی اعتماد کن که در میان مردم بهترین آثار نیک را گذارده اند و در امانت داری معروف ترند»؛ (فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَأَنَّ فِي الْعَامَّةِ أَثْرًا، وَ أَعْرِفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا).

به یقین قضاوت توده های مردم درباره اشخاص یکی از بهترین طرق شناسایی آنهاست.

در فرمایش های امام، اوایل همین عهدنامه این جمله را داشتیم: «إِنَّمَا يُشْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرَى اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ؛ برای تشخیص افراد صالح از آنچه خداوند بر زبان بندگانش (و توده های مردم) جاری می سازد می توان بهره گرفت».

سپس امام در پایان این سخن می فرماید: «اگر چنین کنی این دلیل بر خیرخواهی و اطاعت تو از پروردگار است، همچنین اطاعت از کسی که ولایت را از طرف او پذیرفته ای (یعنی امام و پیشوای تو)»؛ (فَبِإِنَّ ذَلِكَّ دَلِيلٌ عَلَى نَصَةِ يَحْتِكُ لِلَّهِ وَ لِمَنْ وُئِيَتْ أَمْرُهُ).

این احتمال نیز در جمله «لِمَنْ وُئِيَتْ أَمْرُهُ» هست که منظور از آن مردم باشند؛ یعنی دقت در انتخاب منشیان مخصوص، نشانه خیرخواهی در پیشگاه خدا و خیرخواهی در مورد مردمی است که بخشی از حکومت بر آنها را برعهده گرفته ای. یعنی اگر در انتخاب منشیان مخصوص دقت های لازم را از طرفی که برای تو شرح دادم به کار گیری و آنها را بر اساس حسن ظن و هوشیاری شخصی خود انتخاب نکنی این دلیل بر آن است که حق این امانت الهی (زمامداری) و خیرخواهی

رعایا را انجام داده ای.

سپس امام علیه السلام در پایان این فقره از عهدنامه به دو موضوع مهم دیگر درباره منشیان مخصوص و دبیران اشاره می کند که نخستین آنها درباره لزوم تقسیم کار در میان آنهاست. می فرماید: «برای هر بخشی از کارهایت رئیس و سرپرستی از میان آنها انتخاب کن؛ کسی که کار مهم او را مغلوب و درمانده نسازد و کثرت کارها پریشانش نکند»؛ (وَ اجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرِ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ، لَا يَقْهَرُهُ كِبِيرُهَا وَلَا يَتَشَتُّ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا).

اشاره به اینکه تقسیم کار باید به صورتی انجام گیرد که مسئولیت هر یک از آنان روشن شود؛ مثلاً بخشی از نامه ها مربوط به پیمان های صلح، قراردادهای اعم از قراردادهای مربوط به خارج و قراردادهای داخلی درباره زمین های کشاورزی و مانند آن است که باید مسئول معینی داشته باشد. بخش دیگری نامه های محرمانه است که احتیاج به مدیریت خاصی دارد و بخشی مربوط به نامه های فرمانداران و استانداران و امثال آنها و قسمتی مربوط به تظلم های مردم مظلوم و ستم دیده است. هر یک از اینها باید مسئول خاصی داشته باشد؛ مسئولانی که دارای این دو صفت باشند؛ نه از کارهای بزرگ بهراسند و نه کثرت کار آنها را پریشان و درمانده کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این دستور را تنها ناظر به دبیران و منشیان مخصوص ندانسته اند، بلکه به تمام کارهای مملکتی اشاره می دانند. مفهوم آن این است که بخشی از کارها باید به دست وزیری سپرده شود و وزارت خانه او ناظر به امور معینی باشد بی آنکه تداخلی در کارها رخ دهد و یا کاری بدون سرپرست و مسئول باقی بماند. (۱) ولی دستور بعد که مربوط به کتاب است با توجه به اینکه پیش

ص: ۱۶۴

از این نیز در این فراز از عهدنامه سخن از کتّیاب در میان بوده قرینه می شود که این جمله نیز ناظر به کاتبان باشد، هر چند ملائک آن دیگران را شامل شود.

بعضی معتقدند تقسیم کار حکومت به این صورت که امیرمؤمنان علی علیه السلام در این عهدنامه به آن اشاره کرده از اموری است که در قرن های اخیر پیدا شده و در گذشته به این صورت وجود نداشت؛ ولی همان گونه که ملاحظه می کنید امام آنچه را در این زمینه لازم بوده با ظرافت خاصی بیان فرموده است.

در دومین دستور به این نکته اشاره می فرماید که تعیین مسئول برای هر کار، سلب مسئولیت از تو نمی کند؛ تو نیز با آنها مسئولیت مشترک داری. می فرماید:

«و (باید بدانی) هر عیبی در منشیان مخصوص تو یافت شود که تو از آن بی خبر بمانی مسئول خواهی بود»؛ (وَ مَهْمَا كَانَ فِي كُتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَائِبَتْ (۱) عَنْهُ الْأَرْمَتَهُ).

این همان چیزی است که از آن به مسئولیت مشترک تعبیر می شود و اشاره به آن است که تعیین مسئول برای هر کار سلب مسئولیت از مقامی بالاتر نمی کند، چرا که او باید در عین تقسیم کار و مدیریت ها، بر وضع مدیران خود نظارت مستمر داشته باشد همان گونه که در دنیای امروز نیز چنین است که اگر مدیری در فلان وزارتخانه دست به کار خلافی زد وزیر را احضار می کنند و از او بازخواست می نمایند و به این ترتیب درباره کارهای مهم نظارت مضاعف صورت می گیرد و سبب استحکام برنامه های اجرایی حکومت خواهد شد.

بخش نوزدهم

شرح و تفسیر: تجارت و صنعت را این گونه سامان ده

تجارت و صنعت را این گونه سامان ده

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه خود به گروه ششم از

ص: ۱۶۵

۱- «تَغَائِبَتْ» از ریشه «تَغَابَى» همان گونه که پیش از این هم اشاره شد به معنای تغافل از ریشه «غَبَاوَه» به معنای جهل و بی خبری گرفته شده است گویا کسی که خود را به فراموشی و تغافل می زند درباره آن امر جاهل و بی خبر است

گروه های اجتماعی پرداخته و در این زمینه سفارش های مهمی به مالک اشتر دارد.

نخست می فرماید: «سپس درباره تجار و صاحبان صنایع نخست به خودت توصیه کن (که مراقب حفظ و تقویت آنان باشی) و نیز دیگران را به خیر و نیکی با آنان سفارش نما»؛ (تَمَّ اسْتَوْصِ [\(۱\)](#) بِالْتَّجَارِ وَ ذَوَى الصَّنَاعَاتِ، وَ أَوْصِ بِهِمْ خَيْرًا).

براین پایه زمامدار، نخست باید خودش نسبت به این گروه اجتماعی فعال، حساس باشد و سپس اهمّیت آنها را به دیگران گوشزد نماید.

این احتمال نیز در جمله «استوص» هست که هر گاه دیگران نسبت به این گروه سفارش های مثبتی کنند، سفارش آنان را بپذیر و جامه عمل به آن بپوشان.

آن گاه امام به گروه های مختلف تجار و صاحبان صنایع اشاره کرده می فرماید:

«(در این توصیه) بین بازرگانانی که در مراکز تجاری اقامت دارند و یا آنها که سیار و در گردش اند و نیز صنعتگران و کارگرانی که با نیروی جسمانی خود به کار می پردازند، تفاوت مگذار»؛ (الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَ الْمُضْطَرِبِ [\(۲\)](#) بِمِآلِهِ وَ الْمُتَرَفِّقِ [\(۳\)](#) بِيَدْنِهِ).

روشن است که تجار دو گروه اند؛ گروهی مرکز ثابت دارند و عده ای دائماً اموال تجارتي را از نقطه ای به نقطه دیگر و از آن نقطه به نقطه ثالثی می برند و مواد مورد نیاز مردم را به آنها می رسانند. سرمایه اصلی صنعتگران نیروی بدنی آنهاست که با آن برای رفع نیازهای مردم تلاش و کوشش می کنند.

سپس امام علیه السلام به فلسفه تجارت و آثار مثبت آن-در برابر کسانی که تجار را سربار جامعه می دانند-پرداخته می فرماید: «زیرا آنها منابع اصلی منفعت (مردم) و اسباب آسایش (جامعه) هستند و مال التجاره های مفید را از سرزمین های بعید و دور دست، از صحرا و دریا و سرزمین های هموار و ناهموار محل

ص: ۱۶۶

۱- «استوص» از ریشه «وصیت» به معنای پذیرش وصیت آمده است و به تعبیر دیگر خویشتن را سفارش به چیزی کردن در مقابل «أوص» که به معنای سفارش به دیگران است

۲- «المضطرب» در اینجا به معنای تاجر سیار است که از نقطه ای به نقطه دیگر برای فروش اموال خود مسافرت می کند. از ریشه «ضرب فی الارض» که یکی از معانی آن سیر کردن در زمین است گرفته شده

۳- «المترفق ببدنه» در اینجا به معنای کارگر و کسانی است که با نیروی جسمانی خود به تولید مشغولند. از ریشه «رفق» بر وزن «وقف» به معنای مدارا و همراهی کردن گرفته شده است

حکومت تو و از مناطقی که عموم مردم با آن سر و کاری ندارند و (حتی) جرأت رفتن به آن را نیز در خود نمی بینند، گردآوری می کنند؛ (فَائِنَهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَ أَسْيَابُ الْمَرَاقِقِ (۱)، وَ جُلَابُهَا (۲) مِنَ الْمَبَاعِدِ (۳) وَ الْمَطَارِحِ (۴)، فِي بَرَكَ وَ بَحْرِكَ، وَ سَهْلِكَ وَ جَبَلِكَ، وَ حَيْثُ لَا يَلْتَمِسُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَ لَا يَجْتَرُّونَ عَلَيْهَا).

امام علیه السلام سپس با دو جمله اهمیت موقعیت بازرگانان با ایمان را بیان کرده می فرماید: «زیرا آنها (بازرگانان، پیشه وران و صنعتگران) مردم سالمی هستند که بیمی از ضرر آنها نمی رود و صلح دوستانی که خوف خیانت و نیرنگ آنها نیست؛ (فَائِنَهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتَهُ (۵)، وَ صُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتَهُ (۶)).

بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، تجار سربار جامعه اقتصادی و واسطه ناسالم نیستند (مشروط به اینکه به وظایف صنفی خود درست عمل کنند) و فلسفه آن را چنان که گفتیم امیر مؤمنان علی علیه السلام در عبارات بالا شرح داده است.

می دانیم هر منطقه ای در روی زمین، تولیدهای کشاورزی و صنعتی خاص خود را دارد و اگر این تولیدات به مناطق دیگر منتقل نشود هم آنها گرفتار خسارت فوق العاده می شوند و هم مناطق دیگر محروم می مانند و اگر نقل و انتقال تجاری صورت نگیرد یک منطقه ممکن است نسبت به چیزی گرفتار قحطی و منطقه دیگر دچار فزونی بی حد و حساب شود. بازرگانان نقش تعدیل اقتصادی را در کشورهای جهان و در شهرهای مختلف یک کشور دارند و آنها که برای این کار به نقاط دور و نزدیک می روند گاه حتی جان خود را نیز به خطر می افکنند.

درست است که آنها دنبال منافع خویش اند؛ ولی در کنار تأمین منافع شخصی یک منفعت بزرگ اجتماعی برای مردم یک کشور یا کشورهای

ص: ۱۶۷

۱- «المراقق» به معنای وسایل آسایش است

۲- «جلاب» جمع جالب به معنای وارد کننده و گردآوری نماینده است

۳- «المباعد» جمع «مبعد» به معنای نقطه دور دست است

۴- «المطارح» جمع «مطرح» به معنای نقطه دور دست است

۵- «بائقه» به معنای ستم کردن و ایجاد حادثه و وحشتناک است از ریشه «بوؤق» بر وزن «حقوق» به معنای فاسد شدن و هلاک گشتن است

۶- «غائله» به معنای شر از ریشه «غول» بر وزن «قول» است که در اصل به معنای فساد است که به طور پنهانی در چیزی نفوذ می کند، لذا به قتل های مخفی و ترور «غیله» گفته می شود

مختلف جهان دارند. آنها به مجرد اینکه احساس کنند فلان جنس در فلان منطقه نسبت به منطقه دیگر ارزان تر است به سوی آن منطقه هجوم می آورند و اجناس اضافی آن منطقه را به منطقه ای که آن جنس کمیاب است می برند تا سودی عایدشان شود؛ ولی این سود انگیزه ای برای بهره مندی هر دو نقطه می گردد.

آن گاه امام علیه السلام دستور دیگری به مالک درباره بازرگانان و صنعت گران داده می فرماید: «کارهای آنها را پیگیری کن و سامان ده چه آنها که در حضور تو (و مرکز فرمانداریت) زندگی می کنند و چه آنها که در گوشه و کنار کشورت هستند»؛ (وَ تَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَ فِي حَوَاشِي بِلَادِكَ).

درست است که حکومت نباید امر تجارت و صنعت را به دست گیرد، بلکه بهترین راه آن است که آن را به بخش خصوصی واگذار کند؛ ولی با این حال نباید جهات حمایتی و هدایتی را از آنها دریغ دارد، زیرا غالباً بدون حمایت و هدایت حکومت به مشکلات زیادی برخورد می کنند که دامنه آن عموم مردم را دربر می گیرد. به همین دلیل اقتصاددان های آگاه در دنیای امروز به همین امر توصیه می کنند که دولت بی آنکه خود تاجر و صنعتگر باشد باید از آنها حمایت کند و در موارد لازم نظارت و هدایت آنها را نیز به عهده بگیرد و این کار نقش مهمی در موفقیت تجارت و صنعت خواهد داشت.

ولی گاه می شود که تجار از مسیر سالم خود منحرف شده برای دست یابی به سود بیشتر بازار سیاه ایجاد می کنند یا به سراغ احتکار می روند یا با ایجاد واسطه های غیر ضروری عملاً نرخ کالاها را بالا می برند یا برای اهداف سیاسی، کشوری را در محاصره

اقتصادی و به صورت ابزاری برای دست سیاست مداران قرار می دهند و گاه بالعکس سیاست مداران به صورت ابزاری در دست آنها عمل می کنند. آن گونه که در دنیای امروز بسیار دیده می شود.

به همین دلیل امیر مؤمنان علیه السلام در ذیل این جملات به آنها هشدار داده و خطاب به مالک می فرماید: «بدان با تمام آنچه گفتم در میان آنها جمع کثیری هستند به شدت تنگ نظر و بخیل زشت کار و احتکار کننده مواد مورد نیاز مردم و اجحاف کننده در تعیین قیمت ها و اینها موجب زیان برای توده مردم و عیب و ننگ بر زمامدارانند»؛ (وَ اعْلَمَ - مَعَ ذَلِكَ - أَنْ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضِيقًا (۱) فَاحْشَاءُ، وَ شُحًا (۲) قَبِيحًا، وَ احْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ، وَ تَحَكُّمًا فِي الْبِيعَاتِ (۳)، وَ ذَلِكَ بَابٌ مَضْرُوبٌ لِلْعَامَّةِ وَ عَيْبٌ عَلَى الْوَلَاهِ)

امام در این تعابیر کوتاه و پرمعنا چهار نقطه ضعف مهم را که ممکن است دامنگیر تجار و صنعتگران شود بر می شمارد:

یکم: تنگ نظری فاحش، اشاره به آنها که انحصار طلبند و تنها به منافع خود می اندیشند و حاضر نیستند دیگری در تجارت و صنعت پرورش پیدا کند.

دوم: بخل قبیح، اشاره به کسانی که حاضر نیستند چیزی از درآمد خود را در کارهای خیر و به نفع محرومان جامعه مصرف کنند.

سوم: احتکار که سبب می شود اجناس را هنگام فراوانی ارزان بخرند و برای روز کمیابی انبار کنند تا بسیار گران بفروشند.

چهارم: تحکم بر قیمت گذاری ها بدون توجه به منافع مردم و قدرت خرید آنها، به این ترتیب که از طرق مختلف برای ایجاد بازار سیاه و بالا بردن نرخ ها به صورت کاذب تلاش کنند و گاه دست به دست یکدگر بدهند تا قیمت ها را به طور مصنوعی بالا نگه دارند.

این چهار عیب بزرگ است

ص: ۱۶۹

۱- «ضیق» در اینجا به معنای سخت گیری در معامله است

۲- «شح» همان گونه که راغب در کتاب مفردات آورده به معنای بخل توأم با حرص است که به صورت عادت در آمده

۳- «البیعات» جمع «بیاعه» بر وزن «زیاره» به معنای متاع است و منظور از «تحکم در بیعات» تعیین نرخ ظالمانه برای متاع هاست

که در دنیای دیروز به صورت کم رنگ و در دنیای امروز به صورت پررنگ در امر تجارت و صنعت خودنمایی می کند.

در ضمن امام علیه السلام تأکید می کند که اگر این گونه مسائل در امور اقتصادی راه یابد دو مشکل بزرگ پیدا می شود:

۱. اینکه توده های مردم در تنگنای اقتصادی قرار می گیرند و سبب نارضایتی آنها از حکومت می شود همان چیزی که ممکن است به شورش های خطرناک بینجامد.

۲. اینکه لکه ننگی بر دامن حکومت می نشیند و دلیل بر بی کفایتی و عدم مدیریت او خواهد بود، زیرا حل مشکلات اقتصادی از مهم ترین یا مهم ترین وظیفه حکومت است. اگر در این قسمت وا بماند کارهای دیگر او مردم را راضی نخواهد ساخت.

امام علیه السلام در ادامه این سخن چند دستور درباره مسائل اقتصادی می دهد و از احتکار شروع می کند می فرماید: «از احتکار (به شدت) جلوگیری کن، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن منع فرمود؛ (فَمَنْعَ مِنَ الْاِحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ- مَنَعَ مِنْهُ) .

احتکار به معنای گردآوری احتیاجات مردم و ذخیره کردن و به انتظار گرانی نشستن و منافع کلان بردن است و در اصل از ریشه حَكْر (بر وزن مکر) به معنای ظلم و ستم و بدرفتاری گرفته شده و از آنجایی که احتکار طعام از روشن ترین مصداق های ظلم و بدرفتاری است این واژه بر آن اطلاق شده است.

در فقه اسلام بحث مشروعی درباره احتکار آمده و همه فقهای اسلام آن را حرام شمرده اند و روایات بسیاری در این زمینه وارد شده از جمله در حدیثی که در کتب اهل سنت و امامیه وارد شده از رسول خدا صلی الله علیه

و آله می خوانیم: «الْمُحْتَكِرُ مَلْعُونٌ؛ محتکر رانده در گاه خداست». (۱)

در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین در غررالحکم آمده است: «الْمُحْتَكِرُ الْبَخِيلُ جَامِعٌ لِمَنْ لَمَّا يَشْكُرُهُ وَقَادِمٌ عَلَيَّ مَنْ لَأَ يَعِذْرُهُ؛ محتکر بخیل ثروتی جمع می کند برای وارثانی که هرگز از او راضی نخواهند شد و بر خدایی (در محشر) وارد می شود که او را معذور نخواهد داشت». (۲)

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَقُومُ الْمُحْتَكِرُ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَا كَافِرٌ تَبَوَّأَ مَقْعِدَكَ مِنَ النَّارِ؛ شخص محتکر در روز قیامت در حالی محشور می شود که در پیشانی او نوشته شده است: ای کافر جایگاه خودت را در آتش دوزخ انتخاب کن». (۳)

در اینکه احتکار مخصوص مواد غذایی است یا همه احتیاجات مردم را شامل می شود، حکومت اسلامی با محتکر چگونه برخورد کند و اموال احتکار شده را با چه شرایطی در اختیار توده های مردم نیازمند گذارد گفت و گوهای زیادی در فقه شده است که اینجا محل شرح آن نیست. همین قدر باید دانست که احتکار از بدترین مفاسد اقتصادی است که اسلام از آن به شدت نهی کرده و همان گونه که در ادامه همین عهدنامه می آید برای محتکران مجازات قائل شده است.

دومین دستوری را که امام به مالک اشتر در زمینه مسائل اقتصادی می دهد این است که می فرماید: «باید معاملات با شرایط آسان صورت گیرد: با موازین عدل و نرخ هایی که نه به فروشنده زیان رساند و نه به خریدار»؛ (وَلْيَكُنِ الْاَبْيَعُ بَيْعًا سَهْلًا) (۴): بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَ اَسْعَارٍ (۵) لَّا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ (۶).

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پر معنا نخست دستور کلی می دهد که معاملات با شرایط آسان باید انجام

ص: ۱۷۱

۱- بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۲

۲- غررالحکم، ح ۸۲۰۵

۳- کنز العمال، ح ۴۳۹۵۸

۴- «سَمَحٌ» به معنای آسان گرفتن و سخاوت نمودن است

۵- «أَسْعَارٌ» جمع «سعر» بر وزن «شعر» به معنای نرخ اجناس است

۶- «الْمُبْتَاعُ» به معنای مشتری و خریدار است

گیرد، آن گاه آن را به شکل مشروح تر در دو جمله بیان می فرماید: نخست اینکه میزان های سنجش باید عادلانه باشد؛ کم فروشی و تقلب در کار نباشد و دیگر اینکه قیمت ها باید متعادل گردد و معنای تعادل در قیمت ها آن است که هم از تولید کننده حمایت کنند و هم از مصرف کننده، زیرا هرگاه تنها به نفع مصرف کننده باشد و تولید کنندگان زیان ببینند دست از تولید می کشند و این خود مایه گرانی و کمبود اجناس می شود و اگر تنها جانب تولید کننده در نظر گرفته شود و با منافع زیاد اجناس خود را عرضه کنند مصرف کنندگان به زحمت می افتند.

بسیاری از فقیهان و دانشمندان از این جمله امام علیه السلام استفاده کردند که حکومت اسلامی حق قیمت گذاری را در مواردی که لازم می بیند دارد و اگر نرخ هایی برای مواد غذایی و غیر آن تعیین کند همه مردم باید آن را معتبر بشمارند و تخلف از آن ممنوع است.

البته در روایاتی از قیمت گذاری نهی شده و قیمت ها بر اساس عرضه و تقاضا گذارده شده، از جمله در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار جمعی از محترکان عبور می کرد. دستور داد انبارهای آنها را بکشایند و اجناسشان را در بازار عرضه کنند. کسی به حضرت عرض کرد: چه خوب است قیمت آن را نیز تعیین کنید. پیغمبر خشمگین شد فرمود: «أَنَا أَقْوَمُ عَلَيْهِمْ؟ إِنَّمَا السُّعْرُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَرْفَعُهُ إِذَا شَاءَ وَيَخْفِضُهُ إِذَا شَاءَ؛ آیا من قیمت را تعیین کنم؟ قیمت به دست خداست هر زمان بخواهد آن را بالا می برد و هر زمان بخواهد پایین می آورد».^(۱)

این جمله اشاره لطیفی است به همان مسأله عرضه

ص: ۱۷۲

و تقاضا که به طور طبیعی قیمت‌ها را تعیین می‌کند؛ یعنی اساس در نرخ‌گذاری همان عرضه و تقاضاست؛ ولی در موارد خاصی حکومت اسلامی می‌تواند دخالت کند و قیمت‌ها را تحت کنترل درآورد.

حضرت در پایان این بخش می‌فرماید: «هر گاه کسی بعد از نهی تو از احتکار دست به چنین کاری زند او را کیفر ده؛ ولی هرگز در مجازات زیاده روی نکن»؛ (فَمَنْ قَارَفَ (۱) حُكْرَهُ بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَنَكَّلْ بِهِ (۲)، وَ عَاقِبُهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ).

اگر چه «قارف» از ریشه «مقارفه» به معنای اکتساب و به دست آوردن چیزی به کار می‌رود؛ ولی با توجه به اینکه از ریشه قَرَف (بر وزن حرف) به معنای کندن پوست از درخت و ماندن آن است ممکن است در اینجا اشاره به این نکته باشد که محتکران در واقع با عملشان پوست نیازمندان و فقرا را می‌کنند و به همین دلیل مستحق مجازات اند.

تعبیر به «نکَل»؛ (مجازات کن) از ماده «تنکیل» و از ریشه نَكَلَ (بر وزن اَکَلَ) به معنای لجام حیوان گرفته شده نشان می‌دهد که منظور از این مجازات همان مجازات بازدارنده است که از آن تعبیر به تعزیر می‌شود. هدف انتقام جویی نیست بلکه هدف آن است که محتکر را از تکرار عمل بازدارند و دیگران هم عبرت گیرند و به سراغ احتکار نروند.

به هر حال تصریح به مجازات محتکر دلیل روشنی است که احتکار از گناهان کبیره است، زیرا تعزیر تنها در گناهان کبیره آمده است. تعبیر به «فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ» اشاره به مطلبی در باب تعزیرات در فقه است که تعزیر باید متناسب با گناه مجرم باشد و اینکه گفته اند به اختیار حاکم شرع است منظور اختیار در انتخاب مجازات مناسب گناه است.

در نسخه تحف العقول و

ص: ۱۷۳

۱- «قَارَفَ» از ریشه مقارفه به معنای نزدیک شدن به چیزی یا ارتکاب عملی است

۲- «نَكَّلْ بِهِ» یعنی او را کیفر ده از ریشه «تنکیل» به معنای کیفر و مجازات دادن گرفته شده است

تمام نهج البلاغه که گزینش مرحوم سید رضی در آن نیست، جمله اضافه ای دیده می شود که امام علیه السلام در ذیل آن فرموده اند: «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَ ذَلِكَ؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز درباره محتکر اقدام به مجازات فرمود.»

نکته: احتکار در شریعت اسلامی

احتکار در شریعت اسلامی

حرام بودن احتکار در میان علمای اهل سنت مورد اتفاق و اجماع است، همان گونه که در کتاب الموسوعه الفقهيہ الكويتیہ (۱) آمده است؛ ولی در ظاهر چنین به نظر می رسد که فقهای امامیه در آن اختلاف نظر دارند؛ گروهی آن را مکروه می دانند و گروهی حرام و بعضی معتقدند که دارای احکام خمسہ است (۲)؛ ولی با دقت در ادله این اقوال روشن می شود که نزاع لفظی است همان گونه که صاحب جواهر در پایان این بحث آورده است، زیرا آن کس که قائل به حرمت است منظور از احتکاری است که سبب ضرر و زیان توده مردم مسلمان می شود همان گونه که در کلام امیرمؤمنان در همین فصل از عهدنامه آمده بود: «وَذَلِكَ بَابٌ مُضَرَّهٌ لِلْعَامَّةِ» و همان گونه که در ذیل همین فصل اشاره به مجازات محتکران شده بود.

آنها که مانند مرحوم محقق در شرایع و جمعی دیگر احتکار را مکروه دانسته اند ناظر به ذخیره کردن اجناسی هستند که در شرایط خاص سبب ضرر و زیانی به مردم نمی شود، بلکه قیمت ها کمی ترقی می کند.

از جمله شواهدی که نشان می دهد احتکار به معنای بالا- حرام است اینکه فقهای اتفاق نظر دارند امام المسلمین (حکومت اسلامی) حق دارد محتکر را به فروش مجبور کند که اگر احتکار مکروه باشد اجبار بر بیع معنا ندارد. این اجبار نشان می دهد احتکار حرام ناظر به مواردی است که اگر محتکر مجبور

ص: ۱۷۴

۱- الموسوعه الفقهيہ الكويتیہ، ج ۲، ص ۹۰

۲- به کتاب جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۴۷۷ به بعد و کتاب مهذب الاحکام، ج ۱۶، ص ۳۰ به بعد مراجعه شود

به فروش نشود مردم در تنگنای شدید برای به دست آوردن نیازهایشان گرفتار می شوند

جالب اینکه مرحوم شیخ در مبسوط (بنا به نقل شهید ثانی در کتاب مسالک) در کتاب الاطعمه می گوید: «هرگاه صاحب طعام (در موارد اضطرار مردم) از بذل طعام خودداری کند مگر به زیادت از قیمت اگر شخص مضطر قادر باشد با او می جنگد اگر مضطر کشته شود مظلوم است و دیه او باید پرداخت شود و اگر مالک طعام کشته شود خون او هدر است و اگر قادر به جنگیدن با او نباشد یا قادر باشد و نخواهد کار به خون ریزی برسد می تواند از طریق حيله با او وارد شود و طعام را به قیمتی که او می گوید (هرچند بسیار زیاد) بدون قصد جدی خریداری کند ولی بعداً تنها قیمه المثل را پردازد». (۱)

بخش بیستم

شرح و تفسیر: بسیار مراقب قشر محروم باش

بسیار مراقب قشر محروم باش

آن گاه امام علیه السلام به سراغ آسیب پذیرترین قشر جامعه می رود و درباره آنها تأکید زیادی دارد که در بخش های گذشته تا این حد نبود. به همین دلیل آن را با «اللّه اللّه» آغاز می کند می فرماید: «سپس خدا را خدا را (در نظر داشته باش) درباره طبقه پایین اجتماع؛ همان ها که راه چاره ای (حتی برای معیشت ساده) ندارند»؛ (تُمْ اللّهُ اللّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ)

سپس امام آن ها را به شکل مشروح تر-به عنوان ذکر تفصیل بعد از اجمال- بیان کرده می فرماید: «آن ها مستمندان و نیازمندان و ته دستان و از کار افتادگان هستند»؛ (مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى (۲) وَ الزَّمْنَى (۳)).

گروه اول؛ یعنی مساکین کسانی هستند که از شدت فقر گویی به زمین چسبیده اند و توان برخاستن ندارند و گروه دوم؛ یعنی محتاجان، نیازمندی که در حد

ص: ۱۷۵

۱- مسالک، ج ۱۲، ص ۱۲۱

۲- «بُؤْسَى» از ریشه «بُؤْس» گرفته شده که به معنای شدت فقر است، در مقابل «بَأْس» که به معنای شجاعت است

۳- «زَمْنَى» جمع «زَمِن» (به کسر میم) به معنای کسی است که به بیماری هایی گرفتار شده که او را از کار انداخته است

مسکین نیستند؛ ولی از نظر زندگی و معیشت گرفتارند و گروه سوم یعنی اهل بؤس به فقیرانی گفته می شود که فقرشان از همه بیشتر است؛ همان گونه که در حدیثی در اصول کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر بؤس می فرماید او از همه فقیرتر و تنگدست تر است: «وَالْبَائِسُ أَجْهَدُهُمْ» (۱) و گروه چهارم «زَمَنِي» به کسانی گفته می شود که بر اثر بیماری از کار افتاده اند و به این ترتیب امام تمام افرادی را که گرفتار فقر و تنگدستی هستند با توجه به سلسله مراتب آنها مورد توجه دقیق قرار داده است. گویا امام با این تقسیم بندی می خواهد اولویت ها را برای مالک در مورد کمک کردن به نیازمندان گوشزد کند تا آن ها که بیشتر با فقر دست به گریبانند بیشتر مورد توجه واقع شوند.

سپس امام به تقسیم دیگری درباره این قشر جامعه پرداخته می فرماید: «و (بدان) در این طبقه گروهی قانع اند (و به آنچه به آنها بدهند اکتفا می کنند) و گروهی دیگر کسانی هستند که سؤال می کنند (و در برابر کمک هایی که به آنها می شود گاه اعتراض دارند)؛ «فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَ مُعْتَرًّا».

بعضی نیز «قانع» را به معنای فقیرانی تفسیر کرده اند که زبان سؤال دارند و در مقابل آن ها «مُعْتَرًّا» است که بدون سؤال حال خود را نشان می دهند و با زبان حال تقاضای کمک می کنند.

امام با این تعبیر می خواهد به مالک گوشزد کند که مبادا از ناسپاسی و اعتراض نیازمندان ناراحت شود زیرا طبیعی است شخص نیازمند گاه از کوره بیرون می رود و عقده ها و ناراحتی های خود را حتی در برابر فردی که به او نیکی کرده آشکار می سازد.

در ادامه سخن تأکید کرده

ص: ۱۷۶

و می فرماید: «آنچه را خداوند درباره حق خود نسبت به آنها به تو دستور داده است حفظ کن»؛ (وَ احْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ) .

اشاره به اینکه خداوند تأکیدهای فراوانی درباره آنها کرده و این حق پروردگار است که باید آن را با دقت رعایت کند. آن گاه امام بعد از این تأکیدات چند دستور درباره رعایت حقوق این قشر محروم جامعه اسلامی می دهد.

نخست می فرماید: «بخشی از بیت المال مسلمین و قسمتی از غلات خالصه جات اسلامی را در هر شهر (و آبادی) به آنها اختصاص ده، زیرا آنها که دورند به مقدار کسانی که نزدیک اند سهم دارند و تو مأموری که حق همه آنها را رعایت کنی»؛ (وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَ قِسْماً مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي (۱) الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَذْنَى، وَ كُلُّ قَدِ اسْتُرْعِيَتْ حَقَّهُ) .

امام علیه السلام در اینجا به دو نکته اشاره می کند:

نخست اینکه بخشی از بیت المال و بخشی از درآمد اراضی خراجیه (زمین هایی که در فتوحات اسلامی به دست لشکر اسلام افتاده) باید به مساکین و نیازمندان و از کار افتادگان اختصاص یابد. گرچه در دنیای امروز در بودجه کشورهای مختلف چنین پیش بینی هایی شده است؛ ولی به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه، در هزار و سیصد سال قبل دولتی را سراغ نداریم که مقید باشد سهمی از خزانه دولت را به نیازمندان و محرومان اختصاص دهد و این یکی از نشانه های عظمت اسلام است. (۲)

دیگر اینکه بر خلاف آنچه در مورد بخشی از بیت المال معمول بوده که میان حاضران تقسیم می شده، امام علیه السلام تأکید می فرماید که بخش مربوط به محرومان همه نیازمندان را شامل می شود چه آنها که در

ص: ۱۷۷

۱- «صوافی» جمع «صافی» به معنای زمین هایی است که به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاده یا از طریق دیگری در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفته است. این زمین ها که عمدتاً همان زمین های خراجی است، درآمدش به همه مسلمانان تعلق دارد. و تعبیر به «صافی» برای آن است که آن را جزء خالصه جات حکومت می دانستند که اشخاص حق خاصی در آن نداشتند

۲- فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۰

مرکز حکومت اسلامی می زیستند و چه آن ها که در دورترین نقاط زندگی می کردند، زیرا اراضی خراجیه تقریباً در تمام مناطق بود و می بایست از درآمد آن، بخشی صرف رفع نیازمندی این نیازمندان شود و به این ترتیب باید تمام مسلمانان نیازمند در سراسر کشور اسلامی زیر پوشش این کمک بیت المال باشند.

جمله «لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى» اشاره به این است که حاکم اسلامی مجاز نیست برای حاضران در مرکز حکومت امتیازی نسبت به افراد دور دست قائل شود.

این نکته شایان دقت است که «صَوَافِي» جمع «صَافِيَه» به معنای اراضی اختصاصی است و هنگامی که اضافه به اسلام شود تمام زمین های «مفتوح عَنُوَه» و به تعبیر دیگر زمین های خراجیه را شامل می گردد و از اینجا روشن می شود که آنچه ابن ابی الحدید در تفسیر این واژه گفته که منظور از «صَوَافِي» خالصه جاتی بوده که مخصوص پیغمبر اکرم بوده و آن را به معنای اراضی «غیر مفتوح عنوه» تفسیر کرده صحیح نیست (۱)، زیرا در اینجا سخن از «صَوَافِي الْإِسْلَام» است نه «صَوَافِي رَسُولِ اللَّهِ» به علاوه زمین های غیر خراجی نیز اختصاص به پیغمبر اکرم نداشت، بلکه برای آن مصارفی بود که در آیه هفتم سوره «حشر» آمده و از آن جمله یتیمان و مساکین و ابن سبیل نیز هست. و ابن ابی الحدید این آیه را رها کرده و به سراغ آیه خمس رفته است که ارتباطی به بحث ما ندارد، زیرا غنایم جنگی شامل زمین های فتح شده نمی شود.

حضرت در سومین دستور می فرماید: «هرگز غرور و سرمستی زمامداری، تو را به خود مشغول نسازد (و از رسیدگی به کار آنها باز ندارد) زیرا هرگز به بهانه کارهای فراوان و مهمی که انجام می دهی از ترک خدمات کوچک معذور نیستی»؛ (وَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ (۲)، فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافَةَ (۳) لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ

ص: ۱۷۸

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۸۶

۲- «بَطْرٌ» بر وزن «بشر» به معنای طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است و ترک شکرگزاری در معنای آن نهفته شده است

۳- «تافه» به معنای چیز قلیل و کم ارزش از ریشه «تَفَه» بر وزن «ثمر» به معنای کاستی و قلت گرفته شده است

امام علیه السلام در اینجا نخست به مالک اشتر هشدار می دهد که گاه می شود سرمستی مقام و غرور حاصل از آن انسان را به خود مشغول می دارد به گونه ای که وظایف خود را فراموش می کند و نیز هشدار می دهد مبادا گمان کنی که اگر به امور مهم نیازمندان رسیدگی کردی در ترک امور غیر مهم معذور هستی. چنین نیست؛ بلکه همه امور آنها باید مورد نظر باشد از کوچک تا بزرگ و ای بسا تزییع کار کوچکی سبب مصائب بزرگی شود و یا لا اقل مایه شکستن قلب آنها گردد. این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا- داده شده که مفهوم کلام امام این است که اشتغال به کارهای مهم کشور اسلام نمی تواند عذری برای ترک رسیدگی به کارهای فقرا و حاجتمندان شود؛ ولی این تفسیر با توجه به جمله «بِتَضْيِيعِكَ التَّافِهَ» بعید به نظر می رسد، زیرا امام هرگز رسیدگی به حال نیازمندان را «تافه»؛ (کوچک و بی ارزش) نمی شمرد.

آن گاه در چهارمین و پنجمین دستور می فرماید: «نباید هم خود را از آنها برگیری و روی از آنان برگردانی (و بی اعتنایی کنی)»؛ (فَلَا تُشْخِصْ (۱) هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصَعِّرْ (۲) خَدَّكَ لَهُمْ) .

به این ترتیب امام علیه السلام نخست دستور می دهد که بخش مهمی از هم و غم او متوجه حال نیازمندان باشد و سپس دستور می دهد که با برخورد خوب و چهره گشاده با آنان روبه رو گردد، درخواست های آنها را بشنود و به آن ترتیب اثر دهد.

در ششمین دستور به مطلب مهم دیگری اشاره کرده می فرماید: «نسبت به کارهای کسانی که دسترسی به تو ندارند و مردم به دیده تحقیر به آنها می نگرند، (حتی) رجال حکومت نیز آنها را کوچک می شمردند

ص: ۱۷۹

۱- «لَا تُشْخِصْ» از ریشه «اشْخَصَ» در اصل به معنای تیر زدن در نقطه بالا-تر از هدف است و سپس به خارج ساختن و بیرون کردن اطلاق شده، بنابراین جمله «فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ» مفهومی این است که فکر خود را از گروه نیازمند بیرون مبر

۲- «تُصَعِّرُ» از ریشه «صَعَّرَ» در اصل یک نوع بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن خود را کج می کند و جمله «وَلَا تُصَعِّرُ خَدَّكَ لَهُمْ» یعنی با بی اعتنایی از ایشان روی مگردان

(با دقت) بررسی کن و برای این کار، فرد (یا افراد) مورد اطمینانی را که خداترس و متواضع باشند برگزین تا وضع آن‌ها را به تو گزارش دهند؛ (وَ تَفَقَّدُ أُمُورَ مَنْ لَمَّا يَصِلْ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ (۱) الْعُيُونُ، وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ، فَفَرَّغَ (۲) لِأَوْلَائِكَ ثِقَتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَ التَّوَّاضِعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ).

جمله «مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ» اشاره به کسانی است که توده مردم به آنان چندان اعتنایی ندارند و آنها را کوچک می‌شمارند.

جمله «تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ» اشاره به این است که مردان حکومت نیز آنها را در خور اعتنا نمی‌دانند.

تعبیر به «فَرَّغَ» اشاره به این است که کسی را که برای شناسایی این افراد انتخاب می‌کنی باید تمام هم و غمش همین کار باشد نه اینکه در کنار کارهای دیگر به این کار هم رسیدگی کند.

در ضمن امام علیه السلام برای مأموران بازرسی حال نیازمندان و شناسایی آنها سه وصف ذکر فرموده است: مورد اعتماد و اطمینان باشند، خدا ترس و متواضع باشند.

امام علیه السلام در توصیه هفتم می‌فرماید: «سپس با این گروه آن‌گونه رفتار کن که به هنگام ملاقات پروردگار (در روز قیامت) عذرت پذیرفته باشد، چرا که از میان رعایا، این گروه از همه به احقاق حق نیازمندترند؛ (ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرِّعَايَةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ).

به این ترتیب امام علیه السلام مالک اشتر را از مسئولیت عظیمی که روز قیامت در پیشگاه پروردگار نسبت به ادای حقوق این گروه دارد هشدار می‌دهد و علت این هشدار و سنگینی این مسئولیت را چنین می‌داند که آنها از همه نیازمندتر به احقاق حقتند، زیرا اولاً آنها قشر محروم جامعه هستند

ص: ۱۸۰

۱- «تَقْتَحِمُ» از ریشه «اَقْتَحَمَ» در اصل به معنای داخل شدن در کار شدید و پر زحمت است و جمله «تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ» مفهومی است که از بس کوچک هستند چشم‌ها به زحمت آنها را می‌نگرند

۲- «فَرَّغَ» از ریشه «فَرَّغَ» بر وزن «بلاغ» در اصل به معنای خالی شدن ظرف و مانند آن است و هنگامی که به باب تفعیل برود به معنای خالی کردن می‌آید. سپس این واژه در مورد کسی که فکر خود را از همه چیز خالی می‌کند و تنها به یک موضوع می‌اندیشد استعمال شده است

و ثانیاً قدرت دفاع از خویشتن ندارند و حتی بسیاری از آنان راه دادگاه و محکمه قضا را بلد نیستند و قاضی را نمی شناسند و اگر زمامدار مراقب حقوق آنان نباشد ضایع خواهند شد. از آنجا که ممکن است کسی فکر کند من حق اکثریت آنها را ادا کرده ام و عدم رسیدگی به جمع اندکی از آنان مشکل ایجاد نمی کند، امام هشدار می دهد که باید به حق فرد آنها رسیدگی کنی. می فرماید: «باید در ادای حق هر فردی از آنان در پیشگاه خدا عذر و دلیل داشته باشی به گونه ای که حتی حق یک فرد هم ضایع نشود»؛ (وَ كُلُّ فَاَعْدِرُ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ).

امام خود بهترین نمونه و برگزیده ترین اسوه و پیشوا در این قسمت بود. تمام عمرش در خدمت محرومان گذشت و هرگز از حال آنها غافل نشد و حتی این صفت را در عصر حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به طور بارز داشت، لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةِ الْعِبَادِ بِزِينَةِ أَحَبِّ إِلَيَّ مِنَهَا زَيْنَكَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَ جَعَلَكَ لَا تَزُؤُ مِنْهَا شَيْئاً وَ لَا تَزُؤُ مِنْكَ شَيْئاً وَ وَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ فَجَعَلَكَ تَرْضَى بِهِمْ أَتْبَاعاً وَ يَرْضُونَ بِكَ إِمَاماً؛ ای علی خداوند تو را به زیوری آراسته است که هیچ یک از بندگانش را به زیوری از این محبوب تر نیاراسته، تو را مزین به زینت زهد (و بی اعتنایی به) دنیا نمود، آن چیزی از تو نمی کاهد و تو نیز چیزی از آن کم نمی کنی و محبت مساکین را به تو بخشید آن گونه

که تو از اینکه آنها پیروان تو باشند خوشودی و آنها نیز از اینکه امام و پیشوای آنها باشی خوشودند». (۱)

آن حضرت در هشتمین توصیه درباره این قشر محروم درباره یتیمان و پیران از کار افتاده که از همه کس بیشتر نیازمند حمایت اند، می‌فرماید: «به کار یتیمان و پیران از کار افتاده که هیچ راه چاره ای ندارند و نمی‌توانند دست نیاز خود را به سوی مردم دراز کنند رسیدگی کن»؛ (وَ تَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَ ذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَ لَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ).

تعبیر به «ذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ» که اشاره به پیران از کار افتاده است می‌تواند از این جهت باشد که «رقت» گاه به معنای ضعف و ناتوانی آمده؛ یعنی آنها به سبب سن زیادشان ناتوان و افتاده شده‌اند و گاه به معنای نازکی آمده، زیرا پوست بدن به هنگام پیری نازک می‌شود. احتمال سومی نیز داده شده که منظور از «رقت» عواطف رقیق مردم نسبت به آنان به علت شدت کهولت باشد و جمع میان این احتمالات سه گانه نیز بعید به نظر نمی‌رسد، همان گونه که در آیات قرآن جمع میان تفاسیر مختلف ممکن است.

جمله «لَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ» اگر اشاره به یتیمان و پیران هر دو باشد مفهومی این است که آنها حتی توان سؤال را برای رفع حاجاتشان ندارند و اگر تنها وصف پیران باشد اشاره به این است که آنها به واسطه کبر سن سؤال و تقاضا را در شأن خود نمی‌دانند، همان گونه که در قرآن مجید درباره گروهی از نیازمندان آمده است: «يَحْسَبُ بِهِمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»؛ افراد ناآگاه هنگامی که به چهره آنها می‌نگرند گمان می‌برند

ص: ۱۸۲

از اغنیا هستند؛ ولی تو با دقت در چهره آنان را می شناسی (و آثار فقر را در چهره آنان می نگری) آنها هرگز چیزی با اصرار از مردم نمی طلبند». (۱)

آن گاه امام علیه السلام در پایان این بخش با اشاره به تمام دستورات گذشته که درباره اقشار نیازمند جامعه بیان کرد می فرماید: «گرچه انجام این امور (درباره قشر محروم و نیازمند) بر زمامداران سنگین است، ولی ادای حق تمامش سنگین است»؛ (وَ ذَلِكْ عَلَى الْوُلَاهِ ثَقِيلٌ، وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ).

این تعبیر که تنها در این مورد آمده شاید اشاره به این باشد که در کار نیازمندان و محرومان دقت زیاد باید کرد و همان گونه که گفته شد، دور و نزدیک را باید در نظر داشت و لحظه ای از کار آنها غافل نگشت. این دقت با توجه به کثرت نیازمندان در جوامع انسانی کار سنگینی است. اضافه بر این خدمت کردن به گروه هایی که پیش از این اشاره شد به جهت خدماتی که در مقابل انجام می دهند آسان تر است؛ اما گروه نیازمندان باید به آنها خدمت شود بی آنکه انتظار خدمتی از سوی آنها باشد و این بر سنگینی کار می افزاید.

افزون بر اینها بسیاری از محرومان بر اثر فشار زندگی عصبانی و ناراحتند و تعبیرات تند و خشن و ناگواری بر زبان می رانند که تحمل آنها کار آسانی نیست. روی این جهات سه گانه امام هشدار می دهد که ادای حق این گروه بر زمامداران کار سنگینی است.

جمله «وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ» اشاره به این است که ادای حقوق تنها در این مورد سنگین نیست؛ در همه جا سنگین است، زیرا غالباً بر خلاف خواسته نفس است و انسان ها به طور طبیعی به هنگام مزاحمت حقوق با

ص: ۱۸۳

یکدیگر جانب خویش را ترجیح می دهند.

امام در ادامه این سخن راه آسان شدن این امر سخت و سنگین را در چند جمله کوتاه و پرمعنا بیان می کند. می فرماید: «گاه خداوند تحمل حق را بر اقوامی سبک می سازد؛ اقوامی که طالب عاقبت نیک اند و خویش را به استقامت و شکیبایی عادت داده و به صدق وعده های الهی اطمینان دارند»؛ (وَ قَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ وَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ) .

جمله «طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ» اشاره به افراد دورانندیش، عاقبت نگر و طالب حسن عاقبت است. قرآن مجید نیز می فرماید: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. (۱)

جمله «صَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ» اشاره به این است که خود را به استقامت و شکیبایی وادار می کنند تا عادت و حالت آنها شود و جمله «وَ وَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ» اشاره به ایمان قوی آنها به معاد و وعده های الهی در حق نیکوکاران است.

نکته: حمایت از نیازمندان در اسلام

حمایت از نیازمندان در اسلام

همان گونه که در این بخش از عهدنامه امام امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر یا به تعبیر دیگر به همه زمامداران حق جو و حق طلب آمده بود، امام بیشترین تأکید را درباره قشر نیازمند جامعه فرمود و سفارش هایی را که درباره آنها ذکر کرد درباره هیچ یک از گروه هایی که دست اندر کار تولید و سوددهی و امتیث جامعه هستند نفرمود، هرچند به آنها نیز اهمیت فراوان داد با اینکه تصور بسیاری بر این است که از کارافتادگان اجتماع و نیازمندان بی دست و پا چون نقشی در تولید و پیشرفت جامعه ندارند نباید اهمیتی داشته باشند.

حتی در دنیای مادی، امروزه گروه هایی هستند که معتقدند از بین بردن آنها با یک طریق آسان

ص: ۱۸۴

و بدون درد کار شایسته ای است و بحث های مربوط به «أتانازی»؛ (مرگ از روی ترحم) مدافعان سرسختی دارد.

البته تفکرات مادی نتیجه ای جز این ندارد، زیرا به عقیده آنها این گروه تنها مصرف کننده و سربار جامعه اند؛ ولی از نظر ادیان آسمانی و مخصوصاً اسلام که بر محور مسائل اخلاقی و انسانی دور می زند و پرورش عواطف بشری را در سایه خدمت به این گروه می داند بیشترین تأکید برای رسیدگی به آنها شده است.

در جهان خلقت نیز چنین است: اگر مثلاً عضوی از بدن انسان آسیب ببیند و کارایی خود را موقتاً یا برای همیشه از دست بدهد قلب و سایر اعضا، خدمات به آن را هرگز تعطیل نمی کنند، بلکه گاهی قلب خون بیشتر و غذای فراوان تری به آنجا می فرستند و تا حد ممکن در ترمیم آن می کوشد.

اضافه بر این نباید فراموش کرد که بسیاری از این گروه روزگاری در خدمت جامعه بوده اند و گاه بهترین خدمات را ارائه داده اگر امروز به فراموشی سپرده شوند یا کسی تسریع در مرگ آنان را با قساوت و بی رحمی طالب باشد انگیزه خدمت در دیگران که پایان کار خود را به این صورت می بینند ضعیف می شود.

افزون بر این نهایت بی انصافی است که در روز توانایی خدمت کنند و در روز ناتوانی محروم گردند و این سخن یادآور حدیث معروفی است که از مولا- علی علیه السلام نقل شده و در آن آمده است: «مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَإِبيِّ يَسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا هَذَا فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَصِيرَانِي قَالَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَعَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ أَنْتَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ؛ پیرمرد نابینای ناتوانی

در حال عبور بود که از مردم درخواست کمک می کرد. حضرت فرمود: او کیست (که دست به سؤال دراز کرده؟) عرض کردند: مردی است نصرانی.

فرمود: در آن روز که قوی و توانا بود از وجود او استفاده کردید؛ اما امروز که پیر و ناتوان شده رهایش ساختید؟ باید از بیت المال مسلمین او را اداره کنید». (۱)

آنچه امام در این بخش از سخنانش فرموده با روایات زیادی که از رسول خدا و سایر معصومان علیهم السلام در زمینه کمک به نیازمندان وارد شده و آن را یکی از بزرگ ترین حسنات شمرده اند هماهنگ است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَكَأَنَّمَا عَبَدَ اللَّهَ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ؛ كَسَى كَسِيًّا حَاجَتَ بَرِّادٍ مُسْلِمَانِ تَلَّاسَ وَ كُوشَشَ كُنْدَ مَانَنْدِ أَنْ اسْتِ كَخْدَا رَا نَهْ هَزَارَ سَالِ عِبَادَتِ كَرْدَهْ بَاشَد؛ تمام روزها را روزه بگیرد و شب را تا به صبح به عبادت برخیزد». (۲)

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْمَأْرُضِ يَشِيعُونَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ هُمْ الْأَمِينُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ خداوند بندگانی در زمین دارد که برای رفع نیازهای مردم تلاش می کنند. آن ها در روز قیامت در امتیت اند». (۳)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُشْلِمِ طَلَبَ وَجْهَ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ؛ کسی که برای انجام حاجت برادر مسلمانش کوشش کند و این کار را برای خدا انجام دهد خداوند متعال هزار هزار حسنه به او عطا می کند». (۴)

بخش بیست و یکم

شرح و تفسیر: تشکیل مجلس عام برای رسیدگی به کار مردم

تشکیل مجلس عام برای رسیدگی به کار مردم

امام علیه السلام بعد از شرح کامل طبقات جامعه و دستورات لازم

ص: ۱۸۶

۱- تهذیب، ج ۶، ص ۲۹۲، ح ۱۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۶۶

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۵، ح ۷۲

۳- همان مدرک، ص ۳۱۹، ح ۸۴

۴- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۳، ح ۱۱۰

در مورد هر یک و وظایفی را که زمامدار در برابر آنها دارد نکاتی را یادآور می‌شود که ناظر به همه آنهاست و هر یک به نحوی در آن مشترک اند. نخستین دستور اینکه می‌فرماید:

«برای کسانی که به تو نیاز دارند وقتی مقرر کن که شخصاً (و چهره به چهره) به نیاز آنها رسیدگی کنی و مجلسی عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده (و در آنجا بنشین و مشکلات آنها را حل کن)؛ «(وَ اجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَ تَجْلِسْ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا)» .

بعضی تصور کرده‌اند که این فصل دنباله فصل سابق و مربوط به محرومان و نیازمندان جامعه است در حالی که چنین نیست و ممکن است کسی کاسب یا تاجر یا کارمند اداره ای باشد و فرد زورمندی حقش را پایمال نموده باشد و نیاز به دادخواهی داشته باشد.

تعبیر به «ذَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ» به جای «ذَوَى الْحَاجَاتِ مِنْهُمْ» نیز دلیل بر عمومیت است و تعبیر به «گرفتن حق ضعیف از قوی» که ذیل این کلام آمده، دلیل دیگری بر عمومیت مفهوم این بخش است.

امام علیه السلام به دنبال این سخن می‌فرماید: دو نکته دیگر را نیز فراموش نکن:

نخست اینکه «در آن مجلس برای خدایی که تو را آفریده است تواضع کن»؛ (فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ (۱)).

روشن است اگر زمامدار تواضع نکند و با ابهت و کبر و غرور در بالای مجلس بنشیند ضعیفان و نیازمندان جرأت نمی‌کنند که با صراحت مشکل خود را مطرح کنند.

دیگر اینکه «لشکریان و معاونان اعم از پاسداران و نیروی انتظامی را از آنها دور ساز تا هر کس بخواهد بتواند با صراحت و بدون

ص: ۱۸۷

۱- در بعضی از نسخه‌ها «رَفَعَكَ» (یعنی برتری داد) آمده است که تناسب بیشتری دارد

ترس و لکنت زبان، سخن خود را با تو بگویند؛ (و تُقَعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ أَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ (۱) وَ شَرَطَكَ (۲)، حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ (۳)).

بدیهی است اگر مأموران با لباس های رسمی اطراف مجلس را گرفته باشند چنان رعب و وحشتی به افراد دست می دهد که توان بیان حاجت خود را پیدا نمی کنند.

ممکن است گفته شود که حضور زمامدار بدون اعوان و انصار و پاسدار در چنین مجلسی خطرناک است؛ ولی اولاً، زمامداران عادل و مردمی، هنگامی که میان مردم می آیند خود مردم محافظ و پاسدار آنها هستند. ثانیاً، ممکن است عده ای با لباس های عادی و معمولی در لا به لای جمعیت باشند تا اگر شخصی شرور قصد سوئی داشته باشد بتواند جلوی او را بگیرند.

آن گاه امام علیه السلام برای این دستور مهم و اجتماعی دلیل روشنی از کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند و می فرماید: «زیرا من بارها از رسول خدا- که درود خدا بر ایشان و خاندان پاکش باد- این سخن را شنیدم که می فرمود: «امتی که در آن حق ضعیف از زورمند با صراحت گرفته نشود هرگز روی قداست و پاکی را نخواهد دید (و آرامش از آنها رخت بر می بندد)»؛ (فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ).

منظور از تقدس و پاکیزگی همان پاکیزه شدن از ظلم و جور و جنایت و هرج و مرج است، چرا که اگر ضعیفان جامعه پناهگاهی برای خود پیدا نکنند دست به دست هم می دهند و شورش به راه می اندازند که کنترل آن بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است و

ص: ۱۸۸

۱- «أحراس» جمع «حارس» و «حراسی» به معنای نگهبان از ماده حراس است به معنای نگهبانی گرفته شده است

۲- «شَرَط» جمع «شُرطه» به معنای پاسبان (نیروی محافظت شهر) است. ارباب لغت گفته اند که این واژه از «شَرَط» بر وزن «شرف» به معنای علامت گرفته شده، زیرا این مأموران همیشه علامت هایی بر خود می نهند که شناخته شوند

۳- «مُتَتَعِّعٍ» به شخصی که دارای لکنت زبان است گفته می شود. از ریشه «تَعَتَّعَه» به معنای لکنت زبان گرفته شده و در واقع شبیه به اسمای اصوات است

تاریخ نشان می دهد که قیام ضعفای جامعه و شورش های فراگیر از همین جا سرچشمه می گیرد.

بنابراین آنچه امام و همچنین پیامبر اکرم فرمودند افزون بر اینکه دستوری اخلاقی و انسانی و سبب پیشرفت دین و آیین است جنبه سیاسی هم دارد.

در حدیثی ابن مسعود نقل می کند: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ يُكَلِّمُهُ فَأَرْعَدَ فَقَالَ هَوْنٌ عَلَيْكَ فَلَسْتُ بِمَلِكٍ إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ كَانَتْ تَأْكُلُ الْقَدَّ؛» مردی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و در حالی که با پیامبر صحبت می کرد می لرزید. پیغمبر فرمود کار را بر خود آسان گیر (بیهوده نترس) من شاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذای بسیار ساده ای می خورد». (۱)

آن گاه امام علیه السلام در دستور دیگری به دنبال دستور بار عام برای همه حاجت مندان می افزاید: «سپس خشونت و کنندی و ناتوانی آنها را در سخن، تحمل کن و هرگونه محدودیت و تنگخویی و استکبار در برابر آنها را از خود دور ساز (تا بتوانند حرف دل خود را بگویند) خداوند با این کار، رحمت و اسعه خود را بر تو گسترش خواهد داد و ثواب اطاعتش را برای تو قرار می دهد؛» (ثُمَّ اخْتَمِلِ الْخُرْقَ (۲) مِنْهُمْ وَ الْعِيَّ (۳)، وَ نَحَّ (۴) عَنْهُمْ الضُّيْقَ وَ الْأَنْفَ (۵) يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْتَفَ رَحْمَتِهِ، وَ يُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ).

در نهایت می فرماید: «آنچه می بخشی به گونه ای ببخش که گوارا (و بی منت باشد) و آن گاه که (به هر علت) از بخشش خودداری می کنی آن را با لطف و معذرت خواهی همراه ساز؛» (وَ أَعْطِ مَا أُعْطِيتَ هَنِيئًا، وَ ائْتَمِعْ فِي إِجْمَالٍ (۶) وَ إِعْذَارٍ (۷)).

قرآن مجید نیز در این زمینه دستور صریحی دارد گاه خداوند به پیامبرش خطاب می کند و می فرماید: «وَ

ص: ۱۸۹

۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹

۲- «خُرْق» به معنای سخت گیری در برابر «رفق» که به معنای مدارا کردن است

۳- «عِيَّ» (با کسر عین) به معنای کند زبانی است و «عِيَّ» بر وزن «حِيَّ» معنای وصفی دارد؛ یعنی کند زبان

۴- «نَحَّ» فعل امر از باب تفعیل و از ریشه «تنحیه» به معنای دور کردن و زائل کردن گرفته شده است

۵- «الأنف» یعنی خودداری از کاری بر اثر استکبار و خودبرتربینی است

۶- «إجمال» به معنای لطف و مدارا کردن است

۷- «إعذار» به معنای معذرت خواهی نمودن است

إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا؛ و هر گاه از آنان [مستمندان] روی برتابی و انتظار رحمت (و نعمت) پرودگارت را داشته باشی (تا توانایی یابی و به آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنان سخن بگو». (۱)

و در جای دیگر عموم مردم را مخاطب ساخته می فرماید: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى»؛ گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان) و عفو (و گذشت از تندخویی آنها) از صدقه ای که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است». (۲)

امام علیه السلام به این ترتیب تمام ظرافت های مربوط به چنان مجلسی را بیان فرموده و نکات روانی لازم را که سبب بهره گیری بهتر و بیشتر از چنین مجلسی می شود گفته است.

گرچه در دنیای امروز کمتر زمامداری دست به تشکیل چنین مجلسی می زند؛ ولی به یقین ارتباط مستقیم با مردم حاجتمند و به شکل چهره به چهره می تواند حلال بسیاری از مشکلات باشد و فواید زیر را در بر دارد:

۱. مردم می توانند عقده های دل خود را در نزد زمامدار بگشایند.

۲. این امر پیوند محبت را میان مردم و زمامدار محکم می کند.

۳. کارمندان و دولتمردان از ترس اینکه در چنین مجلسی رازشان فاش شود از ظلم به رعایا و غصب حقوق آنان خودداری خواهند کرد.

ممکن است گفته شود با توجه به فزونی جمعیت و سرعت و آسانی ارتباطها، هجوم مردم حاجتمند رشته کار را از دست زمامدار خواهد گرفت، چرا که ممکن است در یک کشور در زمان واحد ده ها هزار یا صدها هزار از این قبیل افراد باشند ولی راه حل آن با دادن نوبت و در نظر

ص: ۱۹۰

۱- اسراء، آیه ۲۸

۲- بقره، آیه ۲۶۳

گرفتن اولویت، و بهره گیری از مشاوران امین قابل حل است.

بخش بیست و دوم

شرح و تفسیر: کار امروز را به فردا میفکن

کار امروز را به فردا میفکن

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه خود به مالک اشتر چند دستور مهم درباره تقسیم کارها و تقسیم اوقات روزانه می دهد، نخست می فرماید: «سپس (آگاه باش) بخشی از کارهای توست که باید شخصاً به آنها پردازی (و نباید به دیگران واگذار کنی) از جمله، پاسخ گفتن به کارگزاران حکومت است در آنجا که منشیان و دفترداران از پاسخ آن عاجزند؛ (ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَأَبْدَ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا:

مِنْهَا إِجَابَةٌ عَمَّا لَكَ بِمَا يَعْنِي (۱) عَنْهُ كِتَابُكَ) .

این معنای مدیریت صحیح و اثربخش است که کارهای کلیدی و اموری که از دست دیگران ساخته نیست رسماً به دست رئیس حکومت باشد و لحظه ای از آن غافل نشود؛ اموری که اگر انسجام یابد تمام بخش های حکومت در مسیر صحیح خود قرار خواهد گرفت.

سپس می افزاید: «و دیگر، بر آوردن نیازهای مردم است در همان روز که حاجات و نیازهای آنها به تو گزارش می شود و معاونان تو در پاسخ به آن مشکل دارند؛ (وَ مِنْهَا إِصْدَارُ (۲) حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَخْرُجُ (۳) بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ) .

آن گاه دستور دیگری می دهد؛ دستوری که از نظر مدیریت خرد و کلان فوق العاده اهمیت دارد. می فرماید: «(به هوش باش) کار هر روز را در همان روز انجام بده (و به فردا میفکن) زیرا هر روز کاری مخصوص به خود دارد (و اگر کار روز دیگر بر آن افزوده شود مشکل آفرین خواهد بود)؛ (وَ أَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ) .

این گفته منطقی و روشن است که هر روز مشکلات خاص خود را دارد و اگر کار امروز به فردا افکنده

ص: ۱۹۱

۱- «يَعْنِي» فعل مضارع از ریشه «عنى» بر وزن «حى» به معنای ناتوان شدن است

۲- «إِصْدَارُ» به معنای انجام دادن و صادر نمودن است

۳- «تَخْرُجُ» فعل مضارع از ریشه «خرج» بر وزن «كرج» به معنای در تنگنا قرار گرفتن است

شود مشکلی بر مشکل افزوده می گردد و پاسخگویی به آن آسان نخواهد بود و ممکن است سبب شود که باز کارهای آن روز به روزهای دیگری موکول شود و سرانجام آنچه کارهای پیچیده و مختلف روی هم انباشته گردد که مانند بهمنی عظیم بر سر مدیران سقوط کند و آنها را بیچاره سازد.

در سومین دستور می فرماید: «باید بهترین اوقات و بهترین بخش های عمرت را برای خلوت با خدا قرار دهی، هرچند تمام کارهایت برای خداست اگر نیت خالص داشته باشی و رعیت به سبب آن در سلامت و آرامش زندگی کنند»؛ (وَ اجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ، وَ اجْزَلْ (۱) تِلْكَ الْأَقْسَامِ، وَ إِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ، وَ سَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ) .

اشاره به اینکه درست است که انسان هر کاری را که با نیت خالص کند عبادت محسوب می شود حتی غذایی که می خورد اگر به قصد این باشد که برای انجام وظایف الهی نیرو بگیرد عبادت است؛ خواب و تفریح نیز اگر برای آماده ساختن جسم و روح جهت خدمت به خلق خدا باشد آن هم عبادت بزرگی است؛ ولی با این حال باید بخشی از بهترین اوقات شبانه روز برای راز و نیاز خالصانه به درگاه خدا اختصاص یابد که حاصل زندگی را پربار و پربرکت و پایه های کاخ سعادت انسان را محکم می سازد.

در روایات اسلامی نیز از یک سو این حقیقت آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَ الْأَكْلِ؛ باید در هر چیز نیت (و قصد قربت) داشته باشی حتی

ص: ۱۹۲

۱- «اجزَل» به معنای بهترین و پربارترین از ریشه «جَزَل» بر وزن «عزل» است

در غذا خوردن و خوابیدن (تا همه آنها جزء عبادات تو محسوب شود)». (۱)

از سوی دیگر در حدیثی که در کتاب شریف کافی آمده است می خوانیم: «كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا هَيَّأَهُ شَيْءٌ فَرَعَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ؛ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ هَرَّكَاهُ مَشْكَالٌ مَهْمَى يَبِشُّهُ مِيَّ آمَدَ بِهِ سِرَاحَ نَمَازٍ مِيَّ رَفَتَ (تا مشکل را با قدرت بیشتری حل کند) سپس این آیه شریفه قرآن را تلاوت می فرمود: «از شکیبایی (روزه) و نماز یاری بطلبید».

(۲)

در آیات ۶ و ۷ سوره مزمل می خوانیم: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً* إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»؛ به یقین نماز و عبادت شبانه گامی استوارتر و گفتاری پایدارتر است، زیرا تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت (و عبادت شبانه به تو نیرو می بخشد)». اشاره به اینکه چون در روز وظایف سنگین بر دوش داری باید روح خود را با عبادت شبانه تقویت کنی و آمادگی لازم برای کارهای بزرگ به دست آوری.

بخش بیست و سوم

شرح و تفسیر: در همه چیز حتی نماز اعتدال را رعایت کن

در همه چیز حتی نماز اعتدال را رعایت کن

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه دو دستور مهم به مالک در مورد عبادات می دهد:

دستور اول درباره عبادت های خصوصی است که انسان تنها با خدا راز و نیاز می کند مخصوصاً در دل شب ها و در آن زمان که چشم گروهی در خواب است.

می فرماید: «از جمله اموری که باید آن را به جهت خلوص دینت برای خدا انجام دهی اقامه فرائضی است که مخصوص ذات پاک اوست»؛ (و لِيَكُنْ فِي حَاصِّهِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ، إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ حَاصَّةٌ).

اشاره به اینکه مبدا

ص: ۱۹۳

۱- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۴

۲- کافی، ج ۳، ص ۴۸۰، ح ۱

تصور کنی انجام وظایف زمامداری مخصوصاً خدمت به نیازمندان می تواند مانع از عبادات و اقامه فرائض گردد که هر یک از این دو جای مخصوص خود را دارد و هیچ کدام نمی تواند جانشین دیگری شود.

به دنبال آن تأکید بیشتری کرده می فرماید: «بنابراین از نیروی بدنی خود را در شب و روز در اختیار فرمان خدا بگذار و آنچه را موجب تقرب تو به خداوند می شود به طور کامل و بی نقص به انجام رسان، هرچند موجب خستگی فراوان جسمی تو شود»؛ (فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ يَدِنِكَ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ، وَ وَفَّ مِمَّا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَ لَا مَنقُوصٍ بِالْغَا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ).

بنابراین زمامدار هرچند در تمام اوقات به تدبیر امور کشور مشغول است؛ ولی باید بخشی از اوقات شبانه روز خود را برای راز و نیاز با خدا بگذارد و عبادات را به طور کامل انجام دهد، هر چند جمع میان آن و انجام وظایف زمامداری بر او سنگین باشد چرا که این عبادات و راز نیازها و مناجات های با خداست که به او نیرو و توان می بخشد و قصد او را در خدمت خالص می کند.

تعبیر «غَيْرَ مَثْلُومٍ» با توجه به اینکه «ثُمَّ» در اصل به معنای شکاف و شکستگی است در اینجا اشاره به کم نگذاردن از نظر اجزا و شرایط و ترک موانع نماز است، از این رو ممکن است جمله «وَ لَا مَنقُوصٍ» اشاره به کاستی هایی از نظر مستحبات و کمالات عبادت باشد؛ یعنی عبادت را به طور کامل انجام ده به گونه ای که نه کمبودی از نظر واجبات داشته باشد و نه مستحبات.

در واقع امام علیه السلام با این بیان به

تمام کسانی که در اجتماع شغل های مهم و پردردسری دارند درسی می دهد که مبادا وجود گرفتاری های زیاد سبب شود که آنها خود را از عبادات مستحب و نوافل معاف بدانند که این اشتباه بزرگی است و یا اینکه تصور کنند انجام فرائض به طور کامل ممکن است سبب گردد تا در وظایف اجتماعی گرفتار کوتاهی ها و خطا و اشتباه شوند.

جالب اینکه در بعضی از نقل ها آمده است در زمان مرحوم میرزای قمی اطرافیان سلطان وقت به او نوشتند: اگر سلطان در این فصل گرما بخواهد روزه بگیرد ممکن است در اواخر روز حالت عصبانیت به او دست دهد و حکم خلافی صادر کند؛ خون بی گناه یا کم گناهی ریخته شود و افرادی بیش از استحقاقشان مجازات گردند. مرحوم میرزای قمی در پاسخ نوشت: سلطان باید روزه بگیرد و عصبانی هم نشود.

آن گاه به سراغ دومین دستور درباره عبادات جمعی می رود و می فرماید:

«هنگامی که به نماز جماعت برای مردم می ایستی باید نمازت نه (چندان طولانی باشد که) موجب نفرت مردم گردد و نه (چنان سریع که) موجب تزییع واجبات نماز شود؛ (وَ إِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ، فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَلَا مُضَيِّعًا) .

آن گاه امام علیه السلام به دو دلیل عقلی و نقلی برای این دستور تمسک می جوید:

نخست می فرماید: «زیرا در میان مردمی (که با تو به نماز می ایستند) افراد بیماری هستند یا کسانی که حاجات فوری دارند؛ (فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَ لَهُ الْحَاجَةُ) . بنابراین عقل ایجاب می کند که امام جماعت وضع آنها را در نظر بگیرد تا نماز جماعت موجب نفرتشان نگردد.

آن گاه به سراغ دلیل نقلی می رود و می فرماید: «من از رسول خدا صلی

الله علیه و آله به هنگامی که مرا به سوی یمن فرستاد پرسیدم: چگونه با آنان نماز بخوانم؟ فرمود:

با آنها نمازی بخوان که همچون نماز ناتوان ترین آنها باشد و نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان باش؛ (وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أَصَلِّي بِهِمْ فَقَالَ: صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ وَ كُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا).

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در ابواب مستحبات نماز جماعت بابی به عنوان «اشْتِجَابُ تَخْفِيفِ الْإِمَامِ صَلَاتَهُ» گشوده است و در آن هشت روایت از معصومان علیهم السلام در این زمینه نقل کرده است، از جمله اینکه در روایتی آمده است: «روزی معاذ (بن جبل) در زمان رسول خدا در مسجدی نماز جماعت برگزار می کرد و قرائت نماز را طولانی می خواند. مردی در نماز به او ملحق شد و معاذ سوره طولانی را آغاز کرد. آن مرد برای خود سوره کوتاهی خواند و نماز را تمام کرد و سوار مرکبش شد (و رفت) این جریان به گوش رسول خدا رسید. کسی را نزد معاذ فرستاد و فرمود: «يَا مُعَاذُ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فَتَانًا عَلَيْكَ بِالشَّمْسِ وَ ضِحَاهَا وَ ذَوَاتِهَا؛ ای معاذ فتنه گر مباش (و مردم را از جماعت دور مساز) لازم است سوره «و الشمس و ضحاها» و امثال آن (از سوره های کوتاه) را بخوانی». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «يَتَّبِعِي لِلْإِمَامِ أَنْ تَكُونَ صَيِّمَاتُهُ عَلَى صَيِّمَاتِهِ أَوْ عَلَى صَيِّمَاتِهِ مَنْ خَلْفَهُ؛ سزاوار است نماز امام همانند نماز ضعیف ترین کسی باشد که پشت سر او نماز می خواند». (۲) در حدیث دیگری آمده است: «إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ يَوْمٌ أَصْحَابُهُ فَيَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَيُخَفِّفُ الصَّلَاةَ؛ پیغمبر

ص: ۱۹۶

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، باب ۶۹، ح ۴

۲- همان مدرک، ح ۳

اکرم روزی با اصحابش نماز می خواند صدای گریه کودکی را شنید. نماز را تخفیف داد و کوتاه کرد. (۱)

در روایت دیگری شبیه آن آمده که اصحاب سؤال کردند چرا نماز را کوتاه فرمودی؟ پیغمبر فرمود: «أَوْ مَا سَمِعْتُمْ صُرَاخَ الصَّبِيِّ؟» آیا صدای گریه کودک را نشنیدید؟ (۲)

بدیهی است منظور از تخفیف نماز در این روایات این نیست که واجبات نماز رعایت نگردد.

بخش بیست و چهارم

شرح و تفسیر: عیوب پنهان شدن زمامدار از دید مردم

عیوب پنهان شدن زمامدار از دید مردم

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه خود درباره لزوم رابطه نزدیک میان والی و توده های مردم سخن می گوید و معایب دور ماندن او از آنها را شرح می دهد و با دلایل مختلف روشن می سازد که نباید والی خود را از مردم پنهان دارد و اگر شرائطی ایجاب کند که از آنها پنهان شود نباید این پنهانی به طول انجامد.

می فرماید: «و اما بعد (از این دستور) هیچ گاه خود را در زمانی طولانی از رعایا پنهان مدار، زیرا پنهان ماندن زمامداران از چشم رعایا موجب نوعی کم اطلاعی نسبت به امور (مردم و کشور) می شود؛ (و أمَّا بَعْدُ فَلَمَّا تَطَوَّلْنَا احْتِجَابَیْكَ (۳) عَنْ رَعِیَّتِكَ، فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاءِ عَنِ الرَّعِیَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضَّیْقِ، وَقَلَّةٌ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ).»

در طول تاریخ بسیار دیده شده که حواشی سلطان و اطرافیان زمامدار او را عملاً در محاصره خود قرار می دهند و تنها اخباری را به او می رسانند که موجب خشنودی او یا به نفع حواشی و اطرافیان باشد و به این ترتیب او را از آنچه در کشور می گذرد دور می سازند و این وضع، بسیار برای اداره یک کشور خطرناک است؛ اما هنگامی که او با آحاد مردم در جلساتی تماس داشته باشد واقعیت های دست اول به

ص: ۱۹۷

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، باب ۶۹، ح ۵

۲- همان مدرک، ح ۱

۳- «احتیجاب» به معنای خویشتن را پنهان داشتن از ریشه «حَجَب» بر وزن «حجم» به معنای پوشانیدن آمده است

او منتقل می شود و حتی خیانت اطرافیان و مظالم آنها آشکار می گردد.

یکی از دستورات اسلامی این بوده که زمامداران، امامت جماعت را بر عهده می گرفتند؛ یعنی در میان مردم همه روز حاضر می شدند و این کار می توانست بسیاری از واقعیت ها را به آنها منتقل کند؛ خواه تلخ باشد یا شیرین.

آن گاه در ادامه این سخن می فرماید: «و آنها را از آنچه نسبت به آن پنهان مانده اند بی خبر می سازد در نتیجه مسائل بزرگ نزد آنان کوچک و امور کوچک در نظر آنها بزرگ می شود، کار خوب، زشت جلوه می کند و کار زشت، خوب؛ و حق و باطل با یکدیگر آمیخته می شود. (و به یقین تدبیر لازم برای امور کشور در چنین شرایطی امکان پذیر نیست)»؛ (وَ الْاِخْتِجَابُ مِنْهُمْ يَفْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اخْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَضِيغُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَ يَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَ يَقْبَحُ الْحَسَنُ، وَ يَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَ يُشَابُّ (۱) الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ).

امام علیه السلام به روشنی آثار شوم این دور ماندن از مردم را بیان فرموده و انگشت روی جزئیات گذاشته است، زیرا زمامدار در صورتی می تواند تصمیم صحیح در اداره امور کشور بگیرد که حوادث خوب را از بد و بد را از خوب و حق را از باطل و باطل را از حق بشناسد. بلکه در اندازه گیری های حوادث نیز به خطا نرود. اگر حادثه کوچکی را بزرگ بیند و تصمیمات شدید نسبت به آن بگیرد به یقین گرفتار مشکلات می شود و همچنین به عکس اگر حوادث مهم را اطرافیان و حواشی در نظر او کوچک جلوه دهند ممکن است وقتی خبردار شود که شیرازه کشور از هم گسیخته باشد.

این یکی از دستورات مهم اسلام است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حاکم عادل هم چون علی

ص: ۱۹۸

۱- «يُشَابُّ» از ریشه «شَوَّب» بر وزن «شوق» به معنای مخلوط کردن و آمیختن است و گاه به معنای آلوده کردنی که منشأ فساد است

علیه السلام با دقت آن را رعایت می کرده است؛ هنگامی که حاکمان جور بنی امیه و امثال آنها بر سر کار آمدند وضع دگرگون شد و حاجبان درگاه از ارتباط آحاد مردم با آن خلفای جور جلوگیری می کردند. حتی طبق بعضی از تواریخ گاه می شد که ارباب حاجت ماه ها بر در کاخ حکومت و حتی گاهی به مدت یک سال رفت و آمد می کردند؛ ولی آنها را به درون راه نمی دادند. (۱)

به همین دلیل مردم به کلی از آنها جدا شدند و ادامه حکومتشان جز با استبداد و کشتار بی گناهان امکان پذیر نبود.

سپس امام علیه السلام به سه دلیل دیگر برای نهی از پنهان ماندن زمامدار از مردم توسل می جوید که هر یک به تنهایی می تواند برای اثبات این واقعیت کافی باشد.

نخست می فرماید: «زیرا والی فقط یک انسان است که اموری را که مردم از او پنهان می دارند نمی داند و حق، همیشه علامت مشخصی ندارد و نمی توان همیشه «صدق» را در چهره های مختلف از «کذب» شناخت؛ (وَ إِنَّمَا الْوَالِي بِشَرِّ مَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَ لَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ (۲) تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ).

این دلیل بسیار روشنی است که زمامدار «عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» و حق و باطل نیز همیشه نشان دار نیست، بهترین راه شناخت این است که با واقعیات بدون واسطه تماس داشته باشد تا از آنچه در کشورش می گذرد به طور صحیح با خبر گردد. ممکن است در اینجا سؤال شود که این سخن با حدیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده چگونه سازگار است: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ

ص: ۱۹۹

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۹۳

۲- «سِمَات» جمع «سِمَه» به معنای علامت است

فَدَعُوهُ؛ بر هر حقی نشانه ای از حقیقت است و بر هر سخن راستی نوری است. آنچه (از روایات) موافق کتاب الله است آن را بگیری و آنچه را مخالف آن است رها سازید». (۱)

پاسخ آن روشن است، زیرا حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ناظر به روایات و احکام است که می توان آنها را با معیار سنجشی همچون قرآن مجید سنجید و حق را از باطل جدا کرد؛ اما آنچه در عهدنامه مالک آمده مربوط به موضوعات و مصادیق حق و باطل و راست و دروغ است که غالباً نشانه روشنی ندارد.

آن گاه امام به سراغ دلیل دوم می رود و می فرماید: «وانگهی تو از دو حال خارج نیستی: یا مردی هستی که آمادگی برای سخاوت و بذل و بخشش در راه حق داری، بنابراین دلیلی ندارد که خود را پنهان داری و از عطا کردن حق واجب خودداری کنی، و فعل کریمانه ای را که باید انجام دهی ترک نمایی، یا مردی بخیل و تنگ نظر هستی در این صورت (هنگامی که مردم تو را ببینند و این صفت را در تو بشناسند) از بذل و بخشش تو مأیوس می شوند و دست از تو برمی دارند؛ (وَ إِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا امْرُؤٌ سَيَحْتَ نَفْسِيكَ بِالْيَدْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيهِمَ اخْتِجَائِيكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَغْطِيهِ، أَوْ فِعْلٍ كَرِيمٍ تُشِيدِيهِ! (۲) أَوْ مُبْتَلَى بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَدْلِكَ!).

این یک واقعیت است که مردم اگر درباره کسی گرفتار شک و تردید باشند، پیوسته به او مراجعه می کنند؛ اما هنگامی که با او تماس نزدیک داشته باشند اگر اهل بذل و بخشش است عطای او را می گیرند و به دنبال کار خود می روند و اگر آدمی بخیل است

ص: ۲۰۰

۱- کافی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۱

۲- «تُشِيدِي» از ریشه «اسداء» به معنای بخشیدن و عطا کردن است و از ریشه «سدو» بر وزن «سرو» به معنای دست به سوی چیزی بردن گرفته شده است

مأیوس می شوند باز هم به سراغ کار خود می روند؛ ولی شخصی که خود را پنهان می دارد ممکن است بر در خانه او پیوسته ازدحام باشد.

سپس امام علیه السلام دلیل سوم را بیان می کند و می فرماید: «افزون بر اینها، بسیاری از حوایج مردم نزد تو، هزینه ای برای تو ندارد؛ مانند شکایت از ستمی یا درخواست انصاف در داد و ستدی»؛ (مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَمَّا مَتُونَهُ فِيهِ عَلَيْكَ، مِنْ شَكَاةٍ (۱) مَظْلَمَةٍ، أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ).

اشاره به اینکه تمام مراجعات مردم درخواست مالی نیست بسیاری از آنها درخواست کمک برای حل مشکلات است؛ مثلاً ظالمی به کسی ستمی کرده و مظلوم از تو کمک می خواهد یا معامله ای صورت گرفته و یکی از دو طرف معامله به دیگری زور می گوید، یا بدون مجوز شرعی می خواهد معامله را فسخ کند و یا بدهی خود را بدون دلیل نمی پردازد. در تمام این گونه امور اگر والی در جلساتی با مردم ارتباط مستقیم داشته باشد می تواند از نفوذ و قدرت خود استفاده کند و احقاق حق نماید بی آنکه هزینه مالی برای او داشته باشد.

نکته: دیدارهای مستقیم مردمی

دیدارهای مستقیم مردمی

تنها در این عهدنامه نیست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مالک اشتر این توصیه را می کند که سعی کند در ساعات معینی تماس مستقیم با مردم داشته باشد و از مشکلات آنها آگاه گردد و جلوی مظالم را بگیرد، بلکه در روایات دیگری از معصومان علیهم السلام نیز بر این معنا تأکید شده است.

از جمله یکی از یاران خاص امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به نام بزنتی می گوید: نامه ای از امام را دیدم که به فرزندش امام جواد علیه السلام نوشته است و می فرماید: «يَا أَبَا

ص: ۲۰۱

جَعْفَرُ بَلَغَنِي أَنَّ الْمَوَالِيَ إِذَا رَكِبَتْ أَخْرَجُوكَ مِنَ الْبَابِ الصَّغِيرِ وَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ بُخْلِ بِهِمْ لِنَلَّا يَنَالُ مِنْكَ أَحَدٌ خَيْرًا فَاسْأَلْكَ بِحَقِّي عَلَيْهِ لِمَا يَكُنْ مَدْخُلُكَ وَمَخْرُجُكَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ الْكَبِيرِ وَإِذَا رَكِبْتَ فَلْيَكُنْ مَعَكَ ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ ثُمَّ لَا يَسْأَلُكَ أَحَدٌ إِلَّا أَعْطَيْتَهُ؛ به من اطلاع داده اند که خادمان و معاونان تو هنگامی که سوار می شوی تو را از در کوچک بیرون می برند (تا مردمی که در برابر در بزرگ ایستاده اند با تو ملاقات نکنند) این به جهت بخلی است که آنها دارند و می خواهند خیری از تو به کسی نرسد از تو می خواهم به حقی که بر تو دارم (چنین کاری را ترک کنی و) ورود و خروج تو فقط از باب کبیر باشد (تا بتوانی با مردم تماس داشته باشی و بخشی از مشکلات آنها را حل کنی) افزون بر این هنگامی که سوار می شوی مقداری درهم و دینار با خود داشته باش و هر کس تقاضایی کرد چیزی به او بده». (۱)

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «أَيُّمَا وَالٍ اخْتَجَبَ عَنِ حَوَائِجِ النَّاسِ اخْتَجَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ حَوَائِجِهِ؛ هر والی که خود را از برآوردن نیاز مردم پنهان دارد خداوند در قیامت از حوائج خود آنها را پنهان می دارد». (۲)

البته نمی توان انکار کرد که زمان ها یکسان نیستند مثلاً در زمان ما یکی از مشکلات مهم، مشکلات امنیتی است که در بسیاری از موارد اجازه نمی دهد دولت مردان بدون حاجب و محافظ در میان مردم ظاهر شوند، در حالی که امام در سخنان فوق دستور می داد که تمام حاجبان و پاسداران را از آن مجلس خارج سازند. البته ممکن است نیروهای مخفی تا حدی مشکلات را

ص: ۲۰۲

۱- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۲، ح ۱۶

۲- همان مدرک، ج ۷۲، ص ۳۴۵، ح ۴۲

حل کنند؛ ولی گاه به تنهایی کافی نیست. علاوه بر این فزونی جمعیت در عصر ما و سهولت ارتباطها از اقصا نقاط کشور به مرکز حکومت سبب می شود که این گونه مجالس شدیداً مورد هجوم واقع شود. البته نباید آن را تعطیل کرد؛ ولی باید تدبیرهایی برای حل مشکلات این گونه ملاقات ها اندیشید.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود به نکته دیگری نیز در مورد معایب پنهان ماندن والی از مردم اشاره می کند که قابل توجه است. می گوید: ممکن است بسیاری از صاحب نظران و اهل فضل و شخصیت های مستقل بخواهند با والی تماس گرفته و نظرات مفید خود را برای حل مشکلات کشور در اختیار او بگذارند. اگر والی خود را از آنها پنهان دارد در واقع آنها را تحقیر کرده و سبب می شود که آنها از وی نفرت پیدا کنند (و این خسارت بزرگی است) و بدون شک بزرگان را تحقیر کردن و مأموران کوچک خود را بزرگ داشتن سبب حقارت والی می شود و گناهی است نابخشودنی، چرا که در واقع کسی را که به تو بدی نکرده مجازات کرده ای و آن کس که می خواهد خشنودی تو را به دست آورد به خشم آورده ای آیا چیزی از این قبیح تر و زشت تر هست؟ (۱)

بخش بیست و پنجم

شرح و تفسیر: از زیادخواهی اطرافیان پرهیز

از زیادخواهی اطرافیان پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه چند دستور مهم دیگر به مالک می دهد که همه آنها سرنوشت ساز است.

نخست می فرماید: «(اضافه بر این گاه) برای زمامدار، خاصان و صاحبان اسرار (و نزدیکان و اطرافیانی) است که خودخواه و برتری طلبند و در داد و ستد با مردم عدالت و انصاف را رعایت نمی کنند»؛ (ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي حَاصَّةً وَ بَطَانَةً (۲)، فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ (۳) وَ تَطَاوُلٌ (۴)، وَ قَلَّةٌ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ).

ص: ۲۰۳

۱- فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷

۲- «بَطَانَةً» به معنای لباس زیرین در مقابل «ظهاره» که به لباس رویین گفته می شود، نیز به افرادی که محرم اسرار هستند «بطانه» گفته می شود و منظور امام از این واژه معنای اخیر است

۳- «استثنا» به معنای چیزی را به خود اختصاص دادن از ریشه «أثر» در اصل به معنای علامتی بر چیزی گذاردن گرفته شده و از آنجا که وقتی انسان چیزی را به خود اختصاص می دهد گویی اثری بر آن می گذارد این ماده در آن معنا به کار رفته است

۴- «تَطَاوُلٌ» به معنای برتری جویی از ریشه «طول» به معنای مرتفع شدن گرفته شده است

آنچه امام علیه السلام در اینجا به آن اشاره کرده یک واقعیت تلخ و گسترده تاریخی است که همواره دنیا پرستان و فرصت طلبان خود را به مراکز قدرت نزدیک می کنند و با اظهار اخلاص و فداکاری کامل به آنها تقرب می جویند تا به وسیله آنها بخش هایی از بیت المال در اختیار آنان و منسوبانشان قرار بگیرد و بر دوش مردم مظلوم سوار شوند و اموال و منافع آنها را غارت کنند. امام به مالک اشتر هشدار می دهد که مراقب این گروه باشد.

سپس دستور قاطعی در این زمینه صادر کرده در ادامه سخن می فرماید:

«ریشه ستمشان را با قطع وسائل آن بر کن و هرگز به هیچ یک از اطرافیان و هواداران خود زمینی از اراضی مسلمانان را وا مگذار و نباید آنها طمع کنند که قراردادی به سود آنها منعقد سازی که موجب ضرر بر همجواران آن زمین باشد؛ خواه در آبیاری یا عمل مشترک دیگر. به گونه ای که هزینه های آن را بر دیگران تحمیل کنند و در نتیجه سودش فقط برای آنها باشد و عیب و ننگش در دنیا و آخرت نصیب تو گردد»؛ (فَاحْسِمُ (۱) مَا دَهَ أَوْلِيكَ بِقَطْعِ أَشْيَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ، وَ لَا تُقْطِعَنَّ (۲) لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَ حَامَّةِكَ (۳) قَطِيعَةً وَ لَمَّا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اغْتِنَادِ عَقْدِهِ، تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شَرِّبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَوَؤَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونُ مَهْنَأً (۴) ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَ عَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ).

این تعبیرات با صراحت بیانگر این حقیقت است که شخص والی و زمامدار باید دست رد بر سینه گروه فرصت طلب سودجوی حاشیه نشین بزند و هرگز تسلیم خواسته های آنها نشود و زمین هایی را که به مسلمانان تعلق دارد در اختیار

ص: ۲۰۴

- ۱- «احسِم» صیغه امر از ریشه «حسم» بر وزن «وصل» به معنای قطع کردن گرفته شده
- ۲- «لا-تقطعن» از ریشه «قطع» به معنای جدا کردن گرفته شده و این واژه هنگامی که به باب افعال می رود به معنای تخصیص دادن چیزی به کسی مثلاً زمینی را در اختیار کسی قرار دادن می باشد
- ۳- «حامه» به معنای نزدیکان و خاصان و خویشاوندان است از ریشه «حم» به معنای گرم کردن گرفته شده به مناسبت اینکه علاقه و دوستی آنها گرم و داغ است. به همین دلیل دوست صمیمی را «حمیم» می گویند
- ۴- «مهناً» به معنای چیز مرغوب و گواراست

آنان نگذارد، زیرا آنها به سبب نفوذی که در مرکز اصلی قدرت دارند سعی می کنند تمام هزینه های این املاک را که قاعدتاً باید در میان همه کسانی که ملک مشترک دارند تقسیم شود به زور بر عهده دیگران بیندازند و منفعت خالص از آن آنها باشد؛ کاری که ظلم فاحش و خیانت آشکار است.

شایان توجه است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرمان خدا زکات را بر بنی هاشم تحریم کرد مبادا از خویشاوندی آن حضرت استفاده کنند و بخش های عظیمی از زکات را در اختیار خود بگیرند. حتی در روایت آمده است: «هنگامی که جمعی از بنی هاشم خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند: اجازه بده جمع آوری زکات حیوانات بر عهده ما باشد. (ما از زکات سهمی نمی خواهیم ولی) سهم «والعالمین علیها» (کسانی که جمع آوری زکات می کنند) را به ما ده و گفتند ما از دیگران به این کار سزاوارتریم. پیغمبر فرمود: زکات (حتی سهم جمع آوری کنندگان آن) بر من و شما حرام است؛ ولی به من وعده شفاعت داده شده... آیا فکر می کنید دیگران را (در شفاعت کردن) بر شما مقدم می دارم؟». (۱)

دور نگه داشتن خویشاوندان و اطرافیان از حکومت و دسترسی به بیت المال، تا مدتی در میان مسلمانان رواج داشت؛ ولی هنگامی که زمان عثمان فرا رسید، اوضاع به کلی دگرگون شد؛ بنی امیه و بنی مروان اطراف او را گرفتند؛ هم پست ها و مقام ها را در میان خود تقسیم کردند هم بیت المال و اراضی مسلمانان را. نتیجه آن شورش عظیمی بود که به وجود آمد و خون خلیفه در این راه ریخته شد.

وقتی نوبت به امام امیر مؤمنان علیه السلام رسید اوضاع به کلی تغییر یافت تا آنجا که حتی برادرش عقیل اجازه نیافت سهم

ص: ۲۰۵

مختصری بیشتر از دیگران از بیت المال داشته باشد و چون حکومت به معاویه و بنی امیه و پس از آنها به بنی عباس رسید غوغایی برپا شد اموال مسلمانان و بیت المال در میان بستگان و اطرافیان و چالوسان تقسیم شد و در عوض، آنها با خشونت تمام از حکومت دفاع کردند و صداها را در سینه ها خاموش نمودند و غالب شورش هایی که پیدا شد بر اثر همین مظالم بود.

تنها از عمر بن عبدالعزیز نقل می کنند که وقتی احساس کرد ممکن است این امر سرچشمه شورش عظیمی شود دستور اکید داد تمام این اموال به بیت المال مسترد گردد و جلوی این امتیازات گرفته شود.

این امر در دنیای امروز نیز کاملاً رواج دارد، اشخاص و گروه های وابسته به حکومت از امتیازهای خاصی برخوردارند. همین امر سبب ناآرامی های فراوان و شورش های خطرناک است.

امام علیه السلام در دومین دستور می فرماید: «حق را درباره آنها که صاحب حق اند رعایت کن؛ چه از نزدیکان تو باشد یا غیر آنها و در این باره شکیا باش و به حساب خدا بگذار (و پاداش آن را از او بخواه) هر چند این کار موجب فشار بر خویشاوندان و یاران نزدیک تو شود سنگینی این کار را بپذیر، زیرا سرانجامش پسندیده است»؛ (وَأَلْزِمَ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صَیْرًا مُخْتَسِبًا، وَقَعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَ خَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَ اتَّبِعْ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَعْبَةَ (۱) ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ).

این همان چیزی است که امروز از آن به عنوان مقدم داشتن ضابطه بر رابطه تعبیر می شود و کاری است بسیار مشکل که انسان حق را بر پیوندهای خویشاوندی و دوستان نزدیک و همکاران خود مقدم دارد و

ص: ۲۰۶

۱- «مَعْبَةُ» به معنای عاقبت و نتیجه چیزی است

معاونان خود را در برابر حق به فراموشی بسپرد و اگر خواسته آنها بر خلاف حق است اجرای حق را بر خواسته آنها مقدم بدارد. همان چیزی که نمونه کاملش خود امام علیه السلام است و داستان او با برادرش عقیل معروف است. و همچنین نامه ای که برای عثمان بن حنیف نوشت و به علت انحراف کوچک او از مسیر حق، شدیداً وی را سرزنش فرمود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: امیر مؤمنان به عمر بن خطاب چنین فرمود: «ثَلَاثٌ إِنْ حَفِظْتَهُنَّ وَ عَمِلْتَ بِهِنَّ كَفَّتْكَ مَا سِوَاهُنَّ وَ إِنْ تَرَكْتَهُنَّ لَمْ يَنْفَعَكَ شَيْءٌ سِوَاهُنَّ؛ سه چیز است اگر آنها را حفظ کنی و به آنها عمل نمایی تو را از غیر آن بی نیاز می کند و اگر آنها را ترک گویی چیزی غیر از آن تو را سودی نمی بخشد».

عمر گفت: «وَمَا هُنَّ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ ای ابو الحسن! آن سه چیز چیست؟»

امام فرمود: «إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ وَ الْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ وَ الْقِسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ؛ اجرای حد درباره نزدیکان و دوران (به طور یکسان) و حکم بر طبق کتاب خدا در حالت خشنودی و غضب و تقسیم عادلانه در میان سفید و سیاه».

عمر گفت: «لَعَمْرِي لَقَدْ أُوجِزْتُ وَ أْبْلَغْتُ؛ به جانم سوگند که مختصر گفتمی و حق مطلب را ادا کردی». (۱)

تعبیر امام به «فَإِنَّ مَعْبَةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ» اشاره به این است که رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان نزدیکان و غیر آنها در دنیا عاقبت نیکی دارد، زیرا سب اطمینان و خشنودی توده مردم و همراهی آنها با حکومت می شود و در آخرت نیز ثواب

ص: ۲۰۷

آن گاه امام سومین دستور مهم را صادر می فرماید که بسیاری از مشکلات حکومت را کم می کند. می فرماید: «هرگاه رعایا نسبت به تو گمان بی عدالتی ببرند عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با بیان عذر خویش گمان آنها را نسبت به خود (درباره آنچه موجب بدبینی شده) اصلاح کن، زیرا این امر از یک سو موجب تربیت اخلاقی تو می شود و از سوی دیگر ارفاق و ملاحظتی است درباره رعیت و سبب می شود که بیان عذر خود، تو را به مقصودت که وادار ساختن آنها به حق است برساند»؛ (وَ إِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا (۱) فَأَصْحِرْ (۲) لَهُمْ بِعُذْرِكَ، وَ اَعْدِلْ (۳) عَنْكَ ظُنُونَهُمْ يَا صَيِّحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَ رِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ، وَ إِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ (۴) عَلَى الْحَقِّ).

می دانیم یکی از مشکلات حکومت ها این است که بسیاری از مردم از جزئیات مسائلی که در جامعه می گذرد ناآگاه اند و گاه زمامدار عادل دست به اقداماتی برای حل مشکلات و اصلاح امور می زند که دلیلش بر آنها مخفی است.

همین امر موجب بدگمانی مردم می شود و اگر این بدگمانی ها روی هم متراکم گردد ممکن است مردم را از حکومت جدا سازد، از این رو هرگاه والی و زمامدار احساس کند سوء ظنی برای مردم درباره مسأله ای پیدا شده، باید آشکارا دلیل منطقی کار خود را بیان دارد تا آنها آرامش فکر پیدا کنند و سوء ظنشان برطرف گردد.

یکی از بهترین فرصت ها در اسلام برای زمامداران، استفاده کردن از خطبه های نماز جمعه است که قریب و بعید و نزدیکان و غیر آنها در آن جمع اند و او می تواند خود به طور مستقیم یا نائبانش مسائل را بشکافند

ص: ۲۰۸

۱- «حَيْفٌ» به معنای ظلم و ستم و بی انصافی است و از آنجا که وقتی چیزی به وسیله ظلم و ستم از دست برود انسان افسوس می خورد، این واژه امروز به معنای افسوس خوردن به کار می رود

۲- «أَصْحِرٌ» فعل امر از ریشه «صحرا» به معنای بیابان گرفته شده و «أَصْحَارٌ» یعنی بیابان رفتن. از آنجا که در بیابان همه چیز ظاهر و آشکار می شود، این ماده به معنای آشکار ساختن به کار رفته و در کلام امام نیز به همین معناست

۳- «اعْدِلْ» از ریشه «عدول» به معنای برگرداندن گرفته شده است

۴- «تقویم» به معنای صاف و راست کردن و کجی ها را از بین بردن است

و دلایل انجام هر کاری را که موجب بدگمانی شده آشکارا بگویند. امروز با توجه به گستردگی رسانه ها، معمولاً با مصاحبه یا دادن بیانیه در این گونه موارد اقدام می کنند؛ ولی آنها که عذر موجهی ندارند به زودی رسوا می شوند و پایه های قدرتشان به لرزه در می آید.

این نکته نیز قابل توجه است که امام علیه السلام برای افشاگری در موارد سوء ظن رعیت دو فایده مهم ذکر فرمود: اول: رفع سوء ظن مردم از طریق بیان واقعیت ها و شرح امکانات و تنگناها. دوم: ریاضت نفس والی و زمامدار، زیرا او با این عمل، گویی خود را در اختیار مردم گذارده و از اوج قدرت فرود آمده و همچون یک دوست و برادر، با آنها متواضعانه سخن می گوید و این تواضع مایه ریاضت نفس و پرورش روح و اخلاق زمامدار است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بارها اقدام بر این کار کرده و اسوه عملی برای این دستور بود. از جمله:

۱. به هنگام تقسیم غنائم فراوان جنگ حنین، هنگامی که برای رؤسای تازه مسلمان قریش مانند ابوسفیان و بعضی دیگر یکصد شتر سهمیه قرار داد و سهم مهاجران و انصار پیشین را بسیار کم و در حدود چهار شتر مقرر فرمود، گروهی از آنها سخت ناراحت شدند و بعضی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم به عدم رعایت عدالت در تقسیم غنیمت نمودند. در اینجا پیغمبر خدا عذر خود را آشکارا بیان کرد و به آنها گفت: من با این کار محبت این افراد را نسبت به اسلام جلب کردم تا مسلمان شوند ولی شما را به اسلامتان (که در وجودتان ریشه دار است و اگذاردم) آیا دوست ندارید گروهی شتر و گوسفند ببرند ولی

شما محبت و ایمان به رسول الله را با خود ببرید؟ (۱)

۲. نمونه دیگر جریانی است که در صلح حدیبیه اتفاق افتاد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این صلح که با مشرکان مکه برقرار کرد اولاً- حاضر شد بدون انجام اعمال عمره- با اینکه خود و یارانش احرام بسته بودند- به مدینه باز گردد و ثانیاً شرطهایی را که به نفع قریش در این صلح نامه آمده بود بپذیرد که این مسأله بر یارانش سنگین بود.

از جمله کسانی که زبان به اعتراض گشودند عمر بود. در روایتی آمده که او گفت: «ما شَكَّكْتُ فِي الْإِسْلَامِ قَطُّ كَشَكِّي يَوْمَ حُدَيْبِيَّةٍ؛ هیچ گاه در اسلام شکی مانند شک روز حدیبیه نکردم» خدمت پیغمبر آمده عرض کرد: آیا ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: هستید. عرض کرد: آیا آنها مشرک نیستند؟ فرمود: هستند. عرض کرد: پس چرا ما این همه خفت و خواری را در دین خود بپذیریم؟ پیامبر یاران خود را مخاطب قرار داد و فرمود: این از ناحیه من نبود؛ خدا چنین دستور صلحی را به من داده و احدی نمی تواند امر پروردگار را مخالفت کند و بداند خدا مرا ضایع نخواهد کرد. (و پیروزی ها در پیش است). (۲)

۳. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که می فرمود: چیزی «از مواد غذایی» خدمت پیغمبر آوردند تا (بر اهل صفة) تقسیم کند؛ ولی به اندازه ای نبود که به همه برسد، از این رو تنها به جمعی از آنها داد و چون ممکن بود دیگران قلباً ناراحت شوند و معترض باشند، پیامبر در برابر آنها آمد و فرمود: ای اهل صفة مقدار کمی برای ما آورده بودند؛ من دیدم به همه نمی رسد. آن را به افرادی که نیاز بیشتری داشتند دادم (و در آینده جبران خواهد شد). (۳)

بخش بیست و ششم

شرح و تفسیر: احترام به عهد و پیمان از مهم ترین واجبات است

احترام به عهد و پیمان از مهم ترین واجبات است

ص: ۲۱۰

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۱، حوادث سال هشتم هجرت

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۵

۳- وسائل الشیعه، ج ۶، کتاب الزکات، باب ۲۸، ح ۲؛ منهاج البراعه، ج ۲۰، ص ۲۹۶

مام علیه السلام در این بخش، مسائل مهمی در ارتباط با دشمنان و طرز برخورد با آنها در صلح و جنگ بیان می کند. نخست می فرماید: «هرگز صلحی را که از جانب دشمن پیشنهاد می شود و رضای خدا در آن است رد مکن؛ چرا که در صلح برای سپاهت آرامش (و سبب تجدید قوا) و برای خودت مایه راحتی از هم و غم ها و برای کشورت موجب امانت است»؛ (وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوَّكَ وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضَى فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً (۱) لِيُجْنُودَكَ، وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَ أَمْنًا لِبِلَادِكَ).

تعبیر به «وَلِلَّهِ فِيهِ رِضَى» اشاره به صلح عادلانه است؛ صلحی که سبب سرشکستگی ملت اسلام نشود و اجحافی بر دشمن در آن نباشد؛ صلحی عادلانه و پرفایده.

این تعبیر ممکن است اشاره به این موضوع نیز باشد که گاه بعضی از افراد پرتوقع و تندرو رضایت به صلح ندهند در حالی که رضای خدا در آن باشد مانند صلح حدیبیه که رضای خداوند و پیامبر اسلام در آن بود؛ ولی بعضی از تندروان با آن به مخالفت برخاستند و سرانجام فهمیدند اشتباه از آنان بوده است.

به عکس گاهی افراد طرفدار صلح اند در حالی که خدا از آن راضی نیست مانند آنچه در صفین واقع شد که گروهی فریب خورده و نادان بعد از مشاهده قرآن ها بر سر نیزه ها بر صلح با معاویه اصرار داشتند در حالی که این صلح مایه بدبختی مسلمانان شد و اگر جنگ کمی ادامه می داشت کار برای همیشه یکسره می شد.

در عصر ما گاه دولت های استعماری دم از صلح با ملت ها می زنند؛ صلحی که به گفته مرحوم مَغْنِيَه در شرح نهج البلاغه اش در سه چیز خلاصه می شود: روی کار

ص: ۲۱۱

۱- «دَعَاً» به معنای سکون و آرامش است و از ریشه «وَدَعَى» بر وزن «منع» گرفته شده است

آمدن حکومتی مزدور؛ اقتصادی که مصالح استعمارگران را تأمین کند و تشکیلات اداری و نظامی که تابع اراده آنها باشد. و اظهار می دارند که اگر این سه تأمین بشود هر شرط دیگری را خواهند پذیرفت در حالی که نتیجه آن جز بدبختی و شکست همه جانبه نخواهد بود. (۱)

بدیهی است منظور از رضایت خداوند همان تأمین مصالح اسلام و مردم مسلمان است که به وسیله اندیشمندان و مشاوران آگاه حکومت تضمین می شود.

فواید سه گانه ای را که امام در اینجا برای صلح بیان فرموده کاملاً جامع است، زیرا صلح نتیجه ای برای لشکر، ثمره ای برای زمامدار و فایده ای برای مردم دارد؛ لشکر آرامش پیدا می کند و می تواند خود را آماده تر از پیش برای دفع هرگونه حمله دشمن سازد و زمامدار که به هنگام جنگ تمام فکرش متوجه برنامه های آن می شود از این افکار آزار دهنده راحت می گردد و به تمشیت سایر امور می پردازد و مردم هم احساس امتیاز می کنند و به پیشبرد کارهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی می پردازند.

این تعبیرات نشان می دهد که جنگ بلایی بزرگ است و حتی الامکان باید از آن پرهیز کرد مگر آنکه خطری برای کشور اسلام احساس شود که در آنجا باید شجاعانه ایستاد. سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته مهم دیگری اشاره کرده می فرماید:

«اما سخت از دشمنت پس از صلح با او برحذر باش، زیرا دشمن گاه نزدیک می شود که غافلگیر سازد، بنابراین دوراندیشی را به کار گیر و در این مورد خوش بینی را کنار بگذار»؛ (وَلَكِنَّ الْجِدَارَ كُلَّ الْحَدَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَآتِهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ).

این یک واقعیت است که

ص: ۲۱۲

پیشنهاد صلح از سوی دشمن همیشه صادقانه نیست و نمی توان آن را دلیل بر صلح طلبی وی دانست، گرچه باید پیشنهاد صلح شرافتمندانه را پذیرفت؛ ولی نباید به آن دل بست و اطمینان نمود. تاریخ گذشته و معاصر نمونه های زیادی از صلح غافلگیرانه را به خاطر دارد.

اینکه امام علیه السلام می فرماید: «حسن ظن و خوش بینی را در اینجا کنار بگذار» با اینکه اصل در اسلام بر خوش بینی است به سبب آن است که طرف مقابل دشمن است نه دوست.

آن گاه امام علیه السلام دستور مهم دیگری را در برابر دشمنان بیان می دارد و با تأکید تمام به آن می پردازد؛ تأکیدی که نشانه روح عدالت و جوان مردی و اخلاق انسانی در اسلام است. می فرماید: «اگر پیمانی میان خود و دشمن بستنی یا لباس امان بر او پوشاندی (و او را پناه دادی) به عهدهت وفا کن و قرارداد خود را محترم بشمار و جان خویش را در برابر تعهداتت سپر قرار ده»؛ (وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عِدْوِكَ عُقْدَةً، أَوْ ابْتَسَيْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحُطِّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ، وَارْزَعْ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَْتَ).

از آنجا که مسأله عهد و پیمان ها و پایبندی به آن نقش بسیار مهمی در مسأله صلح در جهان انسانیت دارد، امام با ذکر چند دلیل بر آن تأکید می نهد. می فرماید:

«زیرا هیچ یک از فرایض الهی همچون بزرگداشت «وفای به عهد و پیمان» نیست و مردم جهان با تمام اختلافات و تشتت آرایبی که دارند نسبت به آن اتفاق نظر دارند»؛ (فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ، وَتَشْتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ).

اشاره به اینکه همه مردم جهان در طول تاریخ وفای

به عهد و پیمان ها را که در میان کشورها و قبائل بسته می شود لازم شمرده و می شمردند و مخالفت با آن را ننگ می دانند، هرچند نمونه هایی از پیمان شکنی در گذشته و حال داشته ایم؛ ولی پیمان شکنان هم اصرار داشته اند کار خود را به نوعی توجیه کنند که رنگ پیمان شکنی به خود نگیرد تا مورد نکوهش همگان واقع نشوند.

آن گاه به سراغ دلیل دیگری رفته می فرماید: «حتی مشرکان زمان جاهلیت - علاوه بر مسلمین - آن را مراعات می کردند، چرا که عواقب دردناک پیمان شکنی را آزموده بودند»؛ (وَقَدْ لَرِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لَمَّا اسْتَوْبَلُوا (۱) مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ).

می دانیم عرب در زمان جاهلیت تقریباً از تمام ارزش های اخلاقی و انسانی دور افتاده بود؛ غارتگری و کشتار را جزء افتخارات خود می شمرد؛ ولی با این حال اگر عهد و پیمانی از سوی قبیله ای با قبیله دیگری بسته می شد حتی الامکان آن را محترم می شمرد و پیمان شکنی را گناه بزرگی می دانست.

در اسلام نیز مسأله وفای به عهد در برابر دوست و دشمن یکی از اصول مسلم است.

در حدیثی می خوانیم شخصی از محضر امام سجاد علیه السلام سؤال کرد و گفت:

«أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ؛ تمام اصول اساسی دین را برای من بیان فرما».

امام علیه السلام فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ سخن حق و حکم به عدالت و وفای به عهد شرایع دین است» (۲).

آن گاه امام علیه السلام در ادامه همین سخن، با دو بیان دیگر، شدیداً از پیمان شکنی نهی می کند. نخست می فرماید: «بنابراین هرگز پیمان شکنی نکن و در عهد و پیمان خود خیانت روا مدار و دشمنت را فریب نده، زیرا هیچ کس جز شخص جاهل و شقی (چنین) گستاخی را در برابر خداوند

ص: ۲۱۴

۱- «اسْتَوْبَلُوا» از ریشه «استیبال» به معنای آزمودن گرفته شده و ریشه اصلی آن «وَبَلَّ» بر وزن «نقل» به معنای بارش شدید باران است و چون چنین بارشی مشکلاتی ایجاد می کند این واژه در مورد ضرر و زیان و امتحانات سخت به کار رفته است

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶، ح ۱۰

روا نمی دارد؛ (فَلَا تَغْدِرَنَّ بِدِمَّتِكَ، وَ لَا تَخِيْسَنَّ (۱) بَعْهَدِكَ، وَ لَا تَخْتَلَنَّ (۲) عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ).

اشاره به اینکه پیمان شکنی و خیانت در عهد و فریب دادن دشمن از این طریق نوعی دشمنی با خداست، زیرا او دستور فراوان بر وفای به عهد و ترک غدر و مکر داده است و مخالفت با آن یا از سر جهل است و یا از روی شقاوت (در فرض آگاهی) از اینجا روشن می شود که اسلام تا چه حد برای وفاداری به عهد و پیمان ها اهمیّت قائل شده و آن را به عنوان یک ارزش انسانی والا واجب و لازم شمرده است.

در تعبیر دوم می فرماید: «خداوند عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می شود به رحمت خود مایه آسایش بندگان و حریم امنی برای آنها قرار داده تا به آن پناه برند و برای انجام کارهای خود در کنار آن بهره بگیرند، لذا نه فساد، نه تدلیس و نه خدعه و نیرنگ در عهد و پیمان روا نیست؛ (وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْناً أَفْضَاً (۳) بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَ حَرِيماً يَسِيْكُونُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ (۴)، وَ يَشْتَفِيضُونَ إِلَى جِوَارِهِ، فَلَا إِذْغَالَ (۵) وَ لَا مُدَالَسَةَ (۶) وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ).

قابل توجه اینکه تعبیر به «بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ» که همه بندگان، اعم از مؤمن و کافر و دوست و دشمن مسلمانان را شامل می شود به خوبی نشان می دهد که این دستور از دستورات مربوط به حقوق مؤمنان و برادران مسلمان نیست، بلکه جزء حقوق بشر است که صرف نظر از مذهب و عقیده باید اجرا شود و در سایه آن مردم جهان با تمام اختلافاتی که در آن دارند بتوانند در کنار هم در آرامش زندگی

ص: ۲۱۵

۱- «لَا تَخِيْسَنَّ» از ریشه «خيس» بر وزن «خير» به معنای فاسد شدن و متعفن گردیدن گرفته شده سپس به معنای خیانت و نقض عهد به کار رفته است

۲- «لَا تَخْتَلَنَّ» از ریشه «ختل» بر وزن «قتل» به معنای خدعه و نیرنگ غافلگیرانه است

۳- «أَفْضَاً» از ریشه «افضاء» به معنای توسعه دادن و از ریشه «فضا» گرفته شده و گاه به معنای گستردن و منتشر ساختن نیز به کار می رود و در جمله بالا همین معنا اراده شده است

۴- «مَنَعَهُ» به معنای قوت و قدرتی است که انسان را در مقابل دشمن یا حوادث ناگوار حفظ می کند

۵- «إِذْغَالَ» از ریشه «دغمل» بر وزن «عقل» به معنای داخل شدن در یک مکان به صورت مخفیانه است و از آنجا که فاسدان و مفسدان معمولاً به این صورت وارد می شوند، مفهوم فساد نیز غالباً در آن وجود دارد. و «دغمل» بر وزن «قمر» به معنای فساد و گاه به معنای شخص مفسد می آید و در عبارت بالا نیز معنای فساد مندرج است

۶- «مُدَالَسَةَ» به معنای خدعه و خیانت کردن است و ریشه اصلی آن «دکس» بر وزن «قفس» به معنای ظلمت است و سپس به معنای خیانت به کار رفته است

کنند.

سپس امام علیه السلام از سومین دستور در زمینه عهد و پیمان با مخالفان سخن می گوید و می فرماید: «(اضافه بر این) هرگز پیمانی را که در آن تعبیراتی است که جای اشکال (و سوء استفاده دشمن) در آن وجود دارد منعقد مکن»؛ (وَلَا تَعْقِدْ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ (۱)).

این نکته مخصوصاً در پیمان هایی که در میان اقوام و ملت ها و دولت ها بسته می شود، بسیار مهم است که تمام بندهای پیمان باید شفاف و روشن باشد و تعبیرات دو پهلو که امکان سوء استفاده در آن راه یابد وجود نداشته باشد، زیرا بسیار می شود که دشمن با زیرکی خود جمله ای مبهم را در عهدنامه می گنجانند و سپس برای طفره رفتن از وفای به عهد از آن بهره می گیرد.

در دنیای امروز این مسأله به دقت دنبال می شود؛ مواد عهدنامه ها را چندین بار می خوانند و از کارشناسان حقوقی و غیر حقوقی کمک می گیرند مبادا یک بند آن مشکل آفرین باشد. سزاوار است مردم در معاملات شخصی و خصوصی نیز این دستور مولا را که در مورد عهدنامه ها بیان فرموده رعایت کنند و خود را از مشکلات احتمالی رهایی بخشند.

حضرت در ادامه سخن در چهارمین دستور می فرماید: «(و همان گونه که نباید عبارتی در عهدنامه باشد که دشمن از آن سوء استفاده کند) تو نیز بعد از تأکید و عبارات محکم عهدنامه، تکیه بر بعضی از تعبیرات سست و آسیب پذیر برای شکستن پیمان منما»؛ (وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَي لِحْنِ قَوْلٍ (۲) بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَ التَّوَثُّقِ)

این دستور امام علیه السلام پایبند بودن اسلام و مسلمانان را به ارزش های انسانی درباره وفای به عهد آشکارتر می سازد و نشانه روشنی از عدالت اسلام است، زیرا همان گونه

ص: ۲۱۶

۱- «عِلَلٌ» جمع «عله» به معنای بیماری و فساد است و در عبارت بالا به معنای ابهاماتی است که سرچشمه توجیهاات فاسد و مفسد می شود

۲- «لِحْنِ قَوْلٍ» به گفته ارباب لغت سخنی است که از قواعد و سنن خود منصرف گردد و نتیجه خلافی از آن گرفته شود

که سوء استفاده دشمن را از عبارات عهدنامه نمی پسندند به دوست هم اجازه این کار را نمی دهد.

البته ممکن است امضاکننده پیمان اظهار کند که هدفم غیر از این بوده است که ظاهر عبارت دلالت دارد، یا من به حکم ناچاری توریه کردم ولی می دانیم در تمام پیمان ها و حتی اسناد معاملات و وقف نامه ها و وصیت نامه ها معیار، ظواهر الفاظ است و هیچ کس حق ندارد با هیچ بهانه ای از آن فراتر رود.

از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه هشتم نهج البلاغه هنگامی که «زبیر» با عذرهای واهی می خواست بیعت خود را با امام بشکند چنین فرمود: «يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَيَّاعَ بَيْدِهِ وَلَمْ يَبْيَعْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْبَيْعَةِ وَادَّعَى الْوَلِيَجَةَ فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيْمَا خَرَجَ مِنْهُ؛ او گمان می کند که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل پس اقرار به بیعت می کند؛ ولی مدعی امری پنهانی است (که نیتش چیز دیگری بوده) بنابراین بر او واجب است دلیل روشنی بر این ادعای خود بیاورد و گرنه باید در آن چیزی که از آن خارج شده بازگردد و به بیعت خود وفادار باشد».

در ادامه برای تأکید بیشتر می افزاید: «هیچ گاه نباید قرار گرفتن در تنگناها به سبب الزام های پیمان الهی تو را وادار سازد که برای فسخ آن از طریق ناحق اقدام کنی»؛ (وَلَا يَدْعُوَنَّكَ ضَيْقُ أَمْرٍ، لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَى طَلَبِ انْفِسَاحِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

ممکن است گاهی عمل به عهدنامه ای واقعا مشکل آفرین باشد و مسلمانان را در تنگناها قرار دهد؛ ولی تحمل این مشکلات بر شکستن پیمان کاملاً ترجیح دارد.

آن گاه امام علیه السلام به ذکر دلیل آن می پردازد و می فرماید: «زیرا شکیبایی تو در تنگنای پیمان ها

که (به لطف خداوند) امید گشایش و پیروزی در پایان آن داری بهتر از پیمان شکنی و خیانتی است که از مجازات آن می ترسی. همان پیمان شکنی که سبب مسئولیت الهی می گردد که نه در دنیا و نه در آخرت نمی توانی پاسخ گوی آن باشی؛ (فَإِنَّ صَيْبَكَ عَلَىٰ ضَيْقٍ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ، خَيْرٌ مِنْ غَدْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ، وَأَنْ تُحِيطَ بِحُكِّ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلَبُهُ (۱)، لَا تَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ).

اشاره به اینکه مشکلات آخرت در برابر مشکلات دنیا قابل مقایسه نیست و خشم پروردگار با هیچ چیز قیاس نمی شود، بنابراین باید تنگناها و مشکلات پیمانی که بسته شده تحمل شود و باید از پیمان شکنی که مجازات الهی را در پی دارد پرهیز کرد که نه تنها مجازات الهی را در پی دارد، بلکه در دنیا نیز اسباب سرشکستگی و بی اعتباری است.

نمونه روشن این مطلب حادثه ای است که بعد از عهدنامه صلح حدیبیه اتفاق افتاد چون یکی از مواد این صلح نامه این بود که اگر کسی از زندانیان مکه به مدینه فرار کند او را باز گردانند و تحویل دهند؛ ولی اگر از مسلمانان مدینه کسی به مکه فرار کند تحویل او لازم نباشد که این ماده به هنگام نوشتن عهدنامه مورد ایراد بعضی از مسلمانان واقع شد و پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اگر کسی از ما به سوی مکه فرار کند مفهومش این است که مرتد شده و چنین فردی به درد مسلمانان نمی خورد.

به دنبال این موضوع شخصی از زندانیان مکه از قریش به نام «ابو بصیر» فرار کرد و به مدینه آمد. مکیان دو نفر را برای تحویل گرفتن او به مدینه فرستادند.

پیغمبر صلی

ص: ۲۱۸

۱- «طَلَبُهُ» اسم مصدر و به معنای مطلوب است

الله علیه و آله فرمود: ای ابو بصیر تو می دانی ما با این جمعیت پیمان بستیم و در دین ما پیمان شکنی جایز نیست ناچاریم تو را به آنها تحویل دهیم؛ ولی خداوند گشایش و فرجی برای تو فراهم می آورد. آن دو مأمور، ابو بصیر را تحویل گرفتند و در وسط راه ابو بصیر به یکی از آن دو مأمور گفت: شمشیر تو واقعا برنده است؟ گفت: آری. گفت: بینم. شمشیرش را به دست او داد او هم وی را کشت (و نفر دوم جرأت حمله به وی را نداشت و فرار کرد) ابو بصیر بعد از این جریان به مدینه بازگشت. (۱)

نکته: وفای به عهد و پیمان در تعلیمات اسلام

وفای به عهد و پیمان در تعلیمات اسلام

در آیات قرآن و روایات اسلامی در مورد وفای به عهد و پیمان حتی با دشمنان، تأکید بسیار شده است. این تأکیدهای پی در پی درباره وفاداری به پیمان های میان ملت ها و کشورها و طوایف و قبایل، همه از اینجا سرچشمه می گیرد که بدون آن آرامش و امنیتی در جهان پیدا نخواهد شد و اگر کشورها و دولت ها پایبند به پیمان های خود نباشند، مردم دنیا در وحشت و ناامنی عجیبی فرو می روند. فراموش نکنیم که اسلام این دستور انسانی بسیار مهم را چهارده قرن پیش، داده است؛ چیزی که دنیای امروز هنوز در آن گرفتار مشکل است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «ثَلَاثَةٌ لَا عُذْرَ لَأَحَدٍ فِيهَا: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَبُرِّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ؛ سه چیز است که هیچ کس در مخالفت با آن معذور نیست: ادای امانت خواه متعلق به انسان نیکوکاری باشد یا بدکار و وفای به عهد، خواه در برابر نیکوکاری باشد یا بدکار و نیکی

ص: ۲۱۹

به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار». (۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمُهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مَرْوَتُهُ وَظَهَرَتْ عِدَالَتُهُ وَوَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ وَحُرِّمَتْ غِيْبَتُهُ؛ کسی که با مردم معامله کند و به آنها ستم روا ندارد و با آنان سخن گوید و دروغ نگوید و وعده دهد و مخالفت با وعده خود ننماید از کسانی است که شخصیتش کامل و عدالتش ظاهر و برادری او واجب و غیبتش حرام است». (۲)

ولی در دنیای امروز که متأسفانه پایه های ارزش های اخلاقی و انسانی سست شده، گاهی مهم ترین و مؤکدترین پیمان ها را زیر پا می گذارند و با صراحت می گویند: «معیار منافع خصوصی است نه پیمان» و به همین دلیل آرامشی که باید بعد از پیمان های صلح حاصل شود فراهم نمی گردد.

مرحوم شهید مطهری در کتاب «سیری در سیره نبوی» نکته ای را از نخست وزیر و فرمانده معروف انگلیسی «چرچیل» نقل می کند که در کتاب خود درباره حمله متفقین به ایران چنین می گوید: «اگر چه ما با ایرانی ها پیمان بسته بودیم که در کشور آنها وارد نشویم و طبق قرار داد نباید چنین کاری می کردیم ولی این معیارها؛ یعنی پیمان و وفای به پیمان، در مقیاس های کوچک قابل قبول است؛ هنگامی که دو نفر با یکدیگر قول و قرار می گذارند؛ اما در عالم سیاست هنگامی که پای منافع یک ملت در میان است این حرف ها دیگر موهوم است. من نمی توانستم از منافع بریتانیای کبیر به عنوان این که این کار ضد اخلاق است چشم پوشم که ما با فلاخن کشور پیمان بسته ایم و نقض پیمان بر خلاف اصول انسانیت است. این حرف ها اساساً در مقیاس های کلی

ص: ۲۲۰

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۷۲، ح ۲

۲- همان مدرک، ح ۴

این در حالی است که قرآن مجید درباره مخالفان اسلام با صراحت می گوید:

«وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصِيرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ و (تنها) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند بر شماست که آنها را یاری کنید جز بر ضد گروهی که میان شما و آنها، پیمان (ترکِ محاصره) است. و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست» (۲)

به بیان دیگر لزوم دفاع از دوستان در صورتی است که در برابر دشمنان مشترک قرار گیرند؛ اما اگر در برابر کفاری که با مسلمانان پیمان بسته اند واقع شوند احترام به پیمان از دفاع از این گروه لازم تر است.

در آیه دیگر می خوانیم: «وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَّةً يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعِينَ»؛ و اگر از گروهی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون بهای او را به کسان او پردازد و یک برده مؤمن (نیز) آزاد کند و آن کس که نمی تواند (برده آزاد کند) باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد» (۳) خلاصه مضمون آیه این است که اگر خاندان مقتول از کفاری باشند که با مسلمانان هم پیمانند، در این صورت برای احترام به پیمان باید علاوه بر آزاد کردن یک برده مسلمان خون بهای مقتول را به بازماندگانش پردازند.

تمامی این دستورات و تأکیدات، نشانه روشنی از لزوم پابندی مسلمانان به عهد و پیمان هاست که بدون آن، اعتماد از جامعه رخت می بندد.

بخش بیست و هفتم

شرح و تفسیر: از ریختن خون بیگناهان پرهیز

از ریختن خون بیگناهان پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه مسأله بسیار مهم دیگری

ص: ۲۲۱

۱- سیری در سیره نبوی، ص ۹۲

۲- انفال، آیه ۷۲

۳- نساء، آیه ۹۲

را عنوان می کند و آن احترام به خون انسان هاست، حضرت با تعبیرات متعدد و مؤکد مالک اشتر را از این امر به پرهیز وامی دارد. به یقین مالک کسی نبود که خون بی گناهی را بریزد، بلکه منظور از این سخن آن است که به هنگامی که فرمان قتل افراد مهدور الدم را صادر می کند، نهایت دقت را به خرج دهد مبادا بی گناهی به اشتباه کشته شود.

نخست می فرماید: «از ریختن خونِ ناحق شدیداً پرهیز»؛ (إِيَّاكَ وَ الدَّمَاءَ وَ سَفْكَهَا (۱) بِغَيْرِ حِلِّهَا) .

این جمله در واقع از قبیل توضیح بعد از اجمال است؛ نخست می فرماید: از خون ها پرهیز بعد آن را توضیح می دهد که منظور ریختن خون ناحق است.

آن گاه در ادامه سخن پیامدهای شوم و مرگبار این عمل بسیار زشت را بیان می کند و می فرماید: «زیرا هیچ چیز در نزدیک ساختن انتقام الهی و مجازاتِ شدیدتر و سرعتِ زوالِ نعمت و پایان بخشیدن به حکومت ها، همچون ریختن خونِ به ناحق نیست»؛ (فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْنَى لِنِقْمِهِ، وَ لَا أَعْظَمَ لَتَبِعِهِ (۲)، وَ لَا أُخْرَى بَرُؤَالِ نِعْمِهِ، وَ انْقِطَاعِ مُدَّةِ، مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا) .

امام علیه السلام در این عبارت چهار اثر بسیار منفی ریختن خون به ناحق را بیان فرموده: انتقام شدید الهی، مجازات سنگین او، زوال نعمت ها از قبیل آرامش، امانت، سلامت و سعادت و زوال مُلک و حکومت.

تاریخ هم نشان داده است که چگونه خون به ناحق دامان صاحبش را می گیرد و او را در پرتگاه نیستی می افکند.

سپس پنجمین اثر شوم آن را بیان می فرماید: «خداوند سبحان در دادگاه قیامت پیش از هر چیز در میان بندگان خود در مورد خون هایی که ریخته شده دادرسی خواهد کرد»؛ (وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئٌ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ، فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)

ص: ۲۲۲

-
- ۱- «سَفْكَ» در اصل به معنای ریختن خون یا ریختن اشک از دیدگان است؛ ولی غالباً در همان خون ریزی استعمال می شود
 - ۲- «تَبِعَهُ» در اصل از «تَبِعَ» به معنای متابعت و پیروی کردن و دنبال چیزی رفتن گرفته شده و سپس به مجازات و کیفر که به دنبال اعمال انسان دامان او را می گیرد اطلاق شده است و در جمله بالا همین معنا اراده شده است

درست است که حساب در قیامت بسیار سریع انجام می گیرد؛ ولی این مانع از آن نمی شود که اعمال بهتر زودتر حسابرسی شود و همچنین اعمال بدتر.

در روایات آمده است نخستین چیزی که از اعمال نیک در قیامت به آن نگاه می شود نماز است «أَوَّلُ مَا يُنْظَرُ فِي عَمَلِ الْعَبْدِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي صَلَاتِهِ» (۱) در معاصی بزرگ نیز نخستین چیزی که خدا درباره آن حکم می کند خون به ناحق است.

حضرت در ادامه به چهار پیامد شوم دیگر اشاره می کند و می فرماید: «بنابراین حکومت و زمامداری خود را هرگز با ریختن خون حرام تقویت مکن، زیرا این عمل، پایه های حکومت را ضعیف و سست می کند، بلکه بنیاد آن را می کند یا به دیگران منتقل می سازد»؛ «فَلَا تُقَوِّينَ سُلْطَانَكُمْ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَيُوهِنُهُ، بَلْ يُزِيلُهُ وَيُنْقِلُهُ».

تفاوت میان این چهار جمله (يُضْعِفُهُ، يُوهِنُهُ، يُزِيلُهُ و يُنْقِلُهُ) روشن است زیرا گاه ممکن است چیزی ضعیف شود؛ اما پایه های آن سست نگردد و با آن حال مدت ها بماند، و گاه ممکن است چیزی ظاهراً ضعیف نشود ولی پایه های آن سست شده باشد و در آینده خطراتی متوجه آن گردد؛ مثلاً دولت نیرومندی بر اثر حوادثی لشکرش نصف می شود، این نوعی ضعف است ولی گاه لشکر به همان تعداد، باقی مانده اما پایه ها سست است و ممکن است روزی مواجه با خطر شود.

جمله (يُزِيلُهُ) اشاره به نابودی مطلق یک حکومت است مانند کشورهایی که بر اثر شکست، مستعمره کشوری دیگر و یا ملحق به آن شده است و جمله (يُنْقِلُهُ) اشاره به این است که حکومت باقی است اما گروهی جانشین گروه دیگری می شود.

آن گاه امام علیه السلام اشاره به پیامد شوم قتل عمد کرده

ص: ۲۲۳

می فرماید: «هیچ گونه عذری نزد خداوند و نزد من در قتل عمد پذیرفته نیست»؛ (وَ لَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ).

اشاره به اینکه آنچه در بحث های سابق گذشت ناظر به قتل هایی است که از بی توجهی صورت می گیرد نه قتل عمد و اما قتل عمد مجازاتش بسیار سنگین است «و کیفر آن قصاص است»؛ (لِأَنَّ فِيهِ قَوَدَ (۱) الْبَدَنِ).

سپس در ادامه می افزاید: «اگر به قتل خطا مبتلا گشتی و تازیانه یا شمشیر تو و یا (حتی) دستت به ناورا کسی را کیفر داد-چون ممکن است حتی با یک مشت زدن و یا بیشتر، قتل واقع گردد-مبادا غرور زمامداری ات مانع از آن شود که حق اولیای مقتول را پردازی (و رضایت آنها را جلب کنی)»؛ (وَ إِنْ ابْتُلِيتَ بِخَطَايَا وَ أَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ؛ فَإِنَّ فِي الْوَكْرَةِ (۲) فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَهُ، فَلَا تَطْمَحَنَّ (۳) بِكَ نَحْوَهُ (۴) سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ).

می دانیم مطابق آنچه فقها از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده کرده اند، قتل بر سه نوع است:

یکم: قتل عمد و آن در جایی است که قصد جانی، کشتن طرف مقابل باشد و یا اینکه به سراغ کاری برود که غالباً منجر به قتل می شود، هرچند قصد او قتل نباشد مانند ضربه سنگینی بر مغز وارد کردن که غالباً سبب قتل می شود و اگر جانی قصد قتل هم نداشته باشد محکوم به قصاص است. مگر اینکه صاحبان خون و جانی بر دیه توافق کنند.

دوم: قتل شبه عمد است و آن در جایی است که انسان کاری انجام می دهد که غالباً سبب قتل نیست و قصد او هم قتل نیست؛ ولی اتفاقاً منجر به مرگ می شود؛ مانند

ص: ۲۲۴

۱- «قَوَد» به معنای قصاص است و در اصل از «قَوَد» بر وزن «قول» و «قیادت» گرفته شده که به معنای راه بردن و سوق دادن چیز یا شخصی است. از آنجا که قاتل را به محل قتل می برند، این واژه به معنای قصاص آمده است

۲- «وَكْرَهُ» به معنای مشت زدن از ریشه «وَكْرَهُ» بر وزن «مغز» به معنای زدن و عقب راندن گرفته شده است

۳- «لَا تَطْمَحَنَّ» از ریشه «طَمَحَ» و «طَمَحَ» بر وزن «سهم» به معنای بالا بردن و تکبر کردن گرفته شده و در عبارت بالا به معنای کبر و غرور است

۴- «نَحْوَهُ» به معنای تکبر است

اینکه کسی سوزنی به بدن دیگری وارد می کند و بر اثر آن، به طرف شوک وارد می شود و می میرد این را شبه عمد می گویند. بسیاری از تصادف های وسایل نقلیه در جاده ها از همین قبیل است و حکم آن تعلق دیه در مال جانی است.

سوم: قتل خطای محض است و آن اینکه انسان، دست به کاری می زند که هیچ ارتباطی به شخص مقتول نداشته؛ اما بر اثر عواملی، شخص مقتول هدف واقع می شود و از بین می رود. مثل اینکه شخصی برای شکار کردن تیری به سمت راست رها می کند اما این تیر به سنگی خورده کمانه می کند و به فردی خورده او را می کشد این را خطای محض می گویند و حکم آن تعلق دیه به عاقله است. در کتاب حدود و دیات آمده است که اگر مجری حد یا تعزیر در اجرای آن خطا کند و بیش از اندازه اجرا نماید؛ خواه موجب مرگ محکوم شود یا نه در هر صورت باید جبران گردد. این مسأله با مسأله دیگری که در آن کتاب مطرح شده که هرگاه حد و تعزیر کاملاً به اندازه و بدون افراط و خطا انجام گیرد ولی سبب مرگ محکوم شود آیا بیت المال یا مجری حد و تعزیر، ضامن است یا نه؟ ارتباطی ندارد، هرچند در آن مسأله، معروف عدم ضمان است؛ اما آن حکم نیز خالی از اشکال نیست و آنچه در بعضی از شروح دیده می شود که این دو مسأله را با هم خلط کرده اند صحیح نیست و کلام امام علیه السلام ارتباطی با مسأله دوم ندارد.

نکته: اهمیت گناه قتل نفس در اسلام

اهمیت گناه قتل نفس در اسلام

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی تعبیراتی درباره ریختن خون بی گناهان آمده که شبیه آن در هیچ موضوع

دیگری دیده نمی شود:

از جمله در آیه ۳۲ سوره مائده آمده است: «مَنْ أَجْبَلَ ذَلِكُمْ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»؛ به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان ها را کشته است».

در آیه ۹۳ سوره نساء آمده است: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن خواهد بود و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور می سازد و مجازات بزرگی برای او آماده ساخته است». از تعبیر به «خلود و جاودانگی در آتش» چنین بر می آید که قاتلِ عمد باایمان از دنیا نخواهد رفت، زیرا می دانیم هیچ فرد باایمانی خلود و جاودانگی در آتش ندارد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لَزُوالِ الدُّنْيَا جَمِيعًا أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنَ دَمٍ سِيفِكَ بِغَيْرِ حَقٍّ؛ تمام دنیا ویران شود در پیشگاه خداوند آسان تر از این است که خونی به ناحق ریخته شود». (۱)

در حدیث دیگری از امام معصوم علیه السلام می خوانیم: «أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتِيلٌ فِي مَسْجِدِ جُهَيْنَةَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمْشِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَسْجِدِهِمْ قَالَ وَتَسَامَعُ النَّاسُ فَأَنُوهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَتَلَ ذَا قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا نَدْرِي

ص: ۲۲۶

فَقَالَ قَتِيلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَ ظَهْرَانِي الْمُسْلِمِينَ لَأُدْرَى مَنْ قَتَلَهُ وَاللَّهِ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَرِكُوا فِي دَمِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَرَضُوا بِهِ لَأَكْبَهُمُ اللَّهُ عَلَى مَنَآخِرِهِمْ فِي النَّارِ أَوْ قَالَ عَلَى وُجُوهِهِمْ؛ کسی خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: ای رسول خدا کشته ای در مسجد (قبیله) جُهَينَه افتاده است. پیامبر برخاست و حرکت کرد تا به مسجد آنها رسید. هنگامی که مردم این سخن را شنیدند در آنجا اجتماع کردند پیامبر فرمود: چه کسی این فرد را کشته است؟ عرض کردند: ای رسول خدا نمی دانیم. عرض کرد: کسی در میان مسلمانان کشته شود و قاتل او معلوم نباشد؟ قسم به خدایی که مرا مبعوث به حق کرده است اگر تمام اهل آسمان ها و زمین شریک خون مسلمانی باشند و راضی به آن شوند همه آنها را به صورت در آتش دوزخ خواهد افکند». (۱)

بخش بیست و هشتم

شرح و تفسیر: از این صفات زشت پرهیز

از این صفات زشت پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به چندین مطلب مهم اشاره کرده و مالک را به آن توصیه می کند.

نخست می فرماید: «از خودپسندی و تکیه بر نقاط قوت خویش و علاقه به مبالغه در ستایش (ستایش گویان) شدیداً پرهیز»؛ (وَ إِيَّاكَ وَ الْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ، وَ الثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا، وَ حُبَّ الْإِطْرَاءِ (۲)).

امام علیه السلام انگشت روی سه نقطه ضعف از نقاط ضعف آدمی به خصوص زمامداران گذارده است: اول خودپسندی، دوم اعتماد بر نقاط قوت خویش و سوم علاقه به مدح و ثنای ثنا گویان.

گرفتاری انسان در این گونه موارد از آنجا نشأت می گیرد که حب ذات و علاقه به خویشتن سبب می شود نقاط قوت خود را بزرگ ببیند و بر آنها تکیه کند و دوست دارد او را بستایند، بلکه

ص: ۲۲۷

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۸۳، ح ۳

۲- «اطراء» از ریشه «طراوه» به معنای تر و تازه بودن است و هنگامی که به باب افعال می رود معنای ثناخوانی و مدح کردن می یابد. گویی کسی می خواهد با مدح خود، شخصی را تر و تازه نگهدارد. و در بسیاری از موارد به ثنا خوانی بیش از حد و تملق آمیز گفته می شود و در عبارت بالا همین معنا اراده شده

گاه نقاط ضعف خویش را نقطه قوت می‌شمرد و ثنای ثناگویان را می‌طلبد که این خطرناک‌ترین حالات انسان است.

لذا در ادامه سخن به بیان دلیل این نهی شدید پرداخته می‌فرماید: «زیرا این صفات از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است تا کارهای نیک نیکوکاران را محو و نابود کند»؛ (فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ (۱) مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ).

دلیل آن روشن است، زیرا هنگامی که انسان کارهای خود را بزرگ بیند و طالب ثناخوانی و مداحی شود، قطعاً گرفتار ریاکاری خواهد شد و می‌دانیم ریاکاری اعمال انسان را بر باد می‌دهد، زیرا خداوند جز عمل خالص را نمی‌پذیرد.

تعبیر به «فی نفسیه» در واقع اشاره به شیطان است یعنی شیطان در نظر خود بهترین فرصت را برای نفوذ در انسان و نابود کردن اعمال او همین صفات سه‌گانه می‌داند.

در روایات اسلامی نیز از این صفات به شدت نهی شده است؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «قَالَ إِبْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ لَجُنُودِهِ إِذَا اسْتَمَكَنْتُ مِنْ ابْنِ آدَمَ فِي تَلَاثٍ لَمْ أَبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ إِذَا اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَنَسِيَ ذَنْبَهُ وَدَخَلَهُ الْعُجْبُ؛ ابلیس به لشکریان خود چنین می‌گوید: اگر من در سه چیز بر انسان‌ها پیروز شوم، کار به اعمال آنها ندارم، زیرا اعمال آنها پذیرفته نیست. (نخست اینکه) عملش را بزرگ بشمرد و (دیگر اینکه) گنااهش را فراموش کند و (سوم اینکه) عجب و خودپسندی در او نافذ گردد». (۲)

در روایات اسلامی نیز خودپسندی و عجب، شدیداً نکوهش شده است از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ أُعْجِبَ بِنَفْسِهِ هَلَكَ وَمَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ؛ هر کس خود را بزرگ بیند هلاک (و گمراه)

ص: ۲۲۸

۱- «يَمْحَق» به معنای نقصان و کم شدن تدریجی و سرانجام نابود شدن است

۲- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱۵، ح ۱۵

می شود و آن کس که فکر و رأی خود را بزرگ بیند هلاک و (گمراه) می شود.

در ذیل این حدیث آمده است که عیسی بن مریم می گوید: بیماران را مداوا کردم و آنها را به اذن خدا شفا بخشیدم؛ کور مادرزاد و کسی را که گرفتار برص بود به اذن خدا سالم کردم و حتی مردگان را زنده نمودم؛ ولی هرچه در معالجه احمق کوشیدم قادر بر اصلاح او نبودم. عرض کردند: ای روح الله، احمق کیست؟ فرمود: آن کسی که خویشتن و رأی خود را بزرگ می شمرد و تمام فضیلت را برای خود می داند و تمام حق را برای خود می خواهد و خود را مدیون هیچ حقی نمی شمرد. و او احمقی است که درمان پذیر نیست». (۱)

در حدیث دیگری نیز از امام امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْأَعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْبَابِ؛ خودپسندی ضد درستکاری و آفت عقل انسانی است». (۲)

جالب توجه اینکه عرب جاهلی با تمام محرومیت های مختلفی که داشت بسیار خودپسند و خودبزرگ بین بود؛ در فقر و جهل و ناتوانی و ذلت دست و پا می زد، ولی خود را بزرگ ترین انسان روی زمین می دانست و حتی هر قبیله ای برای خود چنین حالتی را داشت و حاضر نبودند دختران قبیله را به ازدواج پسران قبیله دیگر در آورند و حتی گاه هدایای یکدیگر را نمی پذیرفتند، چون کسر شأن خود می پنداشتند. این حالت که پیغمبر اکرم در خطبه فتح مکه از آن به «نخوت جاهلیت» یاد کرد بسیار آزار دهنده بود تا زمانی که اسلام آمد و قلم بطلان بر این گونه افکار شیطانی و بی ارزش کشید.

در خطبه فتح مکه می خوانیم که پیغمبر فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَفَاخُرَهَا بِآبَائِهَا أَلَا إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ

ص: ۲۲۹

۱- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۰، ح ۳۵

۲- نهج البلاغه، نامه ۳۱

مِنْ طِينٍ؛ خداوند (در پرتو اسلام) کبر و خودپسندی جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور ساخت.

همه مردم از آدمند (و همه برادر یکدیگر) و آدم از خاک است». (۱) امام علیه السلام در ادامه این سخن از سه صفت نکوهیده به شدت نهی می کند و می فرماید: «از مَنّت بر رعیت به هنگام احسان، شدیداً دوری کن و (همچنین) از افزون شمردن کارهایی که انجام داده ای خودداری نما و نیز از اینکه به آنها وعده دهی سپس تخلف کنی بر حذر باش»؛ (وَ إِيَّاكَ وَ الْمَنَّ عَلَى رِعْيَتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوْ التَّرْتِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ).

از چیزهایی که طبق صریح قرآن مجید-کمک های به مردم را باطل می کند مَنّت است می فرماید: «لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى». ۱ بزرگ شمردن و بیش از اندازه نمایش دادن فعل خود نیز از اموری است که ارزش کارهای نیک را در پیشگاه خدا بر باد می دهد، چرا که یکی از مصداق های واضح دروغ است و دروغ از بزرگترین گناهان محسوب می شود. خلف وعد نیز از اموری است که هم در آیات و هم در روایات اسلامی به طور گسترده از آن نهی شده است.

آن گاه امام علیه السلام به ذکر دلیل برای آنچه بیان کرد پرداخته می فرماید: «زیرا مَنّت گذاردن، احسان را باطل می سازد و بزرگ شمردن نعمت نور حق را می برد و خلف وعده موجب خشم خدا و خلق است؛ خداوند متعال می فرماید: نزد خدا بسیار خشم آور است که چیزی را بگویند که انجام نمی دهید»؛ (فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ، وَ التَّرْتِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ، وَ الْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَّ (۲) عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»)

ص: ۲۳۰

۱- منهاج البراعه، ج ۲۰، ص ۳۱۵ و کافی، ج ۸، ص ۲۴۶، ح ۳۴۲

۲- «مَقْتٌ» در اصل به معنای بغض شدید و خشم به کسی است که کار بدی انجام داده است

امام علیه السلام در این عبارت به سه دلیل برای هر سه دستور که در عبارت بالا فرموده است توسل جسته و یا به تعبیر دیگر پیامدهای سوء هر یک از آن رذائل اخلاقی را بیان می کند.

مَنْت گذاردن یعنی خدمت خود را بزرگ شمردن و به رخ طرف کشیدن سبب می شود که احسان هم در پیشگاه پروردگار و هم در نزد مردم، ناچیز یا نابود گردد.

همچنین «تَزْيِدُ» یعنی واقعیت را بیش از آنچه هست و بر خلاف آنچه هست ارائه کردن، نور حق را می برد، زیرا مصداق روشن کذب است و می دانیم کذب نور حق را ضایع می کند.

تَخْلَفُ از وعده ها افزون بر اینکه موجب خشم و غضب مردم می شود در پیشگاه خداوند نیز همین اثر را دارد، بنابراین حاکمان و زمامداران بلکه تمام مدیران و فرماندهان باید از این سه کار پرهیزند که محبوبیت آنها را سخت متزلزل می سازد و موقعیت آنها را در میان مردم به خطر می افکند.

در حدیث نیز آمده است: «مَنْ كَثُرَ كَذِبُهُ ذَهَبَ بَهَاؤُهُ؛ کسی که زیاد دروغ بگوید نورانیت و زیبایی او از بین می رود». (۱)

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن از افراط و تفریط در کارها شدیداً بر حذر می دارد و روی دو موضوع مخصوصاً انگشت می گذارد، نخست می فرماید: «از عجله در کارهایی که وقتش نرسیده است جداً پرهیز و از کوتاهی در آن کارها که امکانات عمل آن فراهم شده خودداری کن»؛ (وَ إِيَّاكَ وَ الْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا (۲)، أَوْ التَّسَقُّطَ (۳) فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا) .

می دانیم هر کاری وقتی دارد و هر برنامه ای شرایطی. آن گاه که وقت و شرایط فراهم نباشد شتاب کردن سبب ناکامی است و نیز با فراهم آمدن شرایط باید به سرعت

ص: ۲۳۱

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۳

۲- «أوان» به معنای زمان و موقع است

۳- «تَسَقُّطُ» در اصل به معنای تدریجاً به سراغ چیزی رفتن است که لازمه آن در بسیاری از موارد سستی و اهمال کاری است که نقطه مقابل در جهت تفریط نسبت به عجله است. در بسیاری از نسخ به جای «تَسَقُّطُ» «تَسَاقُطُ» آمده که به معنای تهاون و سستی کردن است

کار را انجام داد، چرا که در صورت کوتاهی کردن فرصت از دست می رود و سبب پشیمانی است. عجله در سوی افراط قرار گرفته و سستی در کار به هنگام فرا رسیدن وقت عمل در مسیر تفریط است.

در مورد موضوع دوم می فرماید: «از لجاجت در اموری که مبهم و مجهول است بپرهیز و (نیز) از سستی در انجام آن به هنگامی که روشن شود برحذر باش»؛ (أَوْ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرْتُ (۱)، أَوْ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحْتُ (۲)).

می دانیم انسان هنگامی باید به سراغ انجام برنامه ای برود که تمام جوانب آن روشن باشد؛ ولی افراد لجوج علی رغم ابهام ها و ناآشنایی ها به حقیقت امور با لجاجت به سراغ آن می روند و چون راه ورود و خروج بر آنها تاریک است غالباً گرفتار خطا و ناکامی می شوند.

این در طرف افراط است و در مقابل؛ یعنی در طرف تفریط این است که انسان پس از وضوح مطلب گرفتار وسواس شود و در انجام امر کوتاهی کند تا فرصت از دست برود.

در پایان دستوری کلی که شامل همه اینها و غیر اینهاست و در مدیریت بسیار کارساز است بیان کرده می فرماید: «(آری) هر امری را در جای خویش و هر کاری را به موقع خود انجام ده»؛ (فَضَّعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَ أَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ).

این همان چیزی است که در تعریف عدالت بیان می شود و به گفته خود امام علیه السلام در نهج البلاغه: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا؛ عدالت، هر چیزی را در جایگاه خودش قرار می دهد». (۳) علمای اخلاق نیز تمام صفات رذیله را خروج از حد اعتدال و از مصادیق افراط یا تفریط شمرده اند که با آنچه امام در کلمات پیشین فرموده

ص: ۲۳۲

۱- «تَنَكَّرْتُ» از ریشه «تَنَكَّرَ» به معنای ابهام داشتن و ناآشنا بودن در مقابل واضح و روشن بودن است

۲- «اسْتَوْضَحْتُ» از ریشه «استیضاح» به معنای توضیح خواستن گرفته شده و معمولاً به صورت متعدی به یک مفعول یا دو مفعول به کار می رود؛ ولی در جمله بالا به معنای فعل لازم به کار رفته؛ یعنی «واضح شدن». از آنجا که این معنا در کتب لغت نیامده بعضی آن را به صورت فعل مجهول (اسْتَوْضِحْتُ) خوانده اند تا هماهنگی با معنای لغوی گردد

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۳۷

کاملاً مطابقت دارد.

در خطبه پنجم امام نیز آمده بود که فرمود: «وَمُجْتَبَى الثَّمَرَةِ لِعَيْرٍ وَقْتِ إِبْنَاعِهَا كَالزَّرَاعِ بَعِيرٍ أَرْضِهِ؛ آنان که میوه را پیش از رسیدن بچینند به کسی می مانند که بذر را در زمین نامناسبی پاشیده (هیچ کدام بهره ای از تلاش خود نمی گیرند)».

امام علیه السلام این سخن را زمانی بیان فرمود که مردم پس از رحلت پیغمبر اکرم و بیعت گروهی با ابوبکر خدمت آن حضرت آمدند و تقاضا کردند با امام به عنوان خلافت بیعت کنند.

در آیات قرآن مجید نیز از عجله و لجاجت نهی شده است در یک جا می فرماید: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ»؛ (گرچه) انسان از عجله آفریده شده به زودی آیاتم را به شما نشان خواهم داد ولی با عجله چیزی از من نخواهید». [\(۱\)](#)

همچنین در جای دیگری از قرآن مجید در مذمت گروهی از کفار می فرماید:

«وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ اگر به آنان رحم کنیم ناراحتی ها (و مشکلات) آنان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند بلکه) در طغیانشان لجاجت می روزند و سرگردان می مانند». [\(۲\)](#)

نکته: چگونه حبط اعمال

چگونه حبط اعمال

حبط به معنای بی اثر شدن و باطل گشتن است و به همین دلیل در بعضی از آیات قرآن «باطل» بر آن عطف شده است: در آیه ۱۶ سوره هود می خوانیم:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

ولی در اصطلاح علمای کلام و عقاید این است که اعمال نیک انسان بواسطه گناهی که انجام می دهد از میان برود. جمعی از بزرگان این علم، حبط و احباط را باطل شمرده و

ص: ۲۳۳

۱- انبیاء، آیه ۳۷

۲- مؤمنون، آیه ۷۵

آن را مخالف دلیل عقل و نقل دانسته اند.

دلیل عقلی آنان این است که احباط اعمال موجب ظلم است، زیرا نتیجه آن این است که اگر کسی ثواب کمتری انجام دهد و گناه بیشتری داشته باشد اگر گناهان او تمام اعمال نیک را از بین ببرد، همانند کسی خواهد بود که اصلاً کار نیکی نکرده است و این ستمی در حق اوست.

از دلیل نقلی آیه شریفه سوره زلزال را عنوان کرده اند که می گوید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ پس هر کس هموزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند و هر کس ذره ای کار بد کرده آن را (نیز) می بیند».

(۱)

البته آنها یک مورد را استثنا کرده اند و آن جایی است که انسان در آخر عمر بی ایمان از دنیا برود که اعمال او در این صورت حبط خواهد شد.

قرآن مجید نیز در آیات زیادی سخن از حبط اعمال به میان آورده؛ ولی غالباً در مورد کافران است که در آن اتفاق نظر وجود دارد.

در جواب می توان گفت: ممکن است این نزاع به نزاعی لفظی باز گردد، زیرا آنچه صحیح نیست این است که به نحو یک قاعده ای کلی بگوییم: همیشه حسنات و سیئات با هم سنجیده می شوند و آن سو که غلبه دارد دیگری را از بین می برد و به اصطلاح کسر و انکسار حاصل می شود؛ ولی به صورت قضیه جزئی نه تنها اشکالی ندارد، بلکه دلایل فراوانی برای آن می توان ارائه کرد؛ یعنی همان گونه که در ارتباط با محو شدن سیئات به وسیله حسنات، قرآن مجید می گوید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» و یا مسأله شفاعت و عفو الهی سبب نابودی گناهان می شود و اشکالی

ص: ۲۳۴

لازم نمی آید همچنین در مورد محو شدن حسنات بر اثر گناهان نیز این معنا ممکن است.

قرآن مجید درباره از بین رفتن ثواب صدقات به وسیله مَنّت و آزار بعدی با صراحت می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقات خود را با منت گذاردن و آزار باطل نسازید». (۱)

در سوره حجرات نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید و در برابر او بلند سخن مگویید (و او را بلند صدا نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید». (۲)

درباره عجب و خودبزرگ بینی بعد از عمل نیز در روایات آمده است: «الْعُجْبُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ عجب حسنات انسان را از بین می برد همان گونه که آتش هیزم را». (۳)

در مورد حسد نیز شبیه همین تعبیر آمده است از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ». (۴) از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که جسور بودن و بی باکی در برابر گناه نیز از عوامل حبط اعمال است، (۵) بنابراین آنچه در کلام امام علیه السلام در این فراز از عهدنامه آمده است که علاقه به ثناگویی و تملق فرصتی برای شیطان است تا نیکی نیکوکاران را محو و نابود سازد، مطلبی است حساب شده و موافق با عقل و نقل

ص: ۲۳۵

۱- بقره، آیه ۲۶۴

۲- حجرات، آیه ۲

۳- تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۵۲۲

۴- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۵، ح ۲۶

۵- مستدرک، ج ۱۱، ص ۲۸۰، ح ۱۶

و آیات و روایات. در ادامه این سخن نیز امام در مورد منت می فرماید: از منت پرهیز که احسان را باطل می سازد.

بخش بیست و نهم

شرح و تفسیر: از کارهای شتاب زده و سخنان نسنجیده پرهیز

از کارهای شتاب زده و سخنان نسنجیده پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به سه موضوع مهم دیگر اشاره کرده و مالک اشتر را از آن بر حذر می دارد:

نخست می فرماید: «از امتیاز خواهی برای خود در آنچه مردم در آن مساوی اند جداً پرهیز»؛ (وَ إِيَّاكَ وَ الْإِسْتِثْنَارَ (۱) بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ (۲)).

امتیاز خواهی حاکمان و حواشی و اطرافیان و حامیان آنها یکی از آفات مهم حکومت هاست که در اموری که همه مردم باید در آن یکسان باشند، آنها بیش از حق خود سهم خواهی می کنند؛ چیزی که افکار عمومی را بر ضد آنها می شوراند.

این همان چیزی است که در زمان ما به عنوان رانت خواری (امتیاز ویژه طلبیدن) مشهور شده است و متأسفانه در تمام دنیا وجود دارد و عامل مهمی برای جدایی ملت ها از دولت هاست. امام مالک اشتر را از این کار به شدت بر حذر می دارد، زیرا مردم سخت در این موضوع حساسیت دارند حتی اگر به عنوان نمونه در زمان ما اتومبیل یکی از رؤسا از خیابانی که گذشتن از آن برای دیگران ممنوع است بگذرد در برابر آن عکس العمل نشان می دهند.

در دومین توصیه می فرماید: «و از غفلت در انجام آنچه مربوط به توست و در برابر چشمان مردم واضح و روشن است بر حذر باش، چرا که به هر حال در برابر مردم نسبت به آن مسئولی و به زودی پرده از کارهایت کنار می رود و انتقام مظلوم از تو گرفته می شود»؛ (وَ التَّغَابِي (۳) عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ، فَإِنَّهُ مَا أُخُوذُ مِنْكَ لِغَيْرِكَ، وَعَمَّا

ص: ۲۳۶

- ۱- «الِإِسْتِثْنَارَ» به معنای چیزی را به خود اختصاص دادن است و از ریشه «أثر» بر وزن «خبر» به معنای علامتی است که از چیزی باقی می ماند و گویی شخص انحصار طلب در اشیایی علامت می گذارد که از آن من و مخصوص من است
- ۲- «أُسْوَةٌ» به معنای حالتی است که از پیروی کردن از دیگری حاصل می شود و چون نتیجه آن مساوات میان دو چیز است، این واژه به معنای مساوی نیز به کار رفته است

۳- «تَغَابِي» به معنای تغافل و نادیده گرفتن چیزی است و در اصل از ریشه «عَبَاوَه» به معنای ناآگاه بودن گرفته شده است

قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أُعْطِيَهُ الْأُمُورَ، وَيُتْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ).

اشاره به اینکه بسیار می شود که نزدیکان و حامیان زمامدار کارهای خلافی انجام می دهند و حق مظلومی را پایمال می سازند و حاکمان جور معمولاً آن را نادیده گرفته و از کنار آن به سادگی می گذرند. امام مالک اشتر را از این کار به شدت برحذر می دارد، زیرا هم عواقب شومی در دنیا دارد که همان بدبینی مردم و جدایی آنها از حکومت است و هم در آخرت؛ زمانی که پرده ها کنار رود و اعمال آشکار شود و خداوند عالم به اسرار، حق مظلوم را از ظالم بگیرد.

متأسفانه در عصر بعضی از خلفا (مانند خلیفه سوم) اموری رخ داد که درست در نقطه مقابل دستورات بالاست دستوراتی که از کتاب و سنت پیامبر اکرم نشأت نگرفته است:

از جمله به گفته ابن قتیبه مورخ معروف اهل سنت در کتاب الخلفا: «جمعی از صحابه اجتماع کردند و نامه ای به خلیفه سوم عثمان نوشتند و کارهایی را که بر خلاف سنت انجام داده بود بر او خرده گرفتند... از جمله اینکه بخش هایی از اطراف مدینه را به صورت خالصه در اختیار شخص خودش گرفته بود. یکی از مهاجران گفت: ای عثمان آیا این کار را که کرده ای خداوند به تو اجازه داده یا بر خدا افترا می بندی (أَلَلَهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ)». (۱)

نیز همان مورخ در همان کتاب آورده است که «جمعی از صحابه نامه ای نوشتند و بخشی از بدعت های عثمان را یادآور شدند... از جمله اختصاص دادن مقامات حکومت اسلامی به خویشاوندانش از بنی امیه و افرادی که هرگز محضر رسول خدا را درک نکرده بودند و جوانان بی تجربه ای محسوب می شدند در حالی که از

ص: ۲۳۷

۱- خلفاء ابن قتیبه، (معروف به الامامه و السیاسه) ج ۱، ص ۵۰، چاپ منشورات رضی

وجود مهاجران و انصار برای آن مقامات استفاده نمی کرد و حتی با آنها به مشورت نمی نشست و تنها به رأی خود قناعت می کرد و نیز داستان ولید بن عقبه که از طرف عثمان فرماندار کوفه بود و نماز صبح را در حال مستی، چهار رکعت برای مردم خواند سپس گفت اگر بخواهید یک رکعت دیگر نیز اضافه می کنم و اجازه نداد حد (شرب خمر) را بر او اجرا کنند. (۱)

این است معنای بی اعتنایی به احکام اسلام و بی تفاوتی از کنار امور گذشتن که برای همه واضح و آشکار است.

آن گاه امام علیه السلام سومین دستور را بیان می دارد و مالک اشتر را به شدت از هرگونه قضاوت و حرکت به هنگام غضب نهی می کند، می فرماید: «به هنگام خشم، خویشتن دار باش و از تندی و تیزی خود، و قدرت دست، و خشونت زبانت بکاه و برای پرهیز از این امور از انجام کارهای شتاب زده و سخنان ناسنجیده و اقدام به مجازات، بر حذر باش تا خشم تو فرو نشیند و مالک خویشتن گردی»؛ (۱) (۲) أَنْفِكَ وَ سُوْرَةَ حَيْدُكَ (۳)؛ وَ سَطْوَةَ (۴) يَدِكَ وَ غَرْبَ (۵) لِسَانِكَ، وَ اخْتِرْسَ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ (۶)؛ وَ تَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْاِخْتِيَارَ).

به هنگام عصبانیت، انسان گاه باد در دماغ می افکند و نسبت به کارهای انجام شده اظهار تنفر می کند و گاه تندی و تیزی نشان می دهد و گاه دست به مجازات دراز می کند و گاه به دشنام و بد گویی می پردازد. امام علیه السلام مالک اشتر را از این پدیده های چهارگانه غضب بر حذر داشته و راه جلوگیری از آن را این شمرده است که به هنگام غضب هیچ سخنی نگوید و هیچ اقدامی نکند تا آتش غضب فرو نشیند و به

ص: ۲۳۸

۱- خلفاء ابن قتیبه، (معروف به الامامه والسیاسه)، ج ۱، ص ۵۰

۲- «حمیه» از ریشه «حَمَى» و «حمو» بر وزن «حمد» به معنای شدت حرارت است. سپس این واژه به معنای خشم و تعصب آمیخته با خشم و نخوت و تکبر به کار رفته است و هنگامی که اضافه به «انف» شود (مانند جمله بالا) به خشم و تکبر اشاره دارد و انتخاب «أنف» (بینی) در اینجا برای آن است که آدم های متکبر سر خود را بالا می گیرند و در واقع نوک بینی شان به طرف بالا قرار می گیرد

۳- «سُوْرَةَ» به معنای شدت و «حَدّ» به معنای تیزی و برندگی است و هنگامی که این دو به هم اضافه شود شدت برش را می فهماند که به عنوان کنایه از غضب به کار می رود

۴- «سَطْوَةَ» به معنای سلطه، غلبه و قدرت است

۵- «غَرْبَ» این واژه نیز به معنای تیزی و برندگی است و هنگامی که به لسان اضافه شود اشاره به سخنان تند و خشونت آمیز است. ریشه اصلی آن همان «غروب» است و از آنجا که یک شیء بُرنده مانند شمشیر می شکافد و در هدف خود فرو می رود و پنهان می شود «غرب» بر آن اطلاق شده است

۶- «البَادِرَةِ» به معنای سخن یا کار ناگهانی و نسنجیده است و «كَفِّ بَادِرَةِ» به معنای خودداری کردن از چنین اعمالی است که به هنگام غضب رخ می دهد

حال عادی باز گردد و زمام اراده خود را که در موقع غضب از دست داده بود در اختیار بگیرد.

سپس در ادامه سخن به این حقیقت اشاره کرده می فرماید: «هرگز در این زمینه حاکم بر خود نخواهی شد مگر اینکه بسیار به یاد قیامت و بازگشت به سوی پروردگارت باشی».

(وَلَنْ تَحْكُمَ ذَلِكُمْ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ (۱) بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ).

آنچه امام علیه السلام در این بخش از سخنانش فرموده اموری سرنوشت ساز است که نه تنها در مسأله حکومت که در تمام مدیریت ها و در سراسر زندگی انسان پیش می آید. به سراغ امتیازات ویژه رفتن، از خلاف کاری های نزدیکان و اطرافیان چشم پوشیدن و به هنگام خشم و غضب حکمی صادر کردن بلاهای عظیمی است که می تواند حکومت ها را متزلزل سازد و شخصیت انسان ها را زیر سؤال ببرد و آبروی انسان را در دنیا و آخرت بریزد.

نکته: خطرات بزرگ غضب

خطرات بزرگ غضب

غضب حالتی است که وقتی به انسان دست می دهد از وضع عادی بیرون می رود و قضاوت عقل، تحت الشعاع این آتش سوزان قرار می گیرد به گونه ای که هرگونه تصمیم گیری صحیح در آن لحظه برای او ناممکن است و به همین دلیل از انسان حرکاتی در حالت خشم و غضب سر می زند که غالباً عواقب شوم و دردناک دارد و گاه کفاره آن را سالیان دراز باید پردازد.

به همین دلیل در آیات قرآن و روایات اسلامی شدیداً از غضب و از هرگونه تصمیم گیری به هنگام غضب نهی شده است.

در آیه ۳۷ سوره شوری یکی از ویژگی های مؤمنان را چشم پوشی به هنگام غضب ذکر کرده و جالب اینکه آن را عطف بر اجتناب از گناهان کبیره نموده

ص: ۲۳۹

۱- «هُمُومٌ» جمع «هُمٌّ» گاه به معنای اراده و عزم بر چیزی و گاه به معنای دلمشغولی و دغدغه و در عبارت بالا معنای دوم مراد است

است می فرماید: «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ».

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوَقَّدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ أَحْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ؛ این غضب شعله آتشی از سوی شیطان است که در قلب فرزندان آدم زبانه می کشد، از این رو هنگامی که یکی از شما غضب می کند چشمانش سرخ و رگ های گردنش پر خون و شیطان داخل وجودش می شود». (۱)

امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر می فرماید: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ غضب کلید تمام بدی هاست». (۲)

امیرمؤمنان نیز در یک جمله کوتاه می فرماید: «الْغَضَبُ شَرٌّ إِنْ أَطَعْتَهُ دَمَّرَ؛ غضب شر است و اگر از آن پیروی کنی نابودت می کند». (۳)

روایات در این زمینه بسیار و مملو از تأکیدات فراوان است، لذا با حدیث دیگری این سخن را پایان می دهیم، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَأَوْلُهُ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ؛ از غضب بر حذف باش که آغازش جنون و پایانش پشیمانی است». (۴)

به هر حال عقل و درایت ایجاب می کند که انسان در حال خشم و غضب هیچ تصمیمی نگیرد و بهترین راه برای فرو نشانیدن آن این است که یا از محل حادثه دور شود و یا لااقل تغییر حالت دهد؛ اگر ایستاده، بنشیند و اگر نشسته است برخیزد و راه رود و آبی بنوشد و با دوستان خود از موضوع دیگری سخن بگویند و همان گونه که حضرت فرموده: مؤثرترین کارها آن است که به یاد معاد و روز قیامت و عواقب اعمال بیفتد.

بخش سی ام

شرح و تفسیر: حجت را بر تو تمام کردم

حجت را بر تو تمام کردم

امام علیه السلام در این بخش (سی امین و آخرین بخش این

ص: ۲۴۰

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۲

۲- همان مدرک، ص ۳۰۳، ح ۳

۳- غررالحکم، ح ۶۸۹۱

عهدنامه) به سه نکته پرداخته است:

نخست می فرماید: «بر تو واجب است که همواره به یاد حکومت های عادلانه پیش از خود باشی و همچنین به سنت های خوب یا آثاری که از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیده یا فریضه ای که در کتاب الله آمده است توجه کنی و به آنچه از اعمال ما در حکومت دیده ای اقتدا نمایی»؛ (وَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومِهِ عَادِلِهِ، أَوْ سُيِّئِهِ فَاضِلِهِ، أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمَلْنَا بِهِ فِيهَا) .

اشاره به اینکه، هرچند عهدنامه من جامع و کامل است اما تنها به آن قناعت مکن؛ اگر به مسائلی در قرآن مجید و سیره و سنت پیغمبر اکرم یا روش های شایسته ای در حکومت های عدل پیشین (مانند حکومت انبیای سلف) برخورد کردی، آنها را نیز به کار بند. اضافه بر اینها تو روش مرا در حکومت دیده ای و از نزدیک شاهد و ناظر بوده ای آنها را نیز به کار بند، هرچند در این عهدنامه منعکس نشده باشد.

به این ترتیب امام علیه السلام از محدود شدن وظایف مالک اشتر به آنچه در این عهدنامه آمده، در عین جامعیت آن، نهی می کند و ذهن و فکر او را برای پذیرش هر سنت حسنه ای آماده می سازد.

دومین نکته ای را که امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه بر مالک واجب و لازم می شمرد این است: «و نیز بر تو واجب است که نهایت تلاش خویش را در پیروی از آنچه در این عهدنامه به تو توصیه کرده ام به کار گیری و من حجت خود را بر تو تمام کرده ام تا

ص: ۲۴۱

اگر نفس سرکش بر تو چیره شود عذری نزد من نداشته باشی؛ (وَ تَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتَ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا وَ اسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ، لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عَلَيْهِ عِنْدَ تَسْرُعِ نَفْسِكَ إِلَيَّ هَوَاهَا) .

امام علیه السلام در واقع به همه آنچه در این عهدنامه توصیه کرده بار دیگر توجه می دهد و با اشاره ای اجمالی، همه را تأکید می کند و انجام آنها را لازم می شمرد و این از قبیل اجمال پس از تفصیل و تأکید بر تأکید است و در ضمن، بر او اتمام حجت می کند تا در پیشگاه خدا مسئولیتی نداشته باشد.

امام علیه السلام در پایان این عهدنامه از باب حسن ختام نکته سوم را گوشزد می کند و با دعای پرمعنایی عهدنامه را پایان می دهد و می فرماید: «من از خداوند با آن رحمت وسیع و قدرت عظیمی که بر اعطای تمام هر خواسته ای دارد مسئلت دارم که من و تو را موفق بدارد تا رضای او را جلب کنیم از طریق انجام کارهایی که ما را نزد او و خلش معذور می دارد توأم با مدح و نام نیک در میان بندگان و آثار خوب در تمام شهرها و (نیز تقاضا می کنم که) نعمتش را (بر من و تو) تمامیت بخشد و کرامتش را مضاعف سازد»؛ (وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ (۱) بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَىٰ إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ (۲)، أَنْ يُؤَفِّقَنِي وَ إِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاهُ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعِذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَ إِلَيَّ خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ، وَ جَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ، وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ وَ تَضَعِيفِ الْكِرَامَةِ (۳)).

آنچه در تفسیر عبارت بالا آمد مبنی بر این است که «تَمَامِ النِّعْمَةِ» و «تَضَعِيفِ الْكِرَامَةِ» عطف بر «يُؤَفِّقَنِي وَ

ص: ۲۴۲

۱- مستدرک حاکم، ج ۱۱، ص ۱۳، ح ۲۱. در نسخه تحف العقول پیش از جمله (وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ) چنین آمده: «فَلَيْسَ يُعْصِمُ مِنَ الشُّوْرِ وَ لَا يُؤَفِّقُ لِلْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ قَدْ كَانَ مِمَّا عَاهَدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي وَصَايَتِهِ تَخْضِيعاً عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَبِذَلِكَ أُخْتِمَ لَكُمْ مَا عَاهَدْتُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ هیچ کس از بدی ها پیشگیری نمی کند و توفیق انجام دادن خیرات نمی دهد جز خداوند متعال و از جمله اموری که رسول خدا در وصیتش به طور مؤکد به من فرمود اهتمام به نماز و زکات و رعایت حال بندگان بود و من با کلام رسول خدا این عهدنامه را برای تو پایان می دهم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» (تحف العقول، ص ۹۹)

۲- «رَغْبَةٍ» مصدر و به معنای علاقه به چیزی داشتن است و در اینجا اسم مصدر و به معنای اسم مفعول است یعنی خداوند قادر است؛ هر امر مطلوب و مرغوبی را در اختیار بندگان بگذارد و در بعضی از نسخه ها به جای «رَغْبَةٍ» «رَغْبِيَّة» آمده است که صفت مشبیه است و به معنای مرغوب است

۳- «تَضَعِيفِ» در اینجا به معنای مضاعف ساختن است. این واژه گاه به معنای ضعیف ساختن یا ضعیف شمردن نیز آمده است

إِيَّاكَ» بوده باشد. این احتمال نیز داده شده که «تَمَامِ النُّعْمَةِ» و «تَضَعِيفِ الْكِرَامَةِ» عطف بر «جَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ» باشد، بنابراین مفهوم جمله این می شود: «از خداوند می خواهم که مرا توفیق به کارهایی دهد که هم ثنای بندگان را به دنبال داشته باشد و هم آثار نیک در بلاد بگذارد و هم موجب تمام نعمتش بر من شود و هم سبب فزونی کرامتش بر من».

بدیهی است آنچه باید بیش از همه چیز مطلوب انسان مؤمن باشد، جلب رضای خداست و آنچه بیش از هر چیز باید مطلوب زمامداران و حکام باشد افزون بر تحصیل رضای خداوند، تحصیل رضای مخلوق و به دنبال آن نعمت های دیگری است که امام در جمله های بالا به آن اشاره کرده و آن اینکه انسان کاری کند که بندگان خدا از او به نیکی یاد کنند و غفران و رضای حق را برای او بطلبند و آثار خوبی از خود در همه جا بگذارد که سبب مزید حسنات او پس از وفاتش گردد و بدین ترتیب نعمت خدا بر او کامل شود و کرامت الهی مضاعف گردد.

ممکن است بعضی چنین پندارند که تقاضای حسن ثنای مردم و به نیکی یاد کردن با خلوص نیت سازگار نیست؛ حسن ثنای الهی لازم است نه حسن ثنای مردم، ولی پاسخ این اشکال با اشاره ای که در بالا آوردیم روشن شد. مؤمنان مخلص حسن ثنای مردم را از این رو می طلبند که سبب دعای آنها برای غفران و پاداش الهی و ترفیع درجه گردد و از این رو ابراهیم خلیل شیخ الانبیاء نیز از جمله تقاضاهایی که از ساحت قدس پروردگار می کند این است که «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي

الْآخِرِينَ»؛ برای من در امت های آینده نام نیکی قرار ده». (۱)

این دعای امام هم درباره خودش و هم مالک اشتر به اجابت رسیده است؛ قرن هاست که فضایل آن حضرت در شرق و غرب عالم بر زبان ها جاری است و کتاب ها از فضایل او پر است و با اینکه بنی امیه کوشیدند نام و فضایل آن حضرت را از خاطره ها محو کنند و هفتاد سال به دستور آنها بر فراز منابر-نعوذ بالله- بر آن حضرت لعن نمایند، به لطف پروردگار در هر مجلس و محفلی که از پیشگامان اسلام بحث می شود نام آن حضرت در صدر می درخشد و کتاب ها در فضایل آن حضرت نوشته شده و بارگاه نورانی اش در نجف کعبه آمال است.

اضافه بر این در هر قرن شاعران توانا رساترین مدح و ثنا را به زبان عربی و فارسی و زبان های دیگر درباره آن حضرت سروده اند.

مالک اشتر نیز نام نیکش در همه جا به موجب فداکاری ها و رشادت ها و شهامت ها و مخصوصاً مخاطب بودن به این عهدنامه بر زبان ها جاری است.

رحمت و رضوان خدا بر او باد.

آن گاه امام علیه السلام در آخرین جمله های این عهدنامه می فرماید: «و از (خداوند بزرگ مسألت دارم) که زندگانی من و تو را با سعادت و شهادت پایان بخشد که ما همه به سوی او باز می گردیم و سلام و درود (پروردگار) بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و دودمان طیب و پاکش باد، سلامی فراوان و بسیار والسلام»؛ (وَ أَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ، إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَ السَّلَامُ).

قابل

ص: ۲۴۴

توجه است که امام افزون بر طلب سعادت، شهادت را نیز هم برای خویش و هم برای مالک از خدا می طلبد؛ دعایی که به زودی به اجابت رسید و امام در محراب عبادتش و مالک در مسیر راه مصر شربت شهادت نوشیدند.

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دید مردی این چنین دعا می کند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا تَسْأَلُ فَأَعْطِنِي أَفْضَلَ مَا تُعْطِي؛ خداوند! بهترین چیزی که از تو درخواست می شود به من بده و برترین چیزی که به بندگانت عطا می کند به من عطا فرما». پیغمبر فرمود: «إِنْ اشْتَجِبَ لَكَ أَهْرِيْقَ دَمُكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ اگر دعایت مستجاب شود خون تو در راه خدا ریخته خواهد شد». (۱)

نکته: عهدنامه مالک اشتر دستوری جامع برای کشورداری

اکنون که شرح و تفسیر عهدنامه به پایان رسید می توان با صراحت گفت: این عهدنامه دستوری است جامع برای کشورداری؛ دستوری که با گذشت حدود چهارده قرن کاملاً تازه و راهگشا و زنده و بالنده است و این واقعیتی است که هر انسان منصفی به آن اعتراف دارد. از این گذشته این عهدنامه هم جنبه های مادی و هم جنبه های معنوی را که بر اساس اخلاق انسانی و ارزش های الهی پی ریزی شده است تأمین می کند بر خلاف قوانین دنیای امروز که یا سخنی از ارزش های اخلاقی و انسانی در آن نیست و یا اگر چیزی به نام حقوق بشر در آن باشد، عملاً دستاویز و بهانه ای است برای اعمال فشار بر کشورها و قشرهای ضعیف جامعه اسلامی.

عجب اینکه بعضی افراد به اصولی که «حمورابی» برای کشورداری در حدود ۱۸ قرن پیش از میلاد پیشنهاد کرده استناد می جویند و افتخار می کنند و آن را اصولی پیشرفته و انسانی قلمداد می نمایند

ص: ۲۴۵

در حالی که اگر آن اصول را در برابر این عهدنامه بگذاریم کاملاً رنگ می‌بازد؛ ولی چون جنبه اسلامی و مخصوصاً سبقه شیعی دارد تعصب‌ها مانع از آن می‌شود که آن را در همه جا عرضه کنند و می‌دانیم اخیراً با تلاش و کوشش بعضی از آگاهان به صورت نامه‌ای سرگشاده در میان اعضای سازمان ملل پخش شد و مورد استقبال قرار گرفت و به عنوان یک سند به ثبت رسید و عجب‌تر اینکه کسانی که بعد از آن حضرت عهدنامه و دستورالعملی برای حاکمان خود نوشتند، بخش‌های مهم آن را از همین عهدنامه مبارک امیرمؤمنان علیه السلام استفاده کردند بی آنکه سخنی از آن بگویند؛ یعنی اگر دستورالعمل آنها مقبولیت و درخششی پیدا کرد به واسطه همین بهره‌گیری از عهدنامه مولا بود (۱) گرچه متأسفانه تعصب‌ها اجازه نمی‌دهد این حقیقت آشکار گردد.

ص: ۲۴۶

۱- طبری نقل می‌کند که وقتی مأمون، «عبدالله بن طاهر» را به ولایت بعضی از بخش‌های کشور اسلامی گمارد پدرش «ذوالیمینین» نامه مفصلی برای او نگاشت و دستورات مشروحی برای اداره منطقه تحت حکومت برای او نوشت که طولی نکشید در میان مردم منتشر شد و از آن استقبال فراوانی کردند هنگامی که این خبر به مأمون رسید دستور داد آن را بیاورند و برای او بخوانند. او بسیار از آن استقبال کرد و گفت: تمام امر دین و دنیا و امور مربوط به سیاست و اصلاح کشور و رعیت در آن جمع است. مرحوم علامه شوشتری بعد از ذکر این داستان می‌گوید: اگر دقت کنید می‌بینید اکثر بلکه تمام آن از کلام امیرمؤمنان در عهدنامه مالک اشتر گرفته شده است. (شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸، ص ۶۶۴)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

